

# ستاره

شماره ۱۲۲۷ - ماهیون - بهمن ۱۳۱۱  
شماره ۱۲۲۸ - سال چهارم - شماره مسلسل ۴۵  
۱۳۱۱



۴۶



ستاره  
ملیون  
هنر در کتاب

گروه هنرمندان

سینما  
در شهرهای ایران  
استقلال

Ketabton.com



# سپاروون

آدوس : مکرودیون سوم بلاک  
(۱۰۶)مقابل تعمیر مطبعه دولتی

شماره دوم ماه ثور ۱۳۷۰ سال چهارم شماره مسلسل ۱۵



... خداوند کار فرمود در عالم  
یک چیز هست که آن تراوش کردنی  
نست ... پس ادسی درین عالم  
برای کاری آمده است و مقصود -  
انست همین ان نمیکارده یس هیچ  
نکرده باشند ...  
... خداوند فرمود [ ولقد کریمنا بن آدم  
نکت " ولقد کریمنا السما والارض " پس  
از ادسی ان کار میاید که نه از اسما -  
نهامیاید و نه از زمینها میاید و نه  
از کوهها چون ان کار بکنند ظلمتی  
و جهولی از وقتی شو اکثر تو گویی که  
اگر ان کار نمیکند چندین کار از من  
میاید . ادسی را برای ان کارهای  
دیگر نیافرید ه اند .  
تو بقیست و رای دو جهانسی  
چنگم قدر خود نمید انسی  
مفروشه خویش از ان که تو بیس -  
گران بهامس  
از فیه مافیه  
اثر مفروف مولانا جلال الدین بلخی

اداره مجله درویرایس مطالب  
دست باز دارد .  
عقاید و نظریات در مضامین به  
نویسنده گان متعلق است .

**ایڈیشن**  
**مستشرقین و مفسرین**  
**فون بیست**  
**رسم و عیادت**  
**دستخط حضرت**  
**تحت سوال قرار**  
**گرفتار است**

**در آفریقا**  
**در برخی مناطق آفریقا**  
**مشترکاً ۲۰ فیصد**  
**ایران**

**۵۲**

**پستولند داستان**  
**۳۴**

# رهبری

مقاله دلچسپ از مجله نیوز و یک چاپ امریکا



**باجا سفر**  
**۱۸ صفحہ**  
**چاپانہ**  
**سرزمین عجائب تمدن بروید**

PROPERTY OF  
**ACKU**  
**5803**

صفو ۵۷

چامی سبہ  
 چامی سیاہ

## صنعتی آئیڈیو کلب ایکٹو کلبش



مصاحبه اختصاصی محمد سجاد وون با نجیب اللہ برادر استاد خلیفہ  
**۳۸ صفحہ**

خدا نواہ :  
 ہوا قلب صحت خود و اطفال  
 تان باشیہ . محضرتنا  
 در مورد حفظ الخوخراکی  
 مکن ا ایکرم : شہر خط کتاب

**در شماره ۴ ماه**  
**جوئل**  
**برای شما**  
**این مطالب**  
**برادر لریم**

- اسرار یک پرمی در شہر کابل
- مصاحبه اختصاصی با وجیہ و فرید
- تری پیردپ روانشناسی بر اساس سال تولد
- آخرین مصاحبتا مشکرا آواز خوان مدہ ما

نشر یہ اتحادیہ ژورنالیستان  
 مدیرمسول: دوکتور ظاہر طنین  
 تلفون : ۲۴۵۱۰  
 معاون : محمد آصف معروف  
 تلفون : ۶۲۷۰۲  
 سکرترمسول : ضیا عبادی  
 خطاطی : کبیر امیر محمد نعیم نیکزاد

گرافیک: نور محمد و رضیہ  
 عکاس : شمین گل  
 آمرچاپ : عبداللہ  
 لیتو تایپ : محمد عارف  
 چاپ مطبعہ دولتی

تصحیح شعری :  
 نشر علم صفحہ (۵۱)  
 شماره (۱) نایب سالار محمد الرحیم خان  
 شماره (۲) استاد خلیل شماره (۳) و (۴)  
 برادران استاد انجیب اللہ خان و عثمان خان  
 لفظہ نورات ذیل را بهتر از قولاندن تصحیح  
 تالیف از صفحہ (۱۲) بقلم دروس ۱۲ بجای ۱۳  
 از صفحہ ۲۳ بقلم دروس ۲۱ بجای ۲۲  
 از صفحہ ۳ بقلم دروس ۵۱ بجای ۵۲  
 بقلم دروس ۵۱ بجای ۵۲  
 حجتان در صفحہ (۴۱) در محوس  
 حجب (تو افر) حجب (بغای مطالعہ  
 فریاد





انطباط در بسیاری

از مکاتب چایوسی

را به خود سری ها

وی پروای ها

نخالی کرده است



# در فرهنگ مکتب

## بعضی مکاتب ریاضی، علوم دینی و هنر در زبان و بیست و نهم

مکتب دو مین خانه فرزندمان ما ست که امید خانواده و جامعه به آن دوخته شده است. از قرن ها به اینسو مکتب و معلم، محیط و شخصیت مورد احترام مردم جامعه بشری به شمار می آید.

طی بیش از ده سال اخیر رابطه معلم، شاگرد و خانواده در مکاتب کشور ما نیز دستخوش زواید و غیرواکنگ گردیده است. اساسی ترین عنصر تا مین را بطه تعلیم و تربیت یعنی انطباط در بسیاری از مکاتب چایوسی را به خود سری ها، بی پر وای ها، تغییر حاضری ها و ارتقای اتو ما تیک خالی کرده است. برای تعداد از شاگردان در صفوف بالاتر پرو پلم سبوری نمودن جهت مسکری انگیزه دیگری جهت رعایت نکردن نظم استند رد مکاتب می باشد. بنا بر فضای نامساعد آموزشی که همه جهات کار وادار کشور احتوا نموده، تغییر در تقرر و تعزل، فراد و دور مانده نشان از مکتب، کار که رهس را نیز در مکاتب اکثر احوار و زار ساخته

است. با لایز از این ها، تقلید بی جا در تغییر سیستم تد ریس لطفه دیگری به حیثیت مکاتب ما وارد آورد. چه بسا خانوادده های که نمی دانند فرزندان را در ریاضی و مضامین دیگر سنا یس چه گونه کمک نمایند و چه بسا معلمانی که آنان نیز با این سیستم تد ریس آشنا می تا کافی داشته و در نتیجه شاگردان کم سواد و دور فهم فارغ داده اند. امروز در بسیاری از عرصه های حیات اجتماعی سطح پایین سواد فارغان مکاتب و بالاکر فارغان مراکز تحصیلات عالی و متاسفانه گاه تحصیل یافته های خارج از کشور چپو ناسایان می سازند. جای امید فراوان است که رهبری جدید وزارت تعلیم و تربیه بنا بر توصیه جدید مقامات دولتی و حکومتهای اصل های تجربیه شده گذشته مرا چه کرده اند و قرار است سیستم قبلی به

غنا ی بیشتر در محیط تعلیمی ما باری از نو تصمیم یا بند اما این که سر نوشت فارغان فعلی چه می شود نیز از مسایلی است که به آن عطف توجه گردد. خیر نگاران مجله سپارون بنابر اهمیت موضوع در رابطه آن با خانواده ها به برخی از مکاتب سر زنده تاسیساتی از پرو پلم های مکاتب رادر صفحات سیاه و سفید مجسم سازند. در یک نگاه و قتی به مکاتب میروی متوجه می شوی که اکثر شاگردان نه به خاطر آن می آیند که چیزی بیاموزند و بعضی از معلمان وقتی از ایشان می پرسی هدف آموزش راد است تو. صبح کرده نمیتوانند، فکر می کنی که مجبور ریتی است که شاگرد و معلم را درین محیط جمع می آورد. این ها را که نادیده بگیریم بنا بر شناخت های شخصی، ملاحظات سیاسی

### تدریس خلاف رشته در مکاتب

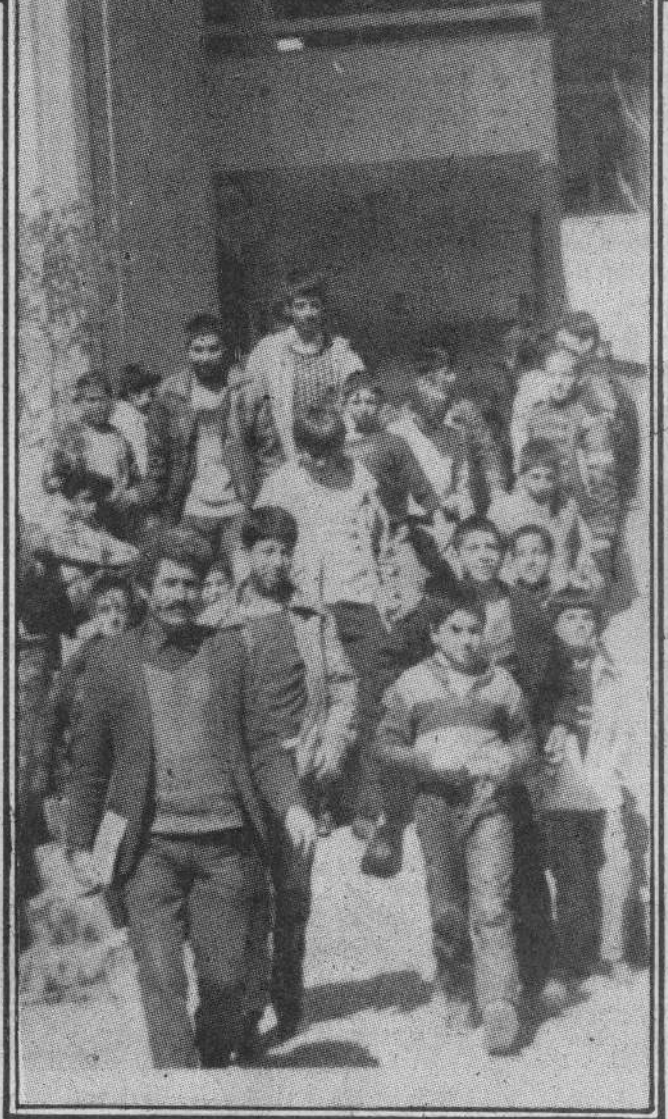
# آموزش ملی چی

## قدرت ریس مینمایند

و برخی عوامل دیگر بسیار. ری از معلمان خلاف رشته های مربوطه و حتی پایا. نتر از صلاحیت تحصیلی خویش تد ریس می نمایند. یک معلم مکتب گفت ((بعضی از معلمان با استعداد حسی اگر صنف دوازدهم را خوانند. با شنیدن ممکن است معلم خوب برای مضامین خیاطی، سیودت علوم دینی، تاریخ، جغرافیه، و... شوند. اما برای آنها مشکل خواهد بود که زبان انگلیسی، دری، پشتو، و یا هندسه، ریاضی فزیک راد تدریس نمایند.)) خیر نگاران ما در جریان دیدن از مکاتب متوجه شده اند که در یکی از مکاتب فارغ رشته ریاضی بوختون کا بل به حیث معلم علوم دینی و بعضا زبان پشتو. طیف شده بود. هر چه را به بلخی اظهار نمود که ((وی طرفدار تد ریس معلم خلاف رشته اش نمی باشد. او گفت به هیچ معلمی خلاف

رشته اش مضمون نداده ام و همچنان طرفدار فارغان دوازدهم به حیث معلم نمی باشم اما وی این حقیقت را برجسته ساخت که برخی از معلمین فارغین صنف دوازدهم نیز هستند که دارای تجربه کافی و دارای صلاحیت کامل تد ریس می باشند.)) پرو پلم دیگری را که متوجه شدیم از تقا بعضی از مکاتب ابتدائیه به صفوف بالاتر است در حالیکه بنا بر ملاحظات بست و سابقه کاری معلمانا در تقای سو به معلم یا تقرر معلمان با سو به تحصیلات عالی در نظر گرفته شده است مثلا در مکتب که معلم صنف هشتم و نهم تدریس می کرد با نیست صنف نهم را تد ریس نماید. در باره سیستم جدید که در مجموع هم وزارت تعلیم و تربیه و سایر نهاد های علمی زبان های آنرا متوجه بقوه در صفحه (۷۲)

### اصول تدریس را مینمایند





کتابخانه  
جمهوری  
ایران

های معمولی تاس میگزفت . از جرمان  
مباحبه های پیش به اساس وقت پول میخواست  
نوشته های پیش آقای رامین با سوچان  
تعبیه و تنظیم میکرد . . . .

♦ ♦ ♦  
د پگران روزها برای همیشه سپری گردیدند  
که خواننده گان رساله های فلسی در نامه  
هایشان با اصرار زیاد میخواستند تا تصویب  
خندان امتیاز به چاپ رسانیده شود  
به خاطر اینکه اصلاً در هیچ محفلی (چه  
فلسی و چه شخصی) لبان امت از خنده به  
هم نمی آمد!؛ او که بجز در رول های مثبت  
جدی ظاهر نمیشد ، دیگر از اجرای هیچ  
رولی روگردان نبود . . .

وین ، کمدین ، کرکتهای معمول  
هرسوزنار فری . . . .  
وسرانجام با تخیرات تازه تیزنده گس  
اوتام نشان های د پگری نیز کامی کرد  
از برابر کرده های پرد ، علم برداری تا  
بخت ما بگروین روی ستیز آواز خوانی ،  
وازان جا پیشروی مردم در کارترین و کرس  
پارلمان . نه این ترتیب من او را در سه  
چهره مختلف دیدم: ستاره سینما - آوازخوان  
و سیاستمدار روزی به خاطر تعبیه یک گفت  
و شنود اختصاصی با شتر و گمن ستها (پس  
از گرفتن لقب سوپرستار) در جریان شوخی  
لطفاً صفحه برگردانید

تقریباً ناسکناست که صفحات مجله ها  
و نشریه های فلسی هندی مطلبی در باره  
امتیاز بچن ندا شتمیاشند . در جای او را  
تا سرحد یک فرشته توصیف میکنند . اما جایی  
دیگر با تمام قوا کپیده میشود کسی به او تعمت  
میدند و کسی او را افشا میزند . در کسی  
از صفحات ویژه نامه امتیاز میخوانم :

وقتی برای نخستین بار امتیاز بچن را  
دیدم . او را مرد محبوب و کم حرف و صمیمی  
یافتم . به دقت سوالاتم را گوش میکرد و تلاش  
مینمود تا به الفاظ و کلمات بسیار ادبی پاسخ  
ها را برایم بگوید . آن وقت ها او سکرتر  
ندا داشت . وضع اقتصادی اش نیز زیاد خوب  
نیسود . مرا به منزلش دعوت کرده بود .

♦ ♦ ♦  
دوسین بار ملاقات ما پس از چند سال  
هنرمندی او در نظم ها اتفاق افتاد امتیاز  
بچن در کارکرد های هنری اش شکست میخورد  
هیچ نشانه بی از غرور و خودخواهی در وجودش  
پیدا نمیشد . این دوره ، دوره ناامیدها  
و ناکامی های او بود . هنوز صمیمیت و کمروسی  
او به حال خودش بود .

♦ ♦ ♦  
امانگهان همه چیز دگرگون شد او به یکبار  
گی پله های شهرت را به سرعت پیچود و لقب  
سوپرستار را حاصل کرد : با زورنا ایست



ستاره  
ملیونی

هند در کابل

گروپ هنرمندان

سینمای هند

در شهرهای اقصا نیکو استقبال شد

سن سن کمالیا



# دینار

د (پوهنه او ژوند) له مجلې څخه: د شير شاه رشاد زياره

دکتاب دویله یوه کسه کی راغلی چی د څارندوی په مامور شيرک هامر په به خولی بوری مونسلی وینستاو څخه دخولی دخاوند خانکر نسی څرگندولی جو اوسنی کیس فیزیک او بیولوژی دا توان لاس ته راوړی چی دشیر لک څلورسل کاله خوا ترنجرمی خورا زیات ممنوعات دخو وینستاو څخه لاس تراوړی که دنای سره ستاسی وینستان یانه شی دوی بر شی منحصص له خوا ددی وینستاو له مخی ستاسی به باب زیات معلومات ترلاسه کوی چی به هغو به دسی هم یوه نیاست هر ځل دسر ددینه اودنای سره ستاسی دویستانو بریښبول داسی معنی لری لکه تاسی چی دخپلو خانکونو عادتونو او شجرو به باب یادداست نای ته بریردی ستاسی دسر سمیدو او بریری څرپلو څخه وروسته یاسه وینستان کولی شی ستاسی به باب شهادت ورکړی چی تاسی به مخدره موادو اخته یاست او که به یا دیو معنده به شیان ایا که دیو سوداگر به شیان ؟

پاته وایو



هواخواهان هنر امتیابہ بچن پس از دیدار های رو پاروی با او تهره میکنند که امت در کابل نیز دو حالت متفاوت - داشت و گاهی بهار متواضع و صمیمی میبود و زمانی هم مغرور و خودخواه میبود. امتیابہ بچن پس از مسافرت های پریشانه هر کشور چشمه دید و خاطرات خوشیش را به نشر می رساند مثلا او سه ماه قبل وقتی پس از اجرای برنامه آواز خوانی خود از قاره افریقا برگشت نوشت که یک تعداد عادات افریقایی ها برایم خوش آیند نبودند. آن ها بلند بلند حرف میزدند و زمانیکه من برای شان آواز میخواندم و آن ها به من صحبت میکردند و به من توجه چندانی نداشتند.

از بر سر ها راحتاً زمین ببرد و آن را به دست نشینمبارد.

وجودیت امتیابہ شخصیت و شهرت تمام گروپ هنری رانحت الشعاع قرار داده بود. و با وجود این آنها هرگز احساس ناراحتی نداشتند (شاید به خاطر اینکه همواره در هر جای چینین بوده است).

لحظات برگشت امتیابہ بچن قدم به قدم تاد روزه هوا بیما از طریق تلویزیون نشان داده شد. ولی در مورد رفتن گروپ هنری (که چند روزی آن صورت گرفت) حتی خبر ساده ای نشر نگردید.

امتیابہ بچن در مدت اقامتش بیستمه از همان نوازی و خوش برخوردی های مردم افغانستان با قدرانی فراوان یاد میکرد و می گفت: من نمبه هنر علاقه دارم و نمبه به شهرت و ثروت. یگانه علاقمندی من به محبت بیکران مردم است.



گزارشات مکمل نشست ها و صاحبیه هامنظامه از طریق تلویزیون و جراید یکی پس دیگری نشر میگردد. در حقیقت امت در میان پرسش ها - محاصره شده بود. تقریبا تمام سوالات در بیرومن فلم ها و زنده گئی خانوادگی او میچرخید.

آواز ژورنالیست ها خواهنش کرده بود در باره سیاست از او پرسند. زو به گفته خودش او این مسلک را ترک نموده است. گاهی او از جواب دادن به بعضی پرسش های جدی تر (که گاهگاه در جراید و مطبوعات هند نیز اینجوابها مختصرا اشاره می به آن هارفته است) خودداری میکرد حتی باری با انتشاری زیاد از خبر نگار مجله سباورن خواهنش نمرد تا کمیت جواب به یکی

به خاطر تکمیل فلم خدا گواه به کابل آمدند که به گونه بی سابقه و استثنایی استقبال گردیدند. شاید به همین جهت بسوه که امت حالت احساس خود را در برابر علاقمندان چنین شرح کرد: با آمدن در افغانستان قدم کوتاه تر و وزنم بیشتر شد. زیرا افغانها مرا بهر ثقل احسان و همچنان نوازی های خود کوچک ساختند. اما برعکس اقتدر بر ایسم غذا دادند که فکر میکنم زیاد چاق شده باشم. از آنچه امت گفته است میگردم. و لکن این نیز یک حقیقت سید است که برخی ها در تقدیم شخصیت زوی به گونه نابخشودنی و غیر قابل تحلیلی زیاده روی نموده (شاید در آن لحظه تعدد پ و فرهنگ افغانی - فراموشی بعضی هاشده بود).

فلم (وشنو) به دیاستد پرفتم. او مسرد عجیبی است. د یگران در باره اش میگویند او شوت گن سنهاست (یعنی تنگ شکاری) ... شتر و گن سنها به من گفت: این چه سوالات است که از هنرمندان میپرسید؟ اگر من به جای شما ژورنالیست هامیبودم، (اشاره به سوی امتیابہ نموده علاوه کرد) مثلا از امتیابہ بچن میپرسیدم: تو چرا نتوانستی یک پدر خوب برای فرزندانت شوهر خوب برای بیباها داری، عاشقی خوب برای ریکها ویا لآخره یک سیاستدار خوب برای جامعه باشی؟ تنهاسوی خوب بودن همه چیز نیست.

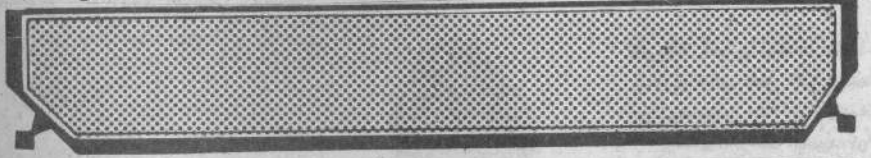
فکر کردم که امتیابہ باشیدن این حرف برافروخته خواهد شد. اما او خنده - می کرد و گفت: مسردم راست میگویند او شتر و گن نه بلکه همان شوت گن است و من در دم به حوصله برده باری امتیابہ افرین گفتم.

امتیابہ بچن رویای نیم قاره و سلطان ملیونها قلب است. کتر هنرمندی میتواند شهرت خود را با اوقایه کند او دارای تحصیلات عالی و شایسته گئی هنری است. این مرد بانیم قرن عمرش هنوز در نقاشی جوان بیست و پنج ساله هنرنمایی میکند هزاران عاشق پاکجاخته دارد. بدون استثناء تمام میبودن ها نقش داشتن در برابر امتیابہ بچن خود افتخار و مایه شهرت فراوان تر میدانند.

امروز او شین طبع و بر حرف و بیوقیب است. و آوازه شهرتش مرز قاره ها را در هم ریخته است.

باری سال گذشته آوازه آمدن امتیابہ بچن به افغانستان در تمام جاها بخش شد اما به زودی خاموش گردید.

اوایل ماه نور یارد پگر شایعه آمد آمد امتیابہ بچن گرفت. هواخواهان امتیابہ بچن دسته دسته تمام روز شان را در میدان هوایی کابل در حالت انتظار سیری میکردند. اما از (معلمان و همکارانش) خبری نبود ویا لآخره یکشنبه هشتم نور گروپ هنری معلمان شامل امتیابہ بچن و دنیس دینسز ونگها، رمیش شرم و مکمل آمدند و دیگران



امتیابہ بچن بانیم قرن عمرش بنور در نقش جو زنبق ۲۵ ساله روسی و حسینیه نظی میز میشود.



# گراهام گرین مشهور

گراهام گرین دنري ستر کيسه ليکوني خوموده دمخه د اته شپيتو کلو په عمر له جهانته سترگي پټي کړي. دده وينه به مرض اخته شوي وه اودسويس په يوه روغتون کې بستري وو. گراهام گرین دخپل ژوند ورسني کلونه په فرانسه کې تيرول. ده به کيسه ليکلو کې خورا استعداد درلود. خودده دروحيانيت به لور ډيره توجه وه. په ۱۹۸۸ کال کې دنيو يا رک تايمز يوه تن کره کتونکي وليکل چې گراهام گرین دخورا استعداد لرونکی دی. خوروحې برابلمونو پرده، بېرته غورولې وه او ده هغه امريکايي دوه مخي گېل. ده دخپلو ليکنو به لږ کسي هغه څه چې ده ورته سرگرمي ويله - ځای ورکړي وو. په ده ياندي ديوه رومن کاتولیک چاپ لگيدلي وو او دا هغه خبره وه چې دې ترسپېرموزاوستلي وو. دې پوايي چې:

((پوازي زمايو خو کتابونه مذهبي ناکيدات لري ما خپل ځان کاتولیک ليکوال نه دی بللی خوداسي يو ليکوال ښم چې له کاتولیکي افکار و سره می عادت کړی وی.)) دگرين دژوند پس منظر د هغه له سر گردانه ژوند څخه ښه څرگندېږي. دې وايي چې دا زما عادت شوي دي چې له کشمکش څخه ډک ځايونه ووينم گرین برسيدلي خبره اوسترگي درلودی. مهربان اوله شرم څخه ډک پوسري وو. دې د ۱۹۵۶ کال

داکتور به دوه نېټه ښه انگلستان کې وزيريد. وروسته له دې چې ښوونځي او کالج يې دی ته ورسول - کورني يې دی داصحابو دخرابي له امله لندن ته واستاوه ترڅو روح پوهان يې معاینه کړي. گرین وايي چې دی اروا بيزندسکو معاینه کړ او وروسته له هغه نه يې له خپل مشر ورور سر رولت (يو ډول لوبه) بيل کړه. وروسته بيا دلا پيريا په لور ولاړ او دجنگ به وخت کې يې ملایا - کينيا او هندو چين ته سفر وکړ. له اکفورد څخه باندي. کله چې دلندي ژودي لپاره دکمو - نيست گوند غړی وو. له ۱۹۲۶-۱۹۳۰ کاله پورې يې د لندن دتايمز ورځپاڼې داديتور په توگه ډنده سرته ورسوله او په ۱۹۲۷ کال کې يې واده وکړ چې يوزوی او يوه لور يې هم درلوده خو په کال ۱۹۶۰ کې له خپلې ښځې څخه جلاشو. گرین خپل لومړني دوه ناولونه هغه وخت وليکل کله چې دتايمز له ورځپاڼې سره يې کارکاوه او په همدې ډول پوره لس کاله يې دسينما په هکله انتقادي کينلي کولې.

راټوليدل دژمي په فصل پورې اړه نيسي کله چې يوازي خواپه کيان دی. په وروستيو کلوکي تاريخارا بله څپره هم کړې هغه داچې په وينستانو کې دعناصروویش ښځې.

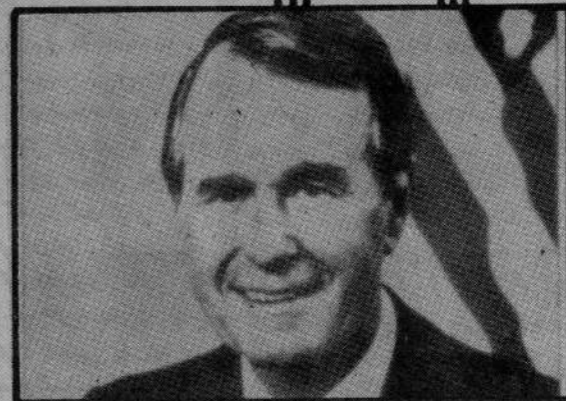
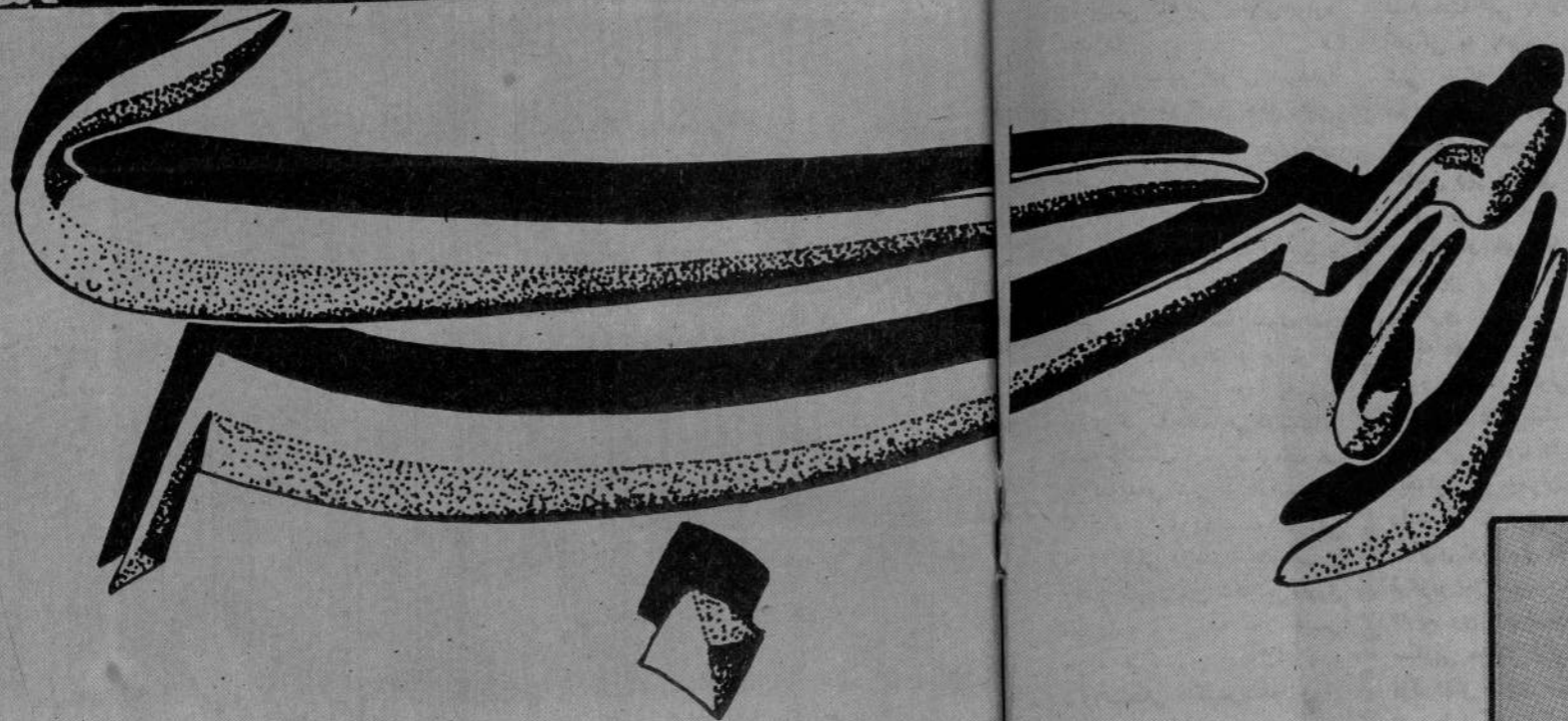
دالکولو په معتادينو کې کله چې دوی بندېغانو ته لوړې د جست اندازه لږېږي اوداخپرنه ښځې چې معتاد کله الکول بس کړي دی. دوينستانو پر ټولو څپرو سر بيره خورا په زړه پورې څپره ده چې دوينستانو څخه دانسان ازني معلومات هم څرگندېدای شي. ددې څپرنې له پاره يوازي دوينسته تنه کافی نه ده بلکې دوينسته پياز هم خورا ضرور دی ځکه چې داډول معلومات ترسې به پياز کې څو څرگندوي. ددې له پاره د ((جينتيکي دانکيلرسکو پي)) ميتود څخه کار اخيستل کېږي او ددې ميتود په مرسته دهر خانگري انسان له پاره پرته له غيرگولو څخه دهغه نسبي اړيکې څرگندوي. جينتيکي دانکيلو - سکوبي دگوجينيانو دپلار ټاکنې له پاره، دټپي شويو مېرو (چې دپېژندلو وړ نه وي) لپاره، دمجرمينو د نسبي پېژند گلوې له پاره او داسې نورو ورتسه مرخوله پاره کارول کېږي. او سايجل څرگندوي چې د وړک شويو يا غلاشويو کو چنيا نو ډټاکنې له پاره هم دا ميتود غوره گڼل کېږي. سر بيره پر ټولو ښيگنو دا ميتود اوس هم نه شي کولی چې دوينسته دخاوند ظاهري ښه وهښي يعنې داميتود، نه شي کولی چې د انسان دسترگو رنگ وښځي دهغه دناروغي په



دويندېانو وينستان وڅيرل شول او د سايجل له قوله له سلو څخه څلويښت تر پنځو سو پورې د مخدره موادو معتاد يې دي، دوينستانو تجزيه نورمسائل هم ښي. کله چې د ۱۸۲۱ کال ددې په مياشت کې داپلينا په ټاپو کې ناپليون بناپارت مرسو نودهغه نای دناپليون د چوتې څخه خو وينستان پري کړل او دکورني غرونه يې وورکړل. په ۱۹۰۰ کال کې ددې وينستانو تجزيه يې وښوول چې په وينستانو کې دمورک وژني درمل شته او داسې نظريه منځ ته راغله چې ناپليون دخپلو نژديو خلکو له خوا دمورک وژني په درملو سره وژل شوی دی. خو د اتباعو کلو تجزيه وښوول چې په وينستانو کې دمورک وژني درمل مقدار دومره نه و چې انسان دی په وژل شي. د امپراتور په وينستانو کې د زهر د مقدار دکوتو د ديوالي کاغذو څخه رسيدلي و. د هغه په کوټه کې زرغون کاغذ خونړو په وجه هوا کې د کاغذ زهرنه تجزيه کوي خوکه به

دا څيړنې دلاس انجنس د کورنيا دپوهنتون په روغتيايي پوهنځي کې دفورمو کولو - جينستانو روناله سايجل، ويزجين هيل او کيميا پوه ويزنر باومگارتنر له خوا زمویل شوي دي. دا ميتود دراديو - ايسونولوجي په نامه يادېږي ځينې مشخصات يې دادی: يو سوی ته يو ټاکلی ډوز دمخدره موادو لگوي په نتيجه کې دوينې به سيروم کې البوميني ماليکيو - لونه منځ ته راځي چې دمخدره موادو ماليکولو سره اړيکې لري. وروسته دمخدره موادو ماليکول ته راديو اکتوي اټوم نښاسي اوراديو اکتوي مخدره مواد لاس ته راوړي پسله دی څخه به ټيوپ کې دالبوميني مادي يا محلول سره راديو اکتوي مخدره مواد او دوينستانو شيره گډوي. که په شيره کې دمخدره موادو ماليکولو نه خوراهم لږ گم شي نوهغوی دالبوميني مادي سره گډمېلو له پاره دراديو اکتوي ماليکولونو سره به سيالي کې لويږي. په نتيجه کې دالبوميني مادي يا محلول راديو اکتوي خاصيت لږېږي او کولی شوو شمير و چې البوميني ماليکولونو دوينستانو څخه خومره غير راديو اکتوي مخدره مواد جذب کړي دي. نونه يوازي د هغو مقدار ثابتېږي بلکې د هغو شمير هم ټاکلی کيدای شي. دکلفورنيا په پوهنتون کې ددې تجربې دلپراختيا او دقت له پاره يې دانگلستان دسترو اونامتو شاعرانو بايرون اوکتر وينستان تجربه کړل. دبايرون په وينستانو کې دمخدره موادو هېڅ ډول آثار نه ليدل کيدل. خودکتر په وينستانو کې د مورفين آثار په خورا څرگنده ډول او په زياته کچه ليدل کيدل. څنگه چې څرگنده ده کنزروند په وروستيو کلو کې دتوبرکلوز په ویرجني ناروغي اخته شو او افیون يا ترياک يې دمگنگسو درملو په ډول استعمالول چې همدغه افیون په وينستانو کې

## دوينستانو اسرار



رهبری موتری از کارافتیده بی  
 رامانند است که درجاده بی  
 بزرگ‌دربه حرکت آوردن آن  
 تلاش میشود، بدینگونه که  
 انجن رانمتوان رو شن  
 کرد، زیرا بطری از کارافتیده  
 واز آنجا نیکه انجن رو شن  
 نمیشود، بطری نیز چارچ  
 نمیگردد. چنین بود که  
 آقای جیمز میکر یگورپرنز  
 بحران رهبری ایالات متحده  
 امریکا را در سال ۱۹۸۴ در  
 کتاب خود به نام ((قدرت -  
 رهبری)) توضیح کرد.

او مینویسد که تغییرات  
 ضروری برای حل برابلمها  
 نمیتواند بدون رهبری تازه  
 ایجاد شود، اما ایجاد رهبری  
 تازه بفرمان تغییرات عمده  
 ناممکن به نظر میرسد.

مگر استماره انجس و بطری  
 آقای برنز نسبت به شنس  
 سال قبل هنگامیکه ریگن  
 بر سر قدرت بود اکنون منا -  
 سبتر به نظر میرسد. امسال  
 امریکا بیجا در رهرو ردآینده به  
 گونه بی عجیبی فکر میکنند.

سیمای جنگ، عقب نشینی و  
 تغییرات بزرگ همه و همه  
 زمینه را برای تجدید تقاضای  
 کهن به خاطر ایجاد رهبری  
 وی به میان می آورد. هنگامیکه  
 جورج بوش بین مردم  
 محبوبیت یافت، حتی هوا -  
 دارانش اورابه مثابه یک  
 رهبری که ملت را برای قرن  
 بهیست و یکم آماده میسازد  
 فکر نمیگردند.

فکر میگردند. بوش در سال  
 ۱۹۸۸ هو سبای دعو کراتها  
 را به رقابت محض مورد  
 استهزا قرار داد، اما اوباعین  
 کوتاه نگری حکومت میکند.  
 کارهای آقای بوش همانند  
 کازتر معکوس رونالد ریگن  
 است. او آدم زیرک است،  
 مگر توانایی آزادی ندارد تا به  
 معجزه بی بنای برسد که برای  
 رهبری ضروری است. درجه  
 بندینهای ریگن هیچ گاه می او  
 را در صدر جدول روسای  
 جمهور مردمی قرار نداد و  
 او تا میل داشت تا کشور را

به عقب ببرد، اما با آنهم حد  
 اقل توانست آن را تاجایی  
 رهبری کند.  
 مگر تاسف هنوز هم بیشتر  
 میشود. رئیس جمهور کی  
 مقابله را میتواند ببیند،  
 چرا تصمیمش را نمیگیرد؟  
 پاسخ چنین است که رهبری  
 واقعی ریاست جمهوری ندرتاً  
 در هر ربع قرن ویا کمتر از آن  
 ظاهر میشود. نسلی که در  
 سال ۱۹۶۵ مرگ ابراهام  
 لنکلن را تعقیب کرد از آن  
 محروم شد، چنانچه بیشترین  
 زمان نبیست و پنج سال بین  
 تیودورو فرانکلین روزولت

از همین گونه بود. ازجا ن -  
 کنید ی به این طرف هیچ  
 رئیس جمهوری توانمند یهای  
 اداری و معجزه بی رانداشت.  
 لیندن جانسن و ریچارد -  
 نکسن کارهای زیادی را انجام  
 دادند، مگر بی اعتمادی آنها  
 را عا جز ساخت  
 با اطمینان باید گفت که در  
 هر وقت عین رهبری موجود  
 نبوده است. خانم مارگریت -  
 تاجر رهبر درستی برای بریتانیا -  
 نیای کبیر به خاطر نی بود که  
 نتوانست آن را با اروپا یکجا  
 سازد. حوادث در اتحاد شوروی  
 بیانگران است که میخائیل

گرباچف وسیله خوبی برای از  
 بین بردن ستالینیزم و جنگ  
 سرد است. مگر شاید آدم  
 درستی برای نجات اقتصاد ملتش  
 نباشد. هنوز وقت است فهمیده  
 شود که لیخ والیسا رهبر  
 درخشان اتحادیه های کارگری  
 به ریاست جمهوری غیرکمو -  
 نیستی بولند قابل انتقال باشد.  
 هر کس میتواند رهبری  
 کند. رهبران باید با قدرت  
 شان چیزی را انجام دهند،  
 نه اینکه فقط قدرت داشته  
 باشند. مگر آقای جورج بوش  
 چی می خواهد انجام دهد؟  
 در مسایل داخلی - از امور

ساختمانی گرفته تا صحت عامه  
 مشکل است که سخن به میان  
 آید و گفته شود.  
 رئیس ستاد او آقای جان  
 سوتونو در این اواخر به گروهی  
 از محافظه کاران گفت که:  
 ((کدام قانونی ویا لایحه  
 وجود ندارد که در دو سال  
 ضرورت به تصویب آن باشد)).  
 آقای بوش با چند هدف به  
 مقام ریاست جمهوری رسید.  
 رئیس جمهور که خود را تحصیل  
 کرده میگوید قبلاً از خود جرأت  
 نشان نداده بود که کمپاین کند.  
 در داخل قصر سپید

((افسرده گی)) فراتر از عملیات  
 سیاسی قراز گرفت. آنها  
 اظهار کردند که بوش خودش  
 نمیداند که در مورد مساله  
 داغ روز چگونه بیاندیشد.  
 توصیه بوش در مورد خلیج  
 خیلی جدی بود. البته این همان  
 اندیشه های جوانی اش بود که  
 زباله کشیده و عملی گردید.  
 اصلاً او برای از بین بردن  
 بحران شرط بسته بود.  
 البته کانگرس خلی رهبری  
 را دقیقاً بر میکرد. در حالیکه  
 رهبران آن نسبت به بسیاری  
 از اسلاف خود توانایی بیشتر  
 بقیه در صفحه (۵۱)

تغییرات ضروری بود  
 حل و ابرام ناممکن است  
 بدون رهبری تازه  
 ایجاد شود،  
 اما ایجاد رهبری تازه...



# دانشگاه خورشید



زمانی که تولد کردید خیلی  
کوتاهتر از امروز بود.

مادر کلانهایه و اسپکان  
سکایه نمودند.

خانم انگلیسی کویزین خیلی ثروتمند بود و این ثروتند بودش برای وی اجازه میداد تا زنده و گسی خود را به شکل افسانوی در آورد و بخود خیلی تسلی را اجازه دهد. در یک روز که هیچ تفاوتی از روزهای دیگر سال ۱۹۶۲ نداشت مادام کویزین مصروف بالش پارکت د هلیز خود بود وی به صورت ناخود آگاه پلیس پاتک ای (مشابه به دامن ولی خیلی کوتاه و کوچک بود در این هنگام همین دوست دختر او خواهر خوانده اش میهدی کوانت بد اخل د هلیز منزل وی کردید و مادام (کو) فریاد زد: (آخ کوی) عزیزم قدر زنهاش لفریب است واقعا مالیت ۰۰۰)

بزودی در فروشگاه میری کوانت (کاننسی ستیوت) بدل کاملاً جد بد البسه جهت فروش آماده کردید. تهیه این لباس و عرضه آن به بازار در آن زمان شماست زیاد می طلبید. در اولین سالهای پیدایش خود همین ژوب تقریباً در هر ماه چند سانی متر کوتاه تر می کردید. دست اندر کاران مود در اروپا، همین ژوب باگرمی خاص استقبال می نمودند. با وجود آنکه در آغاز کار جنجالهای زیادی در این رابطه در اروپا

وجود اند. اما بالاخره انگلستان با مود جدید بد خوش فالپ گردید. بهار سال ۱۹۶۵ بود. میری کوانت با کلسیون

جد بد دامن های منی ژوب خوش به امید بریانودن (غوا) عازن قاره آمریکا گردید. اولین نمایش در نیویارک به استقبال چشمگیری مواجه گردید. علاقه مندان زیاد راه نما پیشگاه جمع نموده عصر روز بعد از ختم نمایش مانکن های زیبای انگلیسی با دامنهای منی ژوب خود به گردش شهر برآمدند. ما برین بادید تا این زمان رویان ناخود آگاه در جای خود میخکوب میگرددید. بعد متوجه شدند که یک چیز غیرعادی در آنها وجود دارد. در رنگ متوجه دامن های کوتاه و (جدا پ) آنها گردیدید و از تعجب بادهان باز برای چند لحظه دگر رجای خود بی حرکت باقی ماندند. در این روز تعداد حادثات ترافیکی در محلاتیکه این زیبا رویان انگلیسی در گشت و گذار مصروف بودند به نقطه اعظمی خود رسید. کارکنان موشگاف تلویزیون عاجل از صالها خبر شدند و بدون تأمل از جریمات فیس طبیعی شهرشان تصاویر زنده را برای تماشاچیان به نمایش گذاشتند. سرانجام امریکاد رهبران روز اول بدین کدام مقاومتی تسلیم منی ژوب گردید.

مهدی در مسافرت اروپای خوش به موفقیتهای بیشتر دست یافت. به این ترتیب منی ژوب نتولک یافته در جهان پیروز مندانه گام میگذاشت منی ژوب در سالهای ۶۰ یکی از مده ترین تولیدات فابریکات لباس سازی جهان فریب راتشکیل پنداد. اندرین کویزین و پروگاردین فرانسوی را به مثابه پیشگامان مود منی ژوب میدانند. نام این دو بانوی اروپای بهتر و جناب تر در این مود به سر زنها قرار گرفت. هیچ مودی در جهان به اندازه منی ژوب اداسه نیافت. در حدود هفت سال منی ژوب بدین

رقیب مود سال پنجاه و شصت (در این ایام عمو زبان و دختران (مدرن) بدون در نظر داشت سن، زیبای لاقری و با هم جاقسی از منی ژوب استفاده می نمودند. خیلی زود پیروانین های شب، بالابوشها، پوستین ها کوتاه گردیدند. سوفیالون، بریت بارود، الیزابت تا پلور حتی میگردند. کمکه انگلستان بدین کدام رفته در این مدت از منی ژوب استفاده می نمودند.

در یک از روزنامه های فرانسه چنین مطالبی در رابطه نشر گردید: بود: (ما خواهران روحانی مقدس در باره مود جدید منی ژوب اظهار نگرانی می کنیم. ما میخواهیم که مدل سازان لباس بالاخره در باره ما هم فکر کنند. در بخش دیگر چنین میخوانیم: ۰۰۰ خواهران روحانی انگلیسی گلنیری نیویارک پیروان های جدید راه صورت عده در یکی از خیاطخانه های شهر فرمایش دادند. این پیروان های جدید خود - هران مقدس نسبتاً کوتاه تر از حالت معمولی بودند. ۰۰۰ ما برین در افغانه صورت طبیعی محمود بدین سالی های زیبای خانها میگرددید. بعد ما متوجه گردیدید که زنان و دختران زنها در جاده ها خیلی زیاد به نظرمی خوردند، فهمیدند که این مطلب نیز با همیان آمدن منی ژوب ارتباط مستقیم دارد. منی ژوب خانها را مجبور می ساخت تا به همه کبودی های زیبای خود برسند آنها چاره دیگر نداشتند به جز از اینکه اندام خود را متناسب و زیبا بسازند. زیرا منی ژوب هیچگاهی کبودی های آنها را پنهان نمی کرد. به این دلیل همه خانها در آن زمان تلاش می نمودند تا خود را لاقری سازند. میلیونها نفر از جنس لطیف پارم قدانی تا پلوت های خصوصی و ورزشی به انواع مختلف میخواستند تا به

بقیه در صفحه (۷۴)

# زخم معده مرض ساریست

بوسه هم بوجود می آید یا نه؟ دا کتر بر یگورف می نویسد که درباره خطر سراسریت مرض در یکی از کنفرانس ها اطلاع داده شده و مشا عده گردیدند. شوهری که به زخم معده مبتلا است به مرور زمان پختنش نیز به این مرض مهاب می گردد.

تشخیص دادند و لسی هیچکس زخم معده را با آنها ارتباط نداد. این کار را در آغاز سالهای ۱۹۸۰ ماسال و اورین دا - نشندان استرالیایی انجام دادند. ماسال به خاطر اینکه این مکروب را خوب بشناسد خود آنرا خورده که باعث افزایش تیزاب معده اش گردید و به زخم معده مبتلا شد. همچنان به این گونه بعضی دانشمندان یک تعداد از شادی ها را به زخم معده مبتلا ساختند. به قول دا کتر بر یگورف بعد از نخستین اطلاعات از استرالیایی مکروب مطالعه شده و سازی بودن مرض زخم معده از فرضیه به ثبوت مصل شد. اما اینکه این مرض از ابتداء

به اثبات رسیده که زخم معده مرض ساری بوده و از طریق بوسه کردن هم قابل سرایت است. بر یگورف آمرید پیار - نمت گاسترو انترولوژی انستیتوت طب مسکوپرفه تلوای این مرض را چنین پیشنهاد مینماید: (هیتوان مکروب ایسن مرض را نشان بدهم) اودز عکسهای که به کمک مکروب سکو ب الکترو نیکی گرفته است نشان میدهد که این مکروب در غشای مخاطی زنده گی و در معده با عمت افزایش تیزاب میشود. این مکروب ها را در اری - گانیزم انسان در آغاز قرن

# جایان «جهان» را اشغال خواهد کرد

در سالهای پس از جنگ دوم جهانی که امریکا و شوروی ابر قدرت شدن را به سمت جنگی متوسط می دانستند جایان راه دیگر را انتخاب کرد و در کوتاه مدت به ابر قدرت اقتصادی مصل شد. جایان امروز توجه زیادی را نسبت

به خود معطوف داشته است افزون برای ینکه و سایل - جانی بازارهای جهان را اشغال کرده - توجه به فرهنگ این کشور و از جمله زبان جایانی افزایش یافته است. در از - بکستان شوروی جایانی که قبل از باز سازی دیوارهای ضخیم تمصب آن را احاطه کرده بود - فا کولته شرق شناسی انستیتوت شرق شناسی ارتقا یافته و در این انستیتوت برای نخستین بار لسان جایانی نیز تدریس می گردد. شوروی در سالهای اخیر خواها نه بهبود و توسعه مناسبات با جایان است. سفر گر با جف به جایان یک اقدام مهم برای نزدیکی دو کشور بود.

# قرآن به فضا برده شد

افشا گردید ما دست که برای عیسی مناروف فضا - نورد شوروی که پیش از یک سال را در فضا سپری نموده و مصروف تحقیقات کیهانی است. قرآن کریم انتقال داده شده است. عیسی مناروف از مسلمانان شوروی است. اما برای اولین بار توسط محمد الا حد مو مند فضا نورد افغانی قرآن مجید به فضا برده شد.

# ستایش اتومی با قدرت کام

اتحادیه علمی، تولیدی بنام (انرژی) در این او اخر ستیشن ا تومی کم قدرتی را طرح ریزی نموده اند که در نوع خود در جهان بی نظیر است. دستگاه مذکور به اندازه بی کوچک است - که میتوان آن را توسط مو تریا یک حلیکو پتر به محل مورد نظر انتقال داد. ستیشن در هر گونه شرایط در قطب شمالی یا دو منطلق گر - مسیر برای انسانها انرژی لازمه را تولید می کند. بر تری اساسی ایسن ستیشن عبارت از مستقل بودن مطلق آنست. دستگاه مذکور به پرسونل خود ما تسی ضرورت ندارد و سیستم اتومات آن کار بدو ناعراضه را تضمین می کند. ستیشن، بعد از مو تاز و به کار افتادختن و عیلساختن پارامترهای آن، در طول بیست و پنج سال به طور اتوماتیک کار می کند. به اساس اطلاع آژانس نووستی این ستیشن تحت رهتایی دانشمندان انرژی اتومی شوروی به نام کورچا تف طرح ریزی گردیده است.

# از زمین و از جهان تعبیه و تنظیم (ناظم)

# در ایران محدودیتها کاهش می یابد

حکومت ایران محدودیت در مورد بیرون بردن محصولات صنایع دستی و صنایع مانی را منفسی قرار داده است. در گذشته هر مسافر حق داشت که به قیمت مجبوری ای سی هزار ریال (واحد پولی ایران) که مطابق نرخ رسمی حدود ۴۲ - دالسر امریکایی میشود. محصول صنایع دستی را با خود از کشور خارج سازد. در جهان مینا تورهای ایرانی، قلم زنی، شیکه - کاری به روی چوب محصور - لات شیشه ای، چرم نظروف و محصولات زرگری ایران از شهرت زیادی برخوردار است. پیشبینی میشود که در بلان پنجاهه ۱۹۹۰ - ۱۹۹۴ - ایران، صنایع دستی چهار میلیارد را تشکیل دهد. انکشاف صنایع دستی در ایران برای پنج میلیون نفر زمینه ساز راهساده میسازد. این تصمیم حکومت ایران - از یکسو متوجه تقویه اقتصاد آنکشور است و از جانب دیگر با این عمل جلوسا زمان هدیکه در این کشور فعل - اند. گرفته میشود.

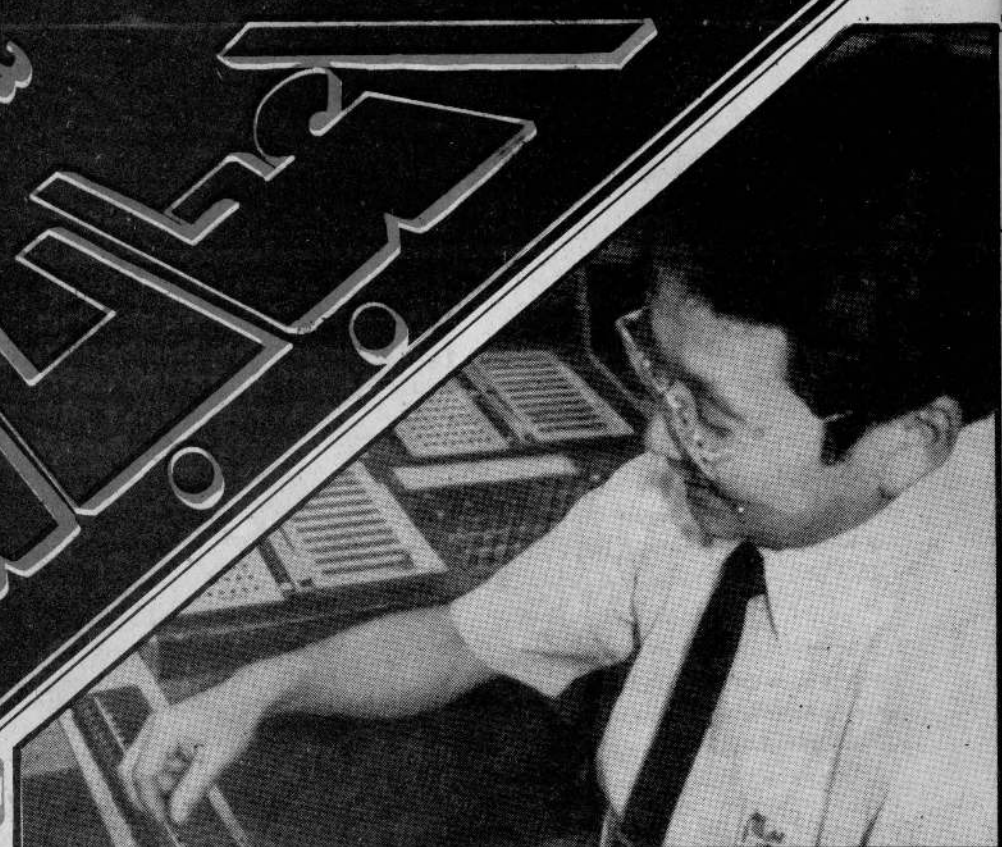
# تجهیزات فسیوال

قرار است در ماه آگست سال روان عیسوی در استانبول فسیوال جهانی موسمی مردمان ترک دایر شود. این فسیوال به اساس پروگرام یونسکو تحت عنوان (راه بزرگ) برپا می شود. دیا لوگ) تدویر می یابد. قرار است در فسیوال مردم مان ترکی زبان بلغاریا، یوگو سلاوی، قبرس، ایران، شرکت ورزند و موسیقی شانرا به نمایش بگذارند. اما تا هنوز معلوم نیست که ترکی زبانهای افغانستان در این فسیوال اشراک خواهند ورزید یا نه.

# پتر و گراد، پتر بورگ یا لیننگراد

به تاریخ ۱۲ جون سال روان عیسوی در روسیه، این انتخابات برپا میشود. در این انتخابات بر علاوه انتخاب رئیس جمهور و شانراول مسکو، باشند مهای لیننگراد باید به این سوال نیز رای دهند که نام این شهر به پتر و گراد یا پتر بورگ تعویض شود و یا این که همچنان لیننگراد باقی بماند. در تاریخ روسیه، لسنگراد کنونی شهر بر حادته بود و همین ها، سبب شده تا سه بار نام شهر تغییر یابد. پسر از اکتوبر ۱۹۱۷ که انقلاب روسیه پیروز شد، شهر لیننگراد لقب یافت. بدین گونه اطرافیان لینتن که در روس انقلاب قرار داشت، خواستند او را تقدیس کنند. اما بعد از باز سازی گریبایف سرو صدها مای بالا گرفت و محالین اکتوبر در لیننگراد مدعی شدند که نام شهر شانرا دو باره به پتر بورگ

# سرزمین جایان



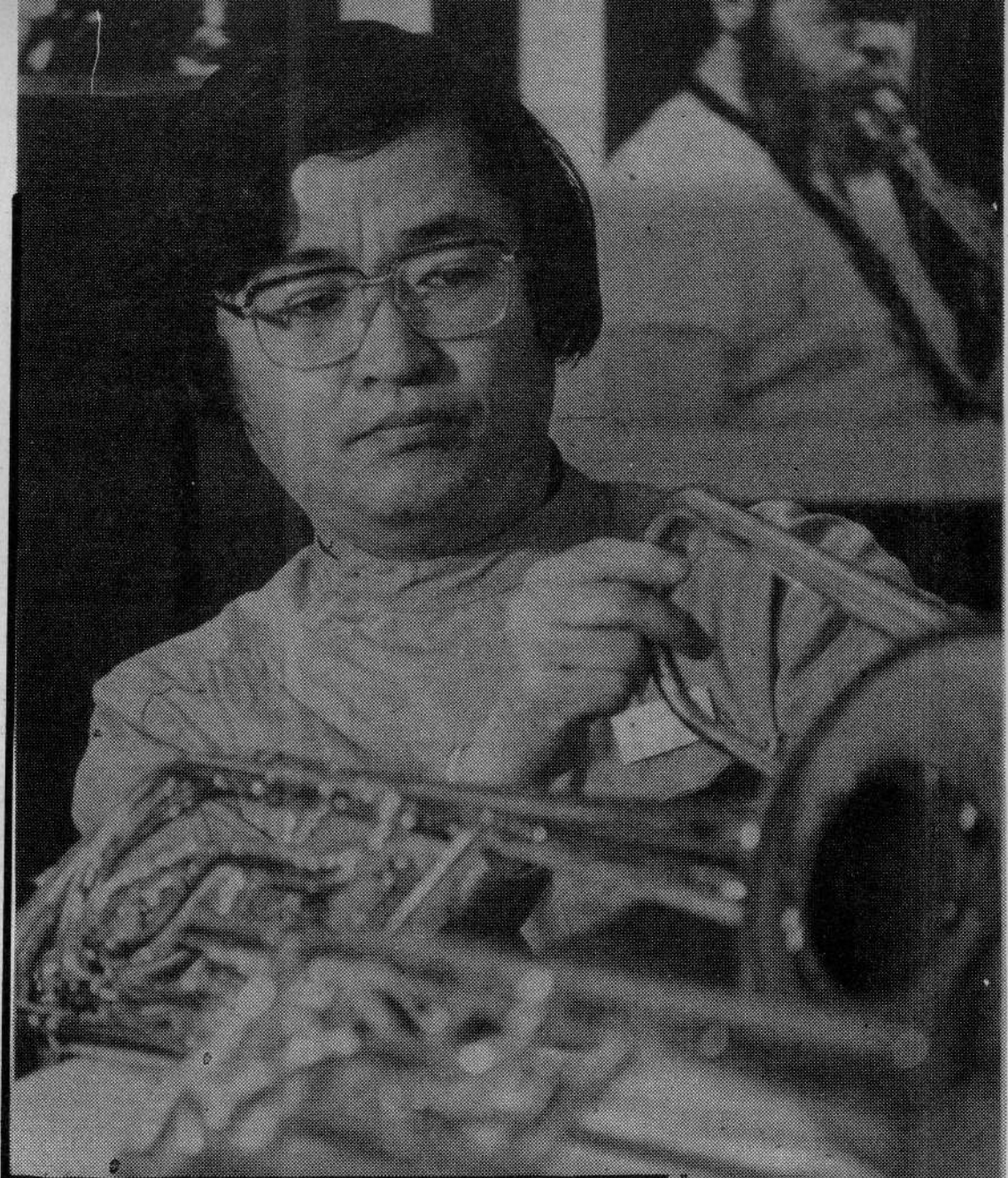
جایانی‌ها مردمان  
با فرهنگ اما کوشش  
می‌کنند  
جایانی‌ها تا در جیح می‌دهند  
تا البوم فرهنگی تمام  
عیار خود را حفظ کنند

داد ورود: تجار و دسته‌های مختلف غربی به این کشور بود. اینبار عکس العمل جاپانی‌ها در ارتباط با خارجی‌های تازه وارد به شیوه‌ای دیگر بود. به طوری که تمامی آنان مجبور به ترک سواحل جاپان شدند و در آن دوران تحت رهبری‌های (توکوگاوا) کشور جاپان شکلی کلاسیک را به خود گرفت که عاقبت آن عزلت آنان وصلی به مدت دو صد سال بود. ولی جاپان بالاخره مجبور شد تا سواحل خود را بر روی تجارت و مهمانوازی بگشاید و آن زمانی بود که کشتیهای جنگی امریکا تحت فرماندهی (کومودومی. پری) وارد آبهای آن کشور شدند که سر - اینجا مش موافقت تا سال ۱۸۵۴ بود. اما در سال ۱۸۶۸ که به اصطلاح اصلاحات جدید صورت گرفت و استواری مجدد امپراتوری شکل می گرفت جاپان وارد سومین فاز تاریخی خود شد و شروع آن تغییر مرکز حکومتی از کیوتو به رادو (( تو کیو امروزی)) بود و نتیجه نیز همانند صنعتی کردن کشور بود. حال زمانی بود که جاپانی‌ها می‌بایستی متوجه شوند که همسایگان آسیایی آنها به رتق و فتوق چه اموری می‌پردازند و بقیه در صفحه (۷۸)

باشند او در بررسی مبهم کشور خود را اینگونه زیر سوال می برد. ((آیا جاپانی‌ها بازم بدون جا باز جاپانی خواهند ماند؟ و در جایی دیگر از زبان یکی از شخصیت‌های داستان اینطور می‌نویسد: ((بگذارید تا آنها خود را نسبت به دیگر مردم دنیا استننا فرض کنند شاید اینطور بهتر باشد. آنها خواهند توانست روزی بعنوان مردمی بالغ با فرهنگ و عاداتی ویژه جایی در میان دیگر ملل دنیا برای خود باز کنند... اما در صورتی که آنان بخاطر همین عادات سوگواری راپیشه خود سازند دیگر امیدی به عظمت باقی نخواهد ماند.))  
**مردم بزرگ اما گوشه گیر:**  
کشور و مردم جاپان رویهم رفته از چار دوره تاریخی مهم عبور کرده اند که اولین آن درگیری با چین در قرن پنجم میلادی می باشد بعد از آن واقعه ارتباطاتی بسیار گسترده بین آنان حکمفرما شد از جمله اینکه مردم جاپان خط روش آشنیسی و بسنیازی از سیستمهای اجزایی در حکومت چین را وارد کشور خود کردند همچنان که قدرت چین روبه زوال می گذشت سیطره جاپان در آسیا گسترده می شد!  
واقعه بعدی در قرن ۱۶ میلادی روی

ها محسوب می شود به قولی در قلب فرهنگ آنان جای دارد. مفهومی که مانند چسب این مردم با ادب را به یکدیگر پیوند می دهد و آنان را مجاز ساخته تا جامعه ای متحد داشته باشند و با احترام به مالکیت های خصوصی خود را نهایت در خدمت اجتماع بدانند.  
می رسمیم به تحلیل آقای هیروتو امپراطور جاپان که در این ارتباط می گوید: از دست دادن ظاهر در جاپان به معنی از دست دادن همه چیز است اما از دست دادن همه چیز الزامی به مفهوم از دست دادن ظاهر نمی باشد.  
**یک نقش مشکل:**  
یک بررسی کنجکاوانه این واقعیت را به اثبات می رساند که جاپانی‌ها تحت هیچ عنوان تمایلی به قاطعی شدن یا خارجی‌ها ندارند آنان ترجیح می دهند تا البوم فرهنگی تمام عیار خود را حفظ کنند. چه تاریخ و فرهنگ، جاپانی‌ها این مهم را به اثبات رسانده که آنان هرگز در صدد نبوده اند تا بعنوان یک ابر قدرت واحد خود را حاکم قلبها و های دیگر ملل بدانند و به نو رهبری دنیا را به انحصار خود درآورند.

جاپان امروزی علیرغم ترقی و توسعه اش هرگز جای مناسبی برای افراد خارجی بشمار نمی آید و بطور کلی این کشور ماورای مطلوب برای جویندگان کار محسوب نمی گردد و مهاجرین چندان شوقی به سکسی گزین در آنجا ندارند.  
از طرفی پذیرش مسایل اخلاقی دیگر کشورها برای جاپانی‌ها سنتی رادیکال را مجسم می سازد ولی بسیاری در این کشور جدا مخالف این طرز تفکر به اصطلاح جزیره ای هستند نویسنده معروف آقبای ((کوماتسو)) در کتاب پر فروش خود علت این مساله را در داستانی تجمعی چنین می داند که کشور جاپان بواسطه آتشفشانها و زلزله های سیبب در زیر آقیانوس خود را پنهان کرده و بسیاری از مردم بر این باور اند که این جزیره دچار یک لاکت و بدبختی همیشگی است و نسته از دست اندر کاران امور کشوری بی وقفه در جستجوی مکانی مناسب برای مردم خویش هستند اما پاپان سناریوی آقای ((کوماتسو)) به آن جا منتهی می شود که روزی مردم جاپان مجبور خواهند شد تا واقعیت های دنیای فعلی را بپذیرا



شناس در این کشور جاپانی هانامی بدیده های موجود را از دو دریچه جدا از هم نگاه می کنند و به اصطلاح معتقدند که هر شی، خارجی اعم از مادی یا غیر مادی دارای ظاهر و باطن می باشد و این تفکر اساسا بر می گردد به یک بدیده فرهنگی در جاپان. یعنی مقایسه دو واژه اموتو (omoto) و اورا (ura) !  
کلمه ((اموتو)) در فرهنگ نا ما آنان به معنی جلو و یا صورت خارج است و مورد استعمال آن اصولا در ارتباط با ظاهر می باشد اما وا دیگر یعنی ((اورا)) به معنی پشت پاداخل می باشد و استعمال آن در مواقعی است که منظور ماهیت یک چیز باشد.  
اصولا دو واژه ((اموتو)) و ((اورا)) از کلماتی بسیار آشنا برای جاپانی

جاپان - مملکت تناقض ها و سر - زمینی است که مردمش از یک سو خود را در برابر عادات و رفتار دنیای غرب می بینند و از سوی دیگر در حفظ رسوم و عادات متسی خود می کوشند بی شک چیزی که جاپانی‌ها را به حالت کنونی در آورده، جاپانی بودن آنهاست! نیرویی که جاپان امروزی را تبدیل به قدرت اقتصادی قرن بیستم کرده تا جایی که باتکیه بر همان نیرو می روند تا مقامسی ویژه در دنیا برای خود کسب کنند همانا تکیه بر فرهنگ ملی می باشد. با تلفیق اراده قوی و پشتکار بی پایان اساس قدرت آنان را تشکیل داده است.  
**روابط اجتماعی جاپان:**  
به گفته یکی از منتقدین جاپان

# اوج در فریاد

در فلم های ندامت ه گکشته و آلباس سها ه نقش های یافته است به قول خود شوا و برای بار نخست در استدیوی شفق فلم کار را آغاز کرده در کورس هنر سینما در شفق فلم مصروف فرا گیری دانش های اکادمیک گردید و پس از مدت زمانی وارد نقش هاشد وی در رابطه با نقش های جدید خود افزود :

در فلم های هنری سینمای گکشته هند است نقش هایم چندان برآزنده نیست اما در فلم هنری برای جوانان به نام فریاد که به زودی به نمایش گذاشته خواهد شد نقش نسبتاً قابل دیدنی دارم .

دوین سال ها تعدادی زیاد از چهره های نو و تازه اهم از بچه ها و دختر ها به هنر سینما روی آورده اند و چه بسا که عد ه بی از آنها محیط کار هنر پیشه کی را بسرای هنر پیشه گان پیشین نیز تنگ ساخته اند این که این هنر پیشه های نوگام چقدر استعداد و توانایی هنر پیشه کی را دارند ، چقدر تحصیلات اکادمیک در رشته سینما دارند ، و چقدر در طبیعی بودن نقش های خود موفق خواهند بود ، میگذایم به آینده و قضاوت بهینده ها و پشکار خودشان .

یکی از این هنر پیشه های تازه کام اوج الدین در ویشاست که در همین گذشته ها

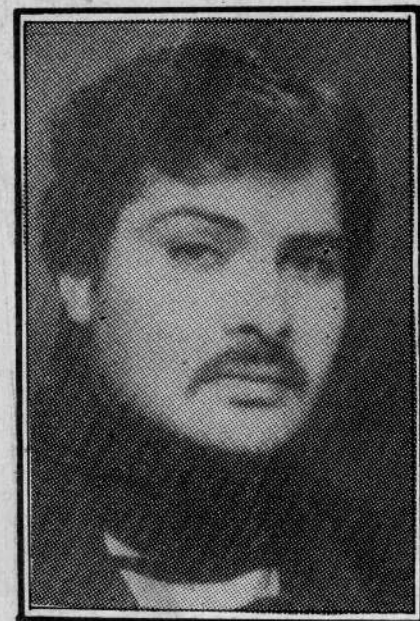
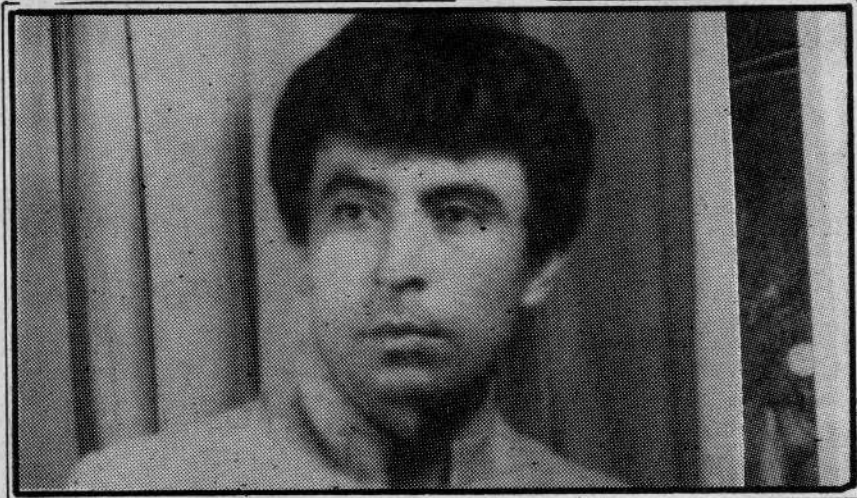


زیب الله انیل

## خوشحال دی ...

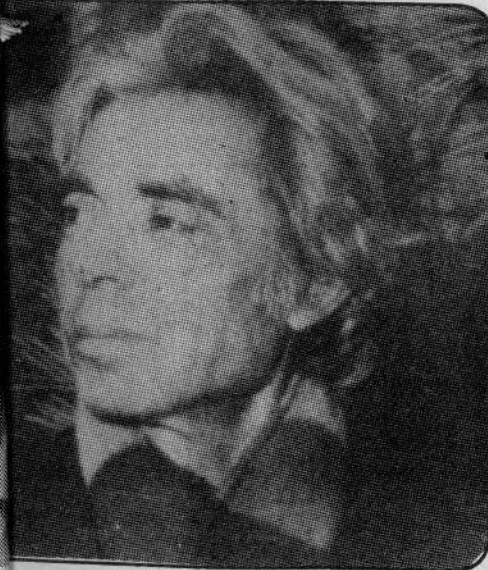
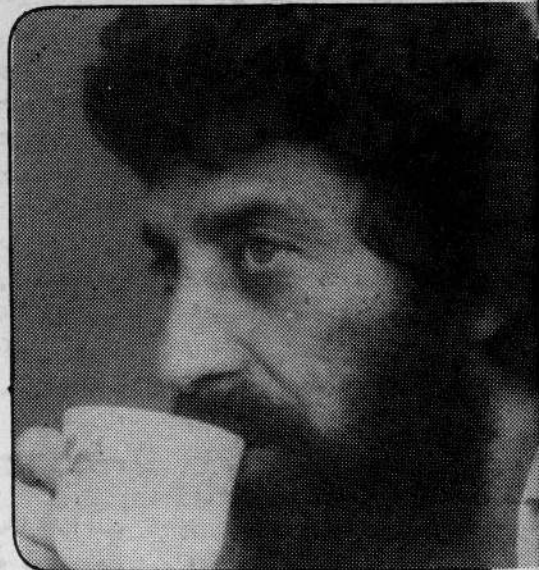
راد یوازتولونین کی در تمثیل له لوانسو خیمو خخه یوهم زیب الله انیل دی چی در ی کاله مخکی بی لوبری لعل به یوه راد یو بی ننداره کی خیل استعداد وازمویه زیب الله انیل اوسر به خورا زباتوراد یوی اوتلوزینون بی یار چوکی بنگاره کنز یما و خیل نقش به بریالی توکه اجرا کوی . زیب الله انیل اوه ویسنت کلن دی به تخکی پیوند نیسی کی به سلکنی توکه کار کوی امام سینما به برخه کی بی هم در شفق فلم سلکنی کورس اورد محترم واحد نظری در سونه تعقیب کوی دی اوله هسه له روسته بی دلوبری لعل لیاره دگوند زوی به تلوزینونی سریال کی خیل محسان وازمویه .

ده ته سینمای فلمونه ، که خه هم تراوسه بی پکی کارندی کوی ، به زره بوری دی به هنری کارونکی دینه نوم گیلونویشونکی دی اوردنه راز خوشحال دی چی خیلی کوچنیوالی هیلی ته در سید و به حال کی دی .



## سیری با آهنگی مار جسدیر

محترم عزیز اوارخوان جوان و محیرب که چندی قبل شاهد کسرت زیبای از اورد بودم تلوزیون ن بودم ، اینت برای تیت اهنگ های تازه امامه کی دارد اوسه هگ جدید تیت سوار راد یو نموده و تصمص تلوزیونی ساختن برا نیش دارد . وی میخواهد برای عبد فریان بازمهم اهنگ های تازه تقدیم دوستداران آواز خود نماید .



# سلام سنگی آتش بازی می کنند.

این سال ها عساری از دوستداران هنر سینمای افغانی ما شاهد تهیه فلم های افغانی بوده اند که کارگردان ها ، بهیتر سوزه سناریوی فلم خود را روی مواد گکشته ه مخدومه و بزه هروین تهیه کرده اند .

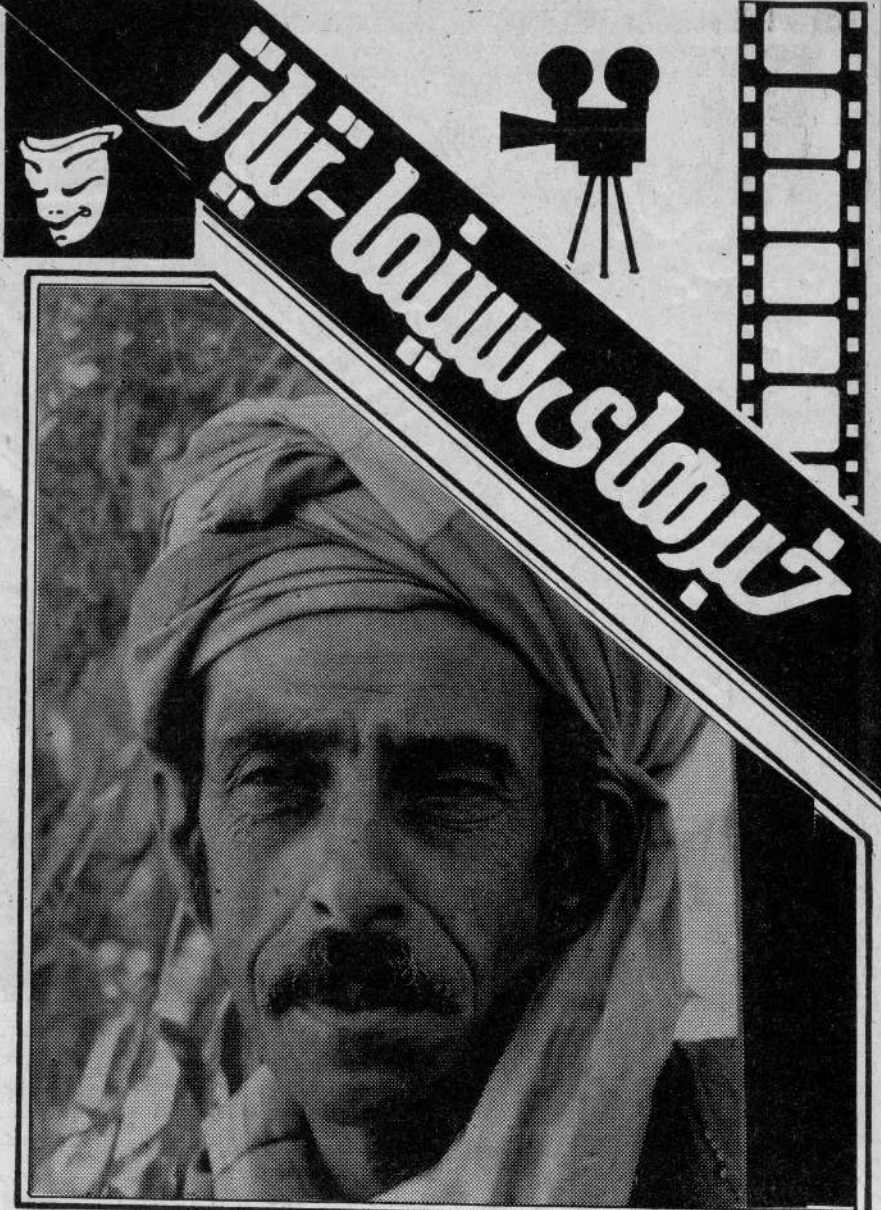
این بار باز هم عباس شهبان با توانندی کارگردانی فلم سینمای رایبه عهد ه خواهد داشت زهر نام " بازی با آتش " .

داستان این فلم سینمای روی مسموما ه مخدومه به بزه قاچاق هروین مچرخد که ذریعه افراد در اطراف و مناطق دوردست و مرزی کشور زرع و به داخل شهرهای کشور ما فرستاده میشود و بین جوانان به طور جدائی رواج مییابد .

سناریوی این فلم را عباس شهبان نوشته که به زودی کار فلمبرداری آن آغاز میشود .

عباس شهبان در مورد این که چی کسی راد نقش مرکزی انتخاب خواهد کرد میگوید :

به نظر من سلام سنگی از عهد ه این نقش خوب بدر آمده میتواند که در صورت توافق نامبرده را به نقش مرکزی دعوت خواهم کرد .



خبرهای بسیار تایتل

# هدف چی هدف دارد

عزیز الله هدف تصمص دارد در سال ۲۰۰۰ به ولایت بلخ سفر نماید . وی به ارتباط چی گونه کی سفرش افزود :

در ماه گذشته همراه با هنرمندان هندی که به افغانستان آمده بودند به خاطر دیدن کار فلمبرداری و شو تنگه فلم خدا گواه به ولایت مزار شریف رفته بودم . آن جا علاوه بر آن یک حمله نمایشات هنری تئاتری نیز داشتیم که طرف توجه علا فیندان و هنر دوستان تئاتر قرار گرفت و

عده بی از جوانان با استعداد تقاضای ایجاد کورس هنر تئاتر را از ما کردند که برایشان ایجاد چنین کورس را پذیرفته بی نزد یک وعده کردیم . فعلاً مقدمات سفر آماده است تا بموعده خود وفا نمایم و کورسی به ارتباط آموزش هنر تئاتر را در مزار شریف ایجاد نمایم که آمود وایم مقام ولایتی و ولایت مزار شریف هم در زمینه ایجاد چنین کورسی ما را کمک رساند .

خپړنو څخه ستاسو په موردي کې صدق وکړي نوډاکټر په ډيپوز سناسو دمړوند ناخواه تشخيص کړي.

**د تداوي لاري چاري :**

که ستاسو ناخواه د ناروغي له کبله وي لومړني گام د تداوي په خاطر دهغو فعالينو خونديول دي کوم چي درد زيانوني - خيبي وخت امکان لري د همدغو فعالينو خونديول به ډير لږ وخت کي موثر واقع شي. سربيره پردي نوري لاري چاري دي هم ددغه درد د له منځه وړلو په خاطر موجود دي، چي موخه ورته اشاره کوو.

**د درمي پکار او کارول**

دپوي بلاستيکي سپک وزه ډډي په واسطه چي دلاس د مړوند سره برابره وي او کولاي شي مړوند وساتي دهغه درد هم له منځه شي که ډاکټر د اتصميم ونيسي نولاس په عادي حالت اوياهم تر پخلسو درجواړي ددو اوډريو اوينو په شاوخوا کي به همدغه ډزه کي ساتي.

خيبي ډاکټران ډډي هميشه استفاده کي تر جريح ورکوي خيبي نور توصيه کوي خو پوازي دشپي له خوا ورڅخه استفاده وشي.

**- د کورټيزون (دسترونيده) تطبيقول :**

د کورټيزون په ډول دپوه دارو طبق کول دمړوند به اوږدوي ليدني وړ خو محدود نتيجي له خانه سره لري.

**د پرمختدي پو ضد غيسو استرونيدي دارو :**

دغه ډول داروگان چي سپرين اوډيوپروفن هم دهغو له ډلي څخه دي په خيبي کسانو کي کولاي شي التهاب او پرمختدي دومره لږه کړي چي درد له منځه يوسي.

**جراحی :**

د جراحی عمل... دمړوند د وژي د جلاکولو په اثر مړوند هډوکي او وژي نور په منځني عصب فشار نه راوړي پاتې په (۷۴) څرک.



- بلاستيکي سپکه ډزه دمړوند د ناخواه لومړني درمان رسول شي لږ نا آرامي ډزه برخه کړي څوکه يوله د غسو

ډاکټر بنيابي در څخه وخواړي چي خپله څنگه دميز په سر کيږدي به داسي حال کي چي مټ اولاس موسم او عمودي نيولي وي. خپل مړوند د پوي دقيقې په شاوخوا کي کورټيزوني که دغه حالت ستاسو د مړوند د درد سبب شونو معنو ميري چي په دغه ناخواه اخته ياست.

**۲- د کانيل نښه :** ډاکټر بنيابي ډيسر ورو ستاسو دمړوند په منځني عصب ضربه وو، که دغه ورو ضربې ستاسو به گوتو کي سوزيدنه رامنځته کړه علت يي کيداي شي دمړوند ناخواه وي.

**۳- ډاکټر وډيا گونز آزمائښت :** د ډياگنوز په آزمائښتونو کي د برښنا له جريان نه د ناروغي دوروستني تشخيص لپاره زياتي کتوري دي د عصبې لپروني سرعت مطالسي، د الکټريکي تحريکونو دلپيردولود پاره د عصب قابليت معلوموي. ددغو آزمائښتونو سرته

په خينو وختونو کي په وژه کي دپوه کسيت شته واني يو بډوډي يا يوه پرمختدي لکه رومانيزمي پرمختدي د مړوند د کانل په منځني عصب فشار زاوړي دمړوند، ناخواه کله هم په نورو دليلونو لکه د ترونيډ لږ کارکول، دشکر ناروغي ماتيدنه، مکروب يا ډاگرومکالي په نامه يوه بله نادره ناروغي هم د ډيډوي ميپوفيز هم خان نښکاره کړي، اما اصلي علت يي په ورځينو فعاليتونو کي دمړوند کورټيزول دزيات وخت لپاره دي، هغه کارونه چي کيداي شي دغه ناروغي رامنځته کړي تکراري کارونه دي، ددغو کارونو له ډلي څخه، لیکل، تايپ کول، انځور کړي، فونو- چلول د مالياري د وسايو څخه استفاده (بيل وهڼه کالي مينځله) بيانو غږول، اوډل او گڼه ليدل (دي).

په مړوند بيديدل داسي چي مړوند کورټيزوني شي هم ددغي ناخواه د منځني عصب باعت گرځي، ډيري ښځي د حاملگي په دوران اوياهم د حاملگي ضد نابلټونو د استفاده په وخت په دغه ناخواه اخته کيږي.

که تاسو دا ډول ناخواه لري بنيابي خيبي کارونه لکه، دشپي له خوا د لاسونو خړول له کت څخه، د لاسونو موبيل او خنډل اوياهم په لاسونو د تودو اوسرو او يو تويول په موقت ډول ورسره مرسته وکړي.

**۱- د ډاگنيز مږغونې :** په مړوند بيديدل داسي چي مړوند کورټيزوني شي هم ددغي ناخواه د منځني عصب باعت گرځي، ډيري ښځي د حاملگي په دوران اوياهم د حاملگي ضد نابلټونو د استفاده په وخت په دغه ناخواه اخته کيږي.

تيريزي تر فشار لاندې راشي، منځني عصب حواس انتقالوي او دغهي گوتي خيبي حرکتونه کنټرولي په دغه عصب باندي فشار امکان لري د لاسونو دستني، ستنې کيدلو، گرځني، سوزيدني يا درد سبب وگرځي په زړو هوارو کي دمړوند ناخواه په غني گوتي دشهادت پر گوتي، منځني او د خلورمي گوتي به نيمايي اثر واچوي. سوزيدنه، درد يا گرځني کولاي شي خيبي وخت بوخته خواته هم وځفني او نه چي اوږي ته هم ورسيري.

دغه ناخواه اخته کسيان زياتره واني چي ددوي ناخواه دشپي اوسپار له خوا زياته ده اوخيبي وخت د عضلاتو د ضعف يا ستيدو او وچيدو هم اخته کيږي. که تاسو دا ډول ناخواه لري بنيابي خيبي کارونه لکه، دشپي له خوا د لاسونو خړول له کت څخه، د لاسونو موبيل او خنډل اوياهم په لاسونو د تودو اوسرو او يو تويول په موقت ډول ورسره مرسته وکړي.

**د ميونځني ناخواه او دردمن**



د ډگنيز مږغونې... به عکس کي دمړوند شوي کله چي فاپيري ناروغي راولي دمړوند ناخواه د فشار لاندې اوسوندي سره يوځای په لاس او کورټيزوني منځ ته راشي.

**ددغي ناخواه بيل په Carpal tunnel Syndrome (C.T.S)**

شهرت لري او بنيابي يوه يا دواړه لاسونه له بي حسې او گرځني ايا سوزيدني سره يو ځای وي، امادوخت به تيريده و سره امکان لري درد هم رامنځ ته شي او اخته ناروغ ونشسي کولاي شاده کارونه چي په گوتو اولاسو اجراکيري، سرته ورسوي، او په پای کي امکان لري د ډگنيز مږغونې سوزيدنه ناروغ دشپي له خوږه هم باخوي.

که تاسو په دغه ناروغي اخته ياست بنيابي يوله هغو زرهاو منځ ته راشي.

ناخواه سبب شي، ښځي دوه تر پنځه ځله تر نارينه زيات په دغه ناخواه چي زياتره په بي لاس کي وي اود خلويښتو کلو عمر وروسته منځ ته راشي.

تکراري کارونه لکه لیکل، تايپ کول، انځور کړي، موبل چلول، د مالياري دوسايو نه استفاده، دکالو مينځله د بيانو غږول، اوډل، گنډل او دستني گنډل کيداي شي دمړوند د

# صالح

قوم نمود گوش از بند حسايش بریستند دل در حجات نخوت و کبر داشتند و چشم از مشاهده آثار صدق و حق فرو پوشیدند. نبوت صالح را انکار کردند و دعوتش را استهزا نمودند و گفتند: این دعوت از حق دور و از راستی منحرف است آنگاه بسر زنش و ملامتش بر داخند. و چنان دعوتی را از عقل صائب و روانی نایب او بید شمرند و گفتند: بیش از این آثار خیر و صلاح در سیمای بدید بود. و ما تاسر از ذخایر ملی خود می بنداشتیم و امیدوار بودیم که هنگام هجوم مشکلات و سر

طلم و ریاست و مقامی چشم نمیدارم و بر رسالت خود مزدی منظور ندارم بلکه مزد خود را از خدای خود میگیرم که پروردگار جهانیانست. گروهی از خرد مندان و بی غرضان با او گرویدند و دعوتش را پذیرفتند ولی سران قوم، کبر ورزیدند و بر انکار و عناد و طغیان خود بیفزودند و در بیت برستی با فشاری کردند و گفتند: ای صالح! همانا که توازن فکر و انتظام عقل از کف داده ای و بیگمان یکی از ارواح شریزه بر تو چیره شده. یا سحری در باره ات کارگر افتاده. از این رو نستجیده سخن میگوی

بخشد؟ همانا که شما جز مردمی مغتری نیستید. حاران و سر کشان چون دیدند که صالح در آئین خود راسخ و بیسک حق خود متمسک است ترسیدند که اتباع و اعوانش آتیوه شوند. و برای ایشان بسیار دشوار بود که صالح بمقام ارشاد و پیشوایی و مرجعیت و راهنمایی قوم نایل شود. و خلق از خود وحشتزده ساخت. پس به مستضعفین قوم که نور ایمان در شستستان دلپایشان تافت و خاطرشان را بحاجت صالح متوجه ساخته بودند گفتند: آیا شما صالح را فرستاده پروردگار میدانید؟

ناقه صالح مدتی بجا مشغول بود و یکرور به آبخشور میرفت و رو ذ دیگر را نداشت آن دیگر مگذاشت و رفتار عجیب آن شتر بسیاری ارقوم را بصالح متوجه ساخت زیرا از این راه صدق رسالتش را دریافتند و بحقانیت دعوتش یقین کردند. این ماجرا سران قوم و گردنکشان ایشارا بوحشت انداخت و بر ریاست و بولت خود وحشتزده ساخت. پس به مستضعفین قوم که نور ایمان در شستستان دلپایشان تافت و خاطرشان را بحاجت صالح متوجه ساخته بودند گفتند: آیا شما صالح را فرستاده پروردگار میدانید؟

مرحله خطرناک گامی بیش نمینهند. از دست شدت بیم و هراس گسام و ایش میگشیدند. تا سر انعام یغنی و دلال و ناز و دلبری زنان متو مسل شدند و بیادامت که زن زبا چون خواهشی کند مردان را می آو. دن خواهشش سر و جان میبازند. عاشقان دلده که بامید نگاهم ناله و آهی داشتند منظره ای بهت انگیز و حیرت آور دیدند! از کطف ((مصدق بن مبرج)) دیده که معشوقه او ((مصدق بن یختی مهابا)) که دوشیزه ای صاحب جاه و مال و لطف و جمال بود اکنون خویش را بر او عرضه میکند. و از طرفی ((قدار بن سالم)) مشاهده کرد که ((عنیزه دختر غنیم)) که بیز زنی کافر و بداندیش بود او را بخانه خود میخواند و یکی از دختران ماه طلعت خود را و ایگان نامزد او میبازد و تنها تقاضای آن عروسان زریسا اینست که این شتر را که خیا لشان را ناراحت میدارد و نوبت آب را از اشتراک قوم باز میگیرد و چهار پایان قبیله دارم میدهد. بی کنند. جوانان عشق از ایسن فرصت استفاده کردند و آتش غریزه جفت جویی در دلپایان شعله کشید و شور عشق نیرو هاشان را مضاعف ساخت. و جرات و جسارتشان را بیفزود. تا در مقام تهیه وسایل کار بصالح مخزونی یا بنفوعان و انصارش برآمدند و هفت تن دیگر نیز از جوانان قبیله به ایشان بیوستند. و در وقت وساعت معین در کعبه ناچه صالح نشستند تا چون از آبخشور باز آمد ((مصدق)) از کینگاه تیری بنشان ساق پایش زها کرد که اسخخوان زادرم شکست. شتر بر زمین افتاد پایش تیره بر سینه اش فرو رفت و آن را بکشت بدینگونه ناچه صالح وای کردند و از فرمان پروردگار شان رخ برتافتند و گفتند: ای صالح، اگر راست میگوی و از بیغمیرانی عذاب موعود را بسوی ما بیاور!

صالح گفت: من شما را از آزار ناچه بر حذر ساختم ولی شما دست نگاه بیالودید. و بر جرات و جسارت خود افزودید. اکنون سه روز در خانه های تان بمانید تا پس از آن عذاب بر شما درآید و در جنگال عذاب گرفتار شوید. این وعده ای است که دروغ در آن متصور نیست.

بقیه در صفحه ۱۳

## ز قرآن بسیار بود راه صواب

گفتند: آری ما برسالتش ایمان داریم. پس ایشان کفر خود را اعلام کردند و از سر معارضه گفتند: ما آنچه شما بآن ایمان آورده اید کافریم. یکرور ناچه صالح که بیکری سبتر و شکلی مخصوص داشت چهار پایان قوم را دم داده و شترانشان را ترسانند بود. از اینجهت وجود آن شتر را که گامی هنگام احتیاج بسای از استفاده باز شان میبخت تا پسند داشتند. و بر آن خشم گرفتند. و از طرفی چون وجود آن شتر حجتی آشکار بر صحت دعوی صالح بود و توجه قوم را باو روز افزون میساخت. اندیشه شدند که ما را ازین راه، مومنین بر اوضاع مسلط شوند و ازین رو باوجود سابقه تهدید و انذار صالح بر بی گردن گشتن شتر تصمیم گرفتند. ولی باز در اجرای آن تصمیم دچار تردید شدند و بر جان خود ترسیدند و از فکر نزول ناپ وحشتزده شدند و همچنان روزگاری بتردید بسر بردند و هر وقت بر اس

# ای قومی! چرا بدینجهت نیستید؟

ناتوانی صالح از او بر صدق دعویس معجز و نشانی طلبیدند. صالح شتری را بر انگیخت گفت: آیت و علامت صدق دعوی من این شتر است که یکرور آب میاشامد و روز دیگر آبخشور را بسرای شما میگذرد. پس او را در استفاده از آب و مرتع آزاد گذارید. صالح از طرفی دید که جاه طلبان و متکبران قوم بر کفر خود اصرار دارند و در پیروی باطل یا فشاری میکنند و از طرفی این نکته را هم در نظر داشت که منکر از ظهور حجت خصم خود بریشان میشود و از آشکار شدن برهان او بیسناک میگردد. بلکه کینه نهانش از قیام شاهد و فوت برهان بجیش میآید. پس ترسید که میباید منکران بکشتن آن شتر بر خیزند. از اینرو ایشان را از قیام با آن کار بر حذر ساخت و گفت: بیاد دست بآزردن آن ناچه بگشایید که اگر چنین کنید بزودی عذاب در شما نازل خواهد شد.

تو خود فردی از افراد ما بشر نیستی. نه از جهت نسب بر ما برتری و نه از جهت حساب از ما فزونی و نه از جا و جلال بر سایرین مزیتی داری در ما کسانی هستند که از تو، به پیغمبری شایسته تر و بر رسالت سزوار ترند و تنها چیزی که ترا با این راه داشته جاه طلبی و مقام پرستی توانست! قوم با این منطق ضعیف و بیان سخیف میخواستند صالح را از دین خود باز دارند و از دعوت خسویش منصرف سازند. و با او چنین وانمود کردند که اگر از او پیروی کنی راه راست منحرف خواهی شد. صالح از بهتانشان رخ بنافست و بسفغان بیسوده ایشان اعتناء نکرد گفت: ای قوم! هرگاه من با آنکه از جانب پروردگار خود حجتی آشکار دارم و از رحمت او برخوردارم راه و رسم شما را پیش گیرم و با آئین شما بگردم پروردگار خود را عصیان کنم. پس کلام کس مرا از عذاب او باز میدارد یا از عقابش امان می

شب دیجور حوادث از نور عقلت روشنی طلبیم و با سر انگشت تجربه روایت از کار های فرو بسته خود گره بگشاییم ولی افسوس که آرزو های مانعش بر آب شد. و تو هدیرن گفتی را آغاز کردی و شویوه ای ناپسند پیش گرفتی. این چه آئین است که ما را آن میخوانی؟ آیامارا از پرستش خدایان پدرانمان منع میکنی. و صورتکه ما با این عقیده بار آمده و با این کیش بزرگ شده ایم ما در کار دعوت تو دچار شک و تردیدیم و بسختن اطمینان نداریم و بصدق مدعایت و افاق نیستیم و هرگز راه و رسم نیاکان خود را بسوی تیر ترک نخواهیم کرد. صالح قوم را تهدید کرد و رسالتش را در میان ایشان اعلام فرمود. و نعمتهای خدارا با ایشان یلا آوری نمود. و از خشم و انتقام الهی بیستان داد. و برای دفع هرگونه شبهه ای که بخاطر شان آید گفت: من از دعوت خود نفی نمیجویم. و غیبتی نسو

خدای تعالی صالح را که از جهت نسب برگزیده و از جهت علم و عقل برتر بود سوی ایشان مبعوث کرد تا قوم را به عبادت خدا و توحید او فرا خواند. و ایشان خاطر نشان ساخت که خدای یکتاست که ایشان را از خاک آفریده و آن سر زمین را بنیرویشان آباد ساخته و آنرا بجای قوم عاد بر گزیده و نعمتهای ظاهری و باطنی بخشیده است. سپس قوم را از پرستش بشما منع کرد. و خاطر نشان ساخت که آن بشما مالک و قاندر بر هیچگونه نفع و ضرری نیستند و در برابر مشیت الهی کاری از آنها ساخته نیست. صالح خویشاوندی خود را با قوم تذکر داد و گفت: شما همه از قوم من و از ابناء عشیره من ایشواز اینجهت من خیر شما را میخواهم و نیست سویی در باره شما ندارم. پس قوم را دعوت کرد که از خدای تعالی آموزش طلبید و از گناهان خود در پیشگاهش توبه کنید. زیرا خدایه تائبان و خواننده گانش نزدیکست و دعایشان را اجابت میکند و توبه ایشان را میبذرد. صالح با کمال مهربانی و لطف قوم را بر اینگونه دعوت میکرد. و لسی

سره لاس  
اوگريوان  
دی

# تشت اولیوالی

زموڼر  
فرهنگی  
محیطیو  
ډول



خومره گټه اخېستی شی  
زه هم - چې د هیواد د فرهنگي بالیسی  
د تدوین او تیارولو په دري کسيزه کمیسیون  
کې د فسر پتوب ویاړ لوم . نزدی د دغه  
فرهنگي بالیسی د تدوین او تیارولو چارلسی  
پنځمې شپې دي . په دغه معتبر سند  
کې چې له دوستیو مراجلو وروسته په خپل اعتبار  
ترلاسه کړي د افغانستان د فرهنگ او فرهنگي  
شخصیو ټولې خواړی یې زندل کېږي او هم  
په ملي او اسلامي بنسټونو سره د فرهنگي

محمد اکبر کرکړ چې هند او سره افغانستان  
د لیکوالو په انجمن کې د مرستیال دنده  
پرمخ بیایي ، د هیواد د پښتو ادب تکړه  
اوپیاوری لیکوال دي ، چې پښتانه گوران  
لوستونکي دده له نیم اوده له اثارو سره  
اشنادي .  
اکبر کرکړ تراوسه خپلی خلپور اترونه  
خپاره کړي دي .  
- سینده څه سینده بهنډه د لاندو  
کيسو مجموعه .  
- شپې د لاندو کيسو مجموعه .  
- خوابی یادونې د تحقیقی مقالو مجموعه  
- په خانقاه کې د پایزید روایت عرفانسی  
اوفلسی خیمه د نوي تحقیقی اثر ، موزین  
د فرهنگي نړیوالې لسیزې په اړوند اود هیواد  
پښتو ادب بیا تروا په خاصه توگه پښتو  
نقد په باب دوي سره مرکې کړي دي چې  
دادي خپریږي .  
- د هیواد د فرهنگي حالت په نظر کې نیو-  
لو سره ایا کولای شی ، په هیواد کې  
د فرهنگي لسیزې لاس ته راوړنې لپاره  
هغه څه چې د فرهنگي لسیزې د اعلام سره  
اړه لري پیل ، او زموږ د هیواد فرهنگي حالت  
په څه دي . دغه دوه مفروضه سره توپیر  
لري په دي مانا چې فرهنگي لسیزه د پښتو  
د نړیوال سازمان له خوا په نړیواله سطحه  
کې اعلام شوې . اوله دغه اعلام څخه نزدی  
درې کاله تیرېږي چې خوږې نوي پیل کسري  
چې په دي باب پیلې او توضیحات ورکړي .  
لسیزه د سیدن له پاره هم اعلان شوې وه .  
د منگولیا له پاره هم اود افغانستان له پاره هم  
خود وروسته پاتې هیوادونو د فرهنگي تپولو  
اوسمانلو پورې اړه لري چې خوسره کولسی  
شی د دغه ډول مابینونو څخه د کسان  
او خپلی ټولنی او هیواد د فرهنگ په گټه



باید فرهنگي مسایلو  
لسره جنگي ، خشن او  
د غضب له مخې چلنده ونشي

مودي او پرمختګ او فرهنگي جذب او هضم  
لاري چاري نیول کېږي .  
له دي چې تیرنود افغانستان د فرهنگي  
حالت اود راتلونکو فرهنگي لاس ته راوړنې  
په باب باید ویاړ چې دغه چاره په نسبي  
توگه د هیواد د روان ټولنیز - سیاسي حالت  
پورې اړه لري . سوال په دي کې دي چې  
ایا جنگ ترکومې وخته دوام کوي زما په نظر  
زموږ د ټولنی اوسنی فرهنگي حالت د خوراکی  
موادو د نړیوالو څخه په تردی ، پورتنیو  
حالت لري . سره له دي چې زياتی هڅی

روای دي زیات کویسونه کېږي . خو په  
مجموع کې (جنگي حالت) زموږ په تن اروان  
کې د دوه زوږی رنسی اغلولی دي چې  
موزی روحا عاجزه کړي یوازیا ورنه کړي یو  
پود پل سره د خبرو کولو حوصله نه لرو ، یو  
د پل د خبرې اوريد ورنه نه لرو ، یوه بله  
د پوښتنې ژم نه لرو ، په یوه ډول غچ اخېستو  
پوخت یو . دا هېڅکله فرهنگي حالت نه  
دي .

زموږ اوسنی فرهنگي حالت له دي امله  
هم وچار او گوډوي چې په دي خو تیري  
کلونو کې چې د یوه جدي اړه وه خپل فرهنگ  
اوتیرتاریخ ته مریاد مراجعه کړي وای .  
اوله همومزده کړه کړي وای له هغو  
سره په هولحاظ پردی شو . هراولسریه  
نسی توگه دغه ډول فرهنگي پردی یو الی  
زغلی شی خو زموږ له پاره دانانور نسخه وړ  
موز په خپل تاریخي او فرهنگي ارزښتو کې  
پوداسی څه لرو چې هغه په بیا بیا فکر  
کولو اړی . خو زموږ له سره وروسته متوجه شوي  
پودا پیل باید یو نه نیول شی . باید  
د فرهنگي مسایلو سره جنگي ، خشن او د  
غضب له مخې چلنده ونشي .

له بلی خوا هرڅه اوهره بدیدو وایید  
د فرهنگ په نیم ازیای نه شی ، باید د سطحی  
گروسی بحاي دقت ، تاامل او خورا افندو فکر  
ونسی . (باید د خومړی اړولمل وگوهرا  
توپر وشی ، له پاره مرنه د هر چا زړه چې څه  
وښتلی هماغه لیکي . چاپوړی او خپروړی یو  
باید مسولانه چلند وشی .  
د جنگ دوام ورکونکی قوتونه ترکومې  
حد پیل کوي . دوام کوي . اودولتی فرهنگي  
مؤسسات اود همومسولین څه ډول فکر  
کوي . ایاد فرهنگي مسایلو سره فرهنگي  
پرخوړد کوي اوک جنگي - له اوسنی خو تیري  
څخه د راتلونکی فرهنگي حالت اټکل مناسب  
نه ، بکلی یی مړود وڅوښی وه . ځکه په  
کم ستیو چې موز ولاړ یو هغه خو خوږی او  
ر قیږی او فرهنگي بنسټ نه لري .

- نن . د پرخلك په دي نظر دي چې زموږ  
په هیواد کې د نقد او کره کسې په مخ کومې  
پدیده موجود ده . هرڅه . څه لیکل

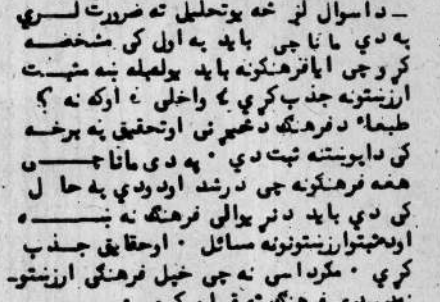
د افغانستان د لیکوالو د انجمن په رامینځ  
په کیدلو لوسره ، نقد ته د پېښورتیا وپرمختګ  
لاړه اواره شوه شعر اود استان په برخه کې ولی  
زیات اثار د نقد په برخه کې . ایچاد شواو د  
کار د مختلف عکرمعلو نوسره مخامخ شو  
مثلا ، یوشمیر بیادې نقادان وچې هغوي  
د شعر په برخه کې دکلیشه یی ، شعار ډوله  
یې مضمونه یې محتوي اثارو باندې خپل  
نقدونه ولکلی . همدانسان د داستان په



محمد اکبر کرکړ چې د افغانستان د لیکوالو  
په انجمن کې د مرستیال دنده پرمخ  
بیایي د هیواد د پښتو ادب تکړه  
اوپیاوری لیکوال دی

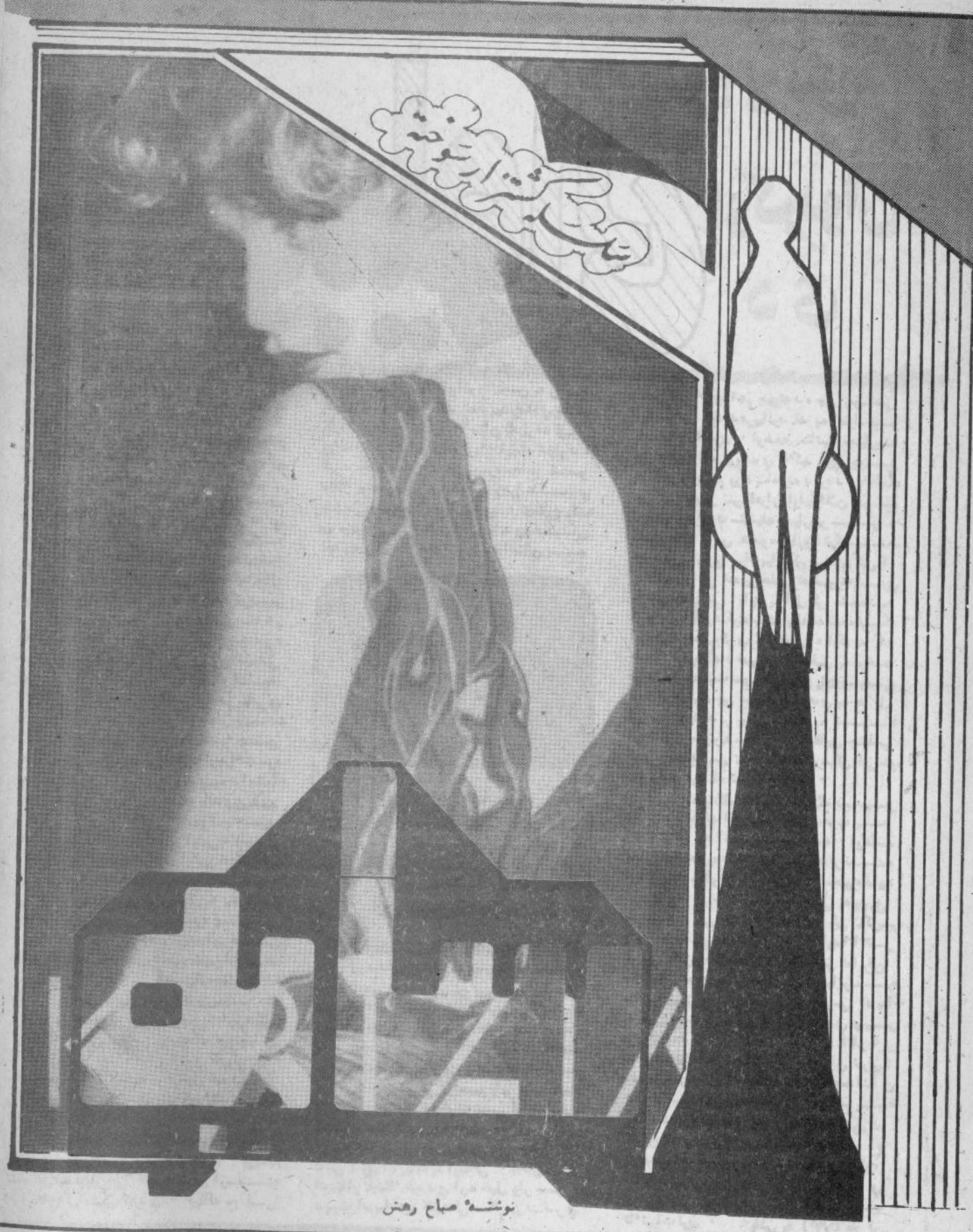
برخه کې د پښتو ادب لیکوالی ډول اثارو  
باندې چې د داستان نیم وړیاندې اېښود  
شوي وه . د پښتو زده خیاره شول خود نقدونه  
ټول د پد عکرمعلی سره مخامخ شول . پښتو  
د دي پرمخای چې شاعر ، لیکوال دغه نقد په  
سره سینه باندې واورې او همان ته متوجه  
شی اوه خپل اثر کې د تفسیر راوړلو په لټه  
کې شی . ورته هېڅ پام نه نیسی اود اکتسر -  
لمبلونه موزی په پوښتیا لولکې لیدلې دي .  
ترکومې عاي پورې چې پوهنیز ورسوزن او  
ناسی درې ادبیات په اوله کې . د فارسی  
ادبیاتو نه ستا تره دي اوه خپل وار سره  
د پښتو ادبیات په کلیت کې د فارسی - دري

ادبیاتونه ، اوداهم جوړته ده چې زموږ  
اوتاسو ننی نقد د پښتو ادب په اصولو  
باندې اټکا لري . اوهغه ستاتیک معیارونه  
چې د غرب نقد وړیاندې تا کید کوي زموږ  
په نقد وړی کې هم ورته پاملرنه د یوه ده . څنگه  
چې گوند زموږ ننی شاعران اولیکوالان هېڅ  
اویام د پل د ستاتیک معیارونو سره  
اشنادي . تاسی هغو معیارونه ترکومې  
حده پورې زموږ پرا د بیاتو کې پرمخای گټی ؟  
- داسوال لږ څه یوتحلیل ته ضرورت لري  
په دي مانا چې باید په اول کې مشخصه  
کړو چې ایا فرهنگي باید یوله بله بڼه مثبت  
ارزښتونه جذب کړي ، یا خلی ، اوکه نه ؟  
طبعاً د فرهنگ د پښتو ننی اوتحقیق په برخه  
کې داپوښتنه ثبت دي . په دي مانا چې  
هغه فرهنگونه چې درشد اودوي په حال  
کې دي باید د نړیوالې فرهنگ نه بڼه  
اود پښتو ارزښتونه مسائل . اوحقایق جذب  
کړي . مگر داسی نه چې خپل فرهنگي ارزښتونه  
نقل پردی فرهنگ ته قربان کړي .



موزی هېڅکله د نړیوال فرهنگ د پښتو  
نه کوښه پاته کیدلای نشو . نن د غرب په  
ادبیاتو کې یوه اسطوره موجوده ده . اوهغه  
د سرعت اسطوره ده . د غرب د نقد برخه  
اود شعر د ښکلو په برخه کې دغه اسطوره د یوه  
جوړته ده . (موزی شرفیان یوه ډول نه یوه ډول  
سره له دي چې خپل فرهنگ لرو ولی ناگړه  
باید له هغوي نه متا تره شو . اود اتا شهر  
پد پورې ناگړه ده په دي شکل موزی د ایران  
د ادبیاتو نه . پښتو د فارسی ادبیاتو نه  
متا تره کېږو . سره له دي چې فارسی ادبیات  
په خپل وخت کې د غرب ادبیاتو باندې د پښتو  
موزی . د مثال په توگه (د گوتی ) اثار او  
په خاصه توگه دده بغا تاروکی (د یوان شرقی)  
دغه مشخص تاثير له همان سره لري همدانسان  
دغه تاثير د غرب په فلسفې اثارو کې هم په  
وضاحت سره لیدلای شو . په مقابل ډول د  
ایران ادبیاتو د فارسی ادبیات په مجموع  
کې د غرب د ادبیاتو نه متا تره کېږي . او  
د طبیعی ده چې ادبی او فرهنگي بدی ،  
نن روځ په سرعت سره په یوه بله باندې خپل  
تاثيرات لري . پاتې په (۷۴) مخ کې

او يك سروداست ، سرودی که ای کاش نمیشدیم حسرت نشنفتن آغازش را خودم ، او با ز هم يك چرا ، است ، چرای جواب نیا فتمسرا غشس در در يك روز با را نی سال ۱۳۶۹ در زندان نزنها گرفتیم او را دعوت به معا جبتی کردم و با همان خا موشی بیا نذر کرد ، لحظه بی نگنشته بود که افسری وارد اتاق شد و گفت: (شو هر ناد په را پیدا کردی ام میخواهد با ناد په ببیند ، دخترش را هم آورده است)) در يك لحظه کوتاه دو بسازه به چشمهای گرد و غزالی اش نگر یستم ، انتظار داشتم که در چشمهای ملولش برق شادی بدر خشد ، با خودم گفتم چه سعادت بیشتر از این میتواند به زندانی روی آورد که همسر و دخترش را بعد از یکسال ، در زندان دریابد و اما او را همچنان با همان ((چرا)) خا موش یا فتم ، همان گونه که دعوت مرا رد کرده بود با کنشات بریده بریده و بی تعارف از زندان نیا خواهش کرد ، که همسر و فرزندش را اجازه ملاقات با او ندهند . من نیز مانند زندانیان تعجب کردم و افسری که فکر کرده بود تا آوردن همسر و دختر ناد په او را دلشاد میسازد ، بیا خشونت نادیه را تنبیه کرد و از در وازه سرش را بسه دهلیز کشیده به بیرون فریاد کشید: ((بسه )) (سورود)) اجازه بتین که بیاید)) نادیه همچنان در وسط اتاق ایستاده بود که مرد پنجاه ساله بی با يك خانم شاد نزد ساله که همسایه خود مزم فی اش کرده بود و با طفلک دو نیم ساله ناد په داخل شده ، مرد خاموش بود و در سایه يك شرم خنک میخورد ، نادیه نیز خا موش بود و با نگاههای پر از ((چرا)) به مرد دشنام میداد ، خانم شاد نزد ساله هم خا موش بود و درو حشمت



نوشته صباح رهش

يك ترس به دیگران مینگر - یستم ، زندان نیز خاموش بود چشمها در او در انگشتان به هم گره خورده ناد په که مبین هیج و احساسات جزو نی اش بود چرای دیگری را میجست . من هم خا موش بودم و اما بنوشه کود که ناد په خا موش نبود او عاقلانه بود نش را در به هم ریزی آن سکوت همه چرا ها تا بت کرد غمغم و بنگ بنگ میکرد . صدای دو ستم که استاد فلسفه است و در آن شب و روز برای الپها مات لایمی در کتا بیکه در با ب زیبا می شناسی مینوشت با من سرگردان زندان بود صدای های کود که را هنوا پیسی کرد و به نادیه گفت: ((آخر تو چه قسم مادر استی؟)) (آقلا دخترت را خو ...)) و از دهان ناد په پس از آن کوتاه شنیدیم که: ((من دخترمه میخواهم نه با پیشه مه تباه شدم . مره تباه گفتم ، د که میخواهم روی اینپاره ببینم )) خا موش شد نادیه زمین را مخاطب نگاه ها پیش ساخته بود ، انگار از نگاه های همسرش و حشمتی داشت که توانایی دیدن به روش را نداشت . نو روز مرد پنجاه ساله و ناد په يك زن با نزد ساله بود . اما هر دو منا سبت بستر شریکی نیز داشتند . افسر کود که را به آغوش گرفت و به جبر به آغوش ناد په داد ، ناد په چونومی که بخار گرفته باشد آب شد چشمهایش را پرده شفا فی از اشک بر کرد متوجه اشک با گر په اش عجین گشت ، انگشتان سرد و گره خورده اش لرزیدن گرفت ، چنبد بوسه بر آب و قاب را فشار گونه های بنوشه کرد و در لحظه بی از این لنت نگاهش به تار های ریشی نو روز افتاد یکبار دیگر تنفر با فحش ، دشنام و ترس خمیر شدند

و از نگاه های ناد په بسه چشمهای به و حشمت افتاده نو روز خوردند مرد خود را کنار کشید و خواست باسرفه در وغبین به خودش امکان يك دعوا را بدهد اما نشد ناد په به افسر گفت که (( به ای ریش و کلاه زری مرد کس بازی نخورین ای مره تباه کده و حال هم آرام نیسانیمه از شما میخواهم که طفل مره بتین و طلاق مره از ی جلالد بگیرین ... )) افسر رو به نوروز کرد و از او پرسید که حاضر به طلاق است؟ نو روز با قاطعیت و شله گی زد کرد . ملاقات ختم شد و نوروز آخرین گپها را در دهلیز طوری به نادیه گفت که ما نشنیدیم و نادیه دو باره به داخل صحن زندان رفت و من با عطش زده گی و نیا ز به شنیدن گپهای ناد په راه در وازه خرو جی را در پیش گرفتم چهار روز بعد در حالیکه فکر میکردم دلایل تازه بی برای شنیدن سر گذشت ناد په دارم روانه زندان شدم به مشکل حاضر شده که به دفتر زندان بیان بیاید . گفتم ، ناد په جان باز آمدم که سر گذشتت را بشنوم ، گفتن سر گذشتت بسیار مشکل نیست . گفت : گفتن سر گذشتت ... مگر شنیدنش بسیار بسیار مشکل است از کجا شروع کنم؟ خودم را در مشکل بسی جوانم یافتم و با اندگی تا مل گفتم از آنوقتها که عروسی کردی ، و او چنین گل قصه را شگفتانده . در آن سالها من هنوز طفل بودم ، برادرم خوزرتز از من بسود و پدر و مادرم دروغ می زدند ، گی داشتند را ستمی نداشتن بیچه جوان هم در خانه های تر و تشنه آن نهیاست و هم در خانه فقیران تر -

نمندان در نداشتن پسر رنج بی میراث خوار داشتن را متحمل میشوند و فقرا رنج بی میراث آوردن را ، بدزم آشنیز بود آشنیز یکه هر روز با دستها پشرد یگهای بزرگ غذا های رنگ رنگ تلو بالا میشد و در خانه اش نان و چای غذای فاملیش بود . من هنوز زهفت سال داشتم که به عقد نکاح نو روز درآمدم او قبل از ازدواج با من زنی نداشت که مرده بود ، چه فکر میکنید آیا این آغاز مردن دختری چون من نبوده ؟ نو روز در اولین روز های هم خانه شدن با ما بر مادرم تسلط حا کمانه می قایم کرد . تا یکسال اول بعد از ازدواج با من همبستر نشد و اما یکشب از آن شبهای سیاهیکه در دقایق ، دقیقه آن تاحال مرا می سو زانده به بستر آمد ، هیچ احساسی نداشتم جز درد ، او از کیف نمره میکشید و من از سوختن و درد و تبا می چیخ میزدم و تا امروز حسرت میخورم که چرا نتوانسته بودم در آن حالت به چشمهای مادرم نگاه کنم و کدام فریادی را از نگاه ها پیش بخوانم . از آن شب به بسد همیشه تصورات و همه خیالاتم حتی رویا هایم زنا نه بود نه آنگاه دیگر هرگز به گدی بازی نیا ندیشیدم او لین ز مینه ها برای ما یوس شد ، من از زنده گی پیدا شده ند خودم را در کتا ب ضخیم بر باد رفته ها فصل جدیدی یافتم . نو روز از شمار مردان قهر و فحش و دشنام بو کمتر لبخند بر لب میباشتم و همیشه خود را غالب شده احساس میکرد . در حقیقت او يك غا لب هم بود در اولین سالهای ازدواج او به خود حق داد که مادرم را مورد لت و کوب قرار دهد . برادر کوچکم زاناسرا گفته مجازات کند . لت و کوب من عادت تش شده بقیه در صفحه ( ۷۵ )



چند روز پیش که به بچه همسایه ما می‌ماند می‌دیدم در خانه هدر می‌کشد در بازار همه جا .  
 بچه همسایه ما آرامش را گرفته بود . به هر چه می‌ماند می‌دیدم و چیزی در ذهنم می‌ساختم او را در ذهنم می‌دیدم و لالکد محکم می‌هر چه را رها می‌کردم و به دیوار تکیه می‌دادم و به بچه همسایه ما می‌ماند می‌دیدم اگر در مکتب می‌بودم و درس می‌دادم هکتاب را می‌بستم به چهره ها می‌شمارد نام خیره می‌شدم و به این بچه می‌ماند می‌دیدم اگر در بازار می‌بودم در حالیکه ازین دکان به آن دکان می‌رفتم به بچه همسایه فکر می‌کردم چند هفته پیش که بچه همسایه ما در نزد خورشیدی کشته شده بود و می‌گویند که یک روز جمعه شاپست در همسایه ما آورده گفته بودند :  
 - بچه ات ...

وزن همسایه ما هادی در به زمین دشنام داده بود به زبان دشنام داده بود و نعره زده بود و بویهای خاکسترش را پشت کتفه بود و بعد بچه اش را بغل گرفته بود و سرش را به آن مالیده بود و ناله می‌کرد :  
 - شهید من !

بعد ... ساکت شده بود . زیباترین تصویرش را میان اتاق انداخته بود و جمعه را روی آن قرارداد بود و بعد رفته بود در صندوقخانه . صندوق کهنه بی را باز کرد و به شال عروسیش را کشیده بود . شال بوی ماده شد و کهنه می‌داد . شال عروسی خودش بود . شال را روی جسد خون آلود انداخته بود . گمانش را خراب کرده بود و بعد جسد پسرش را هر چه با شکوه تر به نظر خودش هدر قهرستان دفن کرده بود و قبر زیبایی برای ایشان ساخته بود .

از آن روز به بعد لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشید و هر جمعه سطل آب و خریطه بی ازین می‌گرفت و به قبرستان قهرستان می‌رفت و در آنجا خاک تشنه قبرستان را سیراب می‌کرد . هر پند گان راهبه می‌مانسی ازین فرامی‌خواند .

آن روز تابستان بود و جمعه بود . آفتاب به سینه آسمان چسبیده بود . آدم صابو اش را نمی‌توانست ببیند . گریه تشنه ام کرده بود . وجودم تنها یک گلاس آب سرد می‌خواست . کوچک هابر خلاف انتظار خالی ماند و هگمکن بود .  
 پلان دکان اینجا و آنجا می‌انورد . صاحبان دکانها لاغر و تکیه بودند به صورت شکستی به زنان شایسته داشتند . به نظرم می‌آمد که همه موجودات از کرم فرار کرده اند . همه ارضها بسته بودند . همه درها بسته بودند . من دلم چرا برای یک لحظه این احساس بهم دست داد که همه موجود

ات از ترس منحنی شده اند . پشت در بازه می‌بخت دیواری نگاه می‌کردم با احتیاط قدم گذاشتن عادت شده بود . سالهای سال می‌شد با احتیاط راه می‌رفتم . سالهای سال می‌شد به نظرم می‌آمد که زهره قدم قهر است و در آن قهر کشته می‌بود . می‌خواستم زودتر به خانه بروم باز به یک گلاس آب سرد اند می‌شدم انگار آب سرد مرا صدابزند . با احتیاط شروع به دویدن کردم . یکبار زن همسایه را دیدم که لباس سیاه پوشیده بود . سطل آب و خریطه ازین درد ستنش بود . پاهایم سست شدند . گلاس آب سرد را قهراموش کردم . هر گامی سوزان نبود و تابستان را قهراموش کردم . به نظرم آمد که رنگ سرخ شده است .

وزن همسایه ما هادی در به زمین دشنام داده بود به زبان دشنام داده بود و نعره زده بود و بویهای خاکسترش را پشت کتفه بود و بعد بچه اش را بغل گرفته بود و سرش را به آن مالیده بود و ناله می‌کرد :  
 - شهید من !

بعد ... ساکت شده بود . زیباترین تصویرش را میان اتاق انداخته بود و جمعه را روی آن قرارداد بود و بعد رفته بود در صندوقخانه . صندوق کهنه بی را باز کرد و به شال عروسیش را کشیده بود . شال بوی ماده شد و کهنه می‌داد . شال عروسی خودش بود . شال را روی جسد خون آلود انداخته بود . گمانش را خراب کرده بود و بعد جسد پسرش را هر چه با شکوه تر به نظر خودش هدر قهرستان دفن کرده بود و قبر زیبایی برای ایشان ساخته بود .

از آن روز به بعد لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشید و هر جمعه سطل آب و خریطه بی ازین می‌گرفت و به قبرستان قهرستان می‌رفت و در آنجا خاک تشنه قبرستان را سیراب می‌کرد . هر پند گان راهبه می‌مانسی ازین فرامی‌خواند .

آن روز تابستان بود و جمعه بود . آفتاب به سینه آسمان چسبیده بود . آدم صابو اش را نمی‌توانست ببیند . گریه تشنه ام کرده بود . وجودم تنها یک گلاس آب سرد می‌خواست . کوچک هابر خلاف انتظار خالی ماند و هگمکن بود .  
 پلان دکان اینجا و آنجا می‌انورد . صاحبان دکانها لاغر و تکیه بودند به صورت شکستی به زنان شایسته داشتند . به نظرم می‌آمد که همه موجودات از کرم فرار کرده اند . همه ارضها بسته بودند . همه درها بسته بودند . من دلم چرا برای یک لحظه این احساس بهم دست داد که همه موجود

پسرش را برد و ش کشته ام و شت در شبرد . ام گفته ام :  
 - بچه ات ...  
 پس پس رفت . ازین همسایه ترسیدم . به لباس سیاه و چادر سفیدش چشم دوختم به سیاه مکتب مان افتادم . وقتی مکتب می‌رفتم من هم لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشیدم . به یاد همسایگان افتادم . آنان هم لباسهای سیاه و چادرهای سفید می‌پوشیدند . یک بار ازین همسایه هق هق شروع به گریستن کردم و گفتم :  
 - با بچه ام پنجاه نفر بودند . ... هر پنجاه خان ...  
 جمله قهرامان تمام گذاشت . چادر سفیدش را روی چشمهایش گرفت . خانه های تنگان می‌خورند . می‌گریستند .  
 همانطور که با احساس تقصیر عظیمی سرش می‌دیدم زهر لب گفتم :

و پنج میلیون کشته و سی و پنج میلیون زخمی داد .  
 سی میلیون روس و پنج اعشاره چهار میلیون چینی و چهار اعشاره دو میلیون پولیندی سی اعشاره هشت میلیون آلمانی و همسوزده اعشاره هشت میلیون سرباز ارتش سرخ و سه میلیون سرباز آلمانی و هشت اعشاره چهار میلیون سرباز چینی و یک اعشاره پنج میلیون سرباز جاپانی و سه صد هزار سرباز امریکایی و صد و صد و بیست و شش هزار سرباز انگلیسی و در کوره های آد سوزی هیتلر روزانه دوازده هزار یهودی نابود می‌شدند . تخته پر شد . معلم تاریخ ما با آواز زهرش پرسید :  
 - نوشتید ؟  
 همانطور که اعداد را در کتابچه ام می‌نوشتیم و آنها را زهر لبم زمزمه می‌کردم . یک پارسم به دوران افتاد . حالت تهوع برایم دست داد . قلم را گذاشتم و اعداد

کول کوچکش به جستجوی چیزی پرداخت که نجات .  
 معلم تاریخ ما از (( از موضوع خارج شدن )) و از (( مزاحمت خلق کردن )) به نظرم می‌آمد که معلم تاریخ ما قادر است برای هر موضوعی در ذهنش چارچوبی بسازد و همواره تا سرحد این چارچوب نامرئی پیش برود و باز کرد و باز آن خارج نشود .  
 نهدانم چرا به نظرم آمد که معلم تاریخ ما در کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی اول دست داشته و در کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی دوم دست داشته و در نابود کردن آن همه یهودی با هیتلر هم دست بوده است .  
 به چشمان سر به کشیده اش چشم دوختم . به تن چاقش به پاهای کوتاه کوتاهش به دستکول کوچکش به ناخنهای

کشته ها زهر زمین اند . . . . به خاطر کشته ها . معلم تاریخ تشنه راهب رویم زد و فرهاد کشید :  
 - از موضوع خارج شدن . . . . مزاحمت مزاحمت . . . .  
 ولند ترهانگ کشید :  
 - بهرین پرو !  
 در حالیکه یکس کتابها هم را می‌گرفتم پشت سرم را نگریستم . همسایه های سیاه و چادرهای سفید در سه قطاری پشت دیگر نشسته بودند . آرام آرام پلک می‌زدند و با چشمان شیشه وارشان تخته را می‌دیدند و آرام آرام آدمهای کشته شده را با این تفارسی به کارگرفته بی تشنه می‌کردند . به نظرم آمد که همسایگان ما این تفارسی به کارگرفته بی تشنه می‌کردند . به نظرم آمد که همسایگان ما این تفارسی به کارگرفته بی تشنه می‌کردند .  
 از همسایگان بدم آمد . از معلم تاریخ نیز بدم آمد . یکس کتابها هم را زهر لبم محکم گرفتم . برخاستم برای بار اول با احتیاط روی زمین قدم گذاختم و به نظرم آمد که زهر قدم قهر است و در آن قهر کشته بی قرار دارم .  
 آواز زن همسایه به خودم آورد :  
 با بچه ام پنجاه نفر بودند . . . .  
 به نظرم آمد که مرا سرزنش می‌کند . باز احساس تقصیر عظیمی در برابرش کردم . به نظرم آمد که من جسد پسرش را پشت درش آورده ام . به نظرم آمد که من متوجه سب سرزنش .  
 شرمزده پرسیدم :  
 - کجا می‌روید ؟ در این گرمی . . . . آدم می‌سوزد .  
 بانگاهش به سطل آب و خریطه ازین اشاره کرد و قهرامان زد :  
 - قهرستان !  
 نهدانم چرا از اینها سخن شرمیدم .  
 از کارم ترسید . ساعت را دیدم دوازده و نیم . بعد از ظهر بود تشنه بودم پشتم را دیدم . زن همسایه ما را دیدم سرش بین شانه هایم فرو رفته بود . پشتش خمیده بود . با چادر سفید و لباس سیاه اش به همسایگان آن سالهای گذشته ام شهادت پیدا کردند . به نظرم آمد که سطل آب و خریطه ازین راهبه سختی حمل می‌نماید .  
 یک بار تصمیم گرفتم که زن همسایه ما را دنبال کنم . تشنه گم را فراموش کردم . دیگر نوشیدن یک گلاس آب سرد به راهبه سخی خانه نمی‌کشاند .  
 آرام آرام راه آمده را باز گرفتم و دنبال زن همسایه ما به راه افتادم .  
 از گرمای سوزان تابستان به حال بودم . متوجه شدم که زنان همسایه زن همسایه ما لطفاً صفحه برگردانند

# طلیهای آب خریطه های آرزو

## رگبوتران سپید

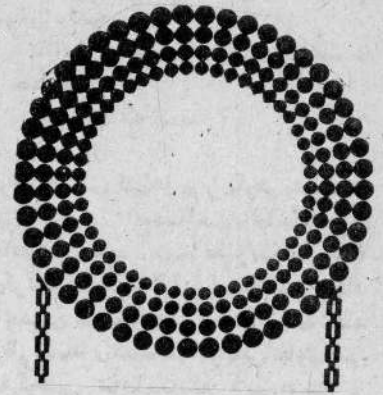
نوشته سیمون زریاب

نهدانم چرا هر وقت زن همسایه را می‌دیدم نوحی احساس تقصیر بهم دست می‌داد مثل اینکه من جسد پسرش را برد و ش گرفته باشم و شت در ش برده باشم که :  
 - بچه ات ...  
 هر وقت می‌دیدم من همین حالت پر ایدم دست می‌داد می‌خواستم خودم را از دیده اش مخفی کنم . یک بار روزی را گفتم :  
 - خواهش می‌کنم با زگردم که زن همسایه صد اکرد :  
 - کجا می‌روی ؟ ... باش !  
 پر جام خشک شدم . دلم می‌لرزید . به سنگهای داغ کوچکی چشم دوختم و منتظر ماندم . بعضی گویم را می‌پوشد . زن همسایه با سطل آب و خریطه ازین می‌جنگان می‌آمد . به نظرم آمد که زن همسایه با هر قدمی که بر میدارد با سطل آب و خریطه ازین سوزگ و زگرتر می‌شود یکبار به نظرم آمد که من جسد

زهر ششم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراز خاکشان خون آلود بود . یک بار به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر برید . شهر ما هم از آدمهای بی سر شد همه جهان از آدم های بی سر شد .  
 معلم تاریخ با آواز زهر و خشنی صد اکرد :  
 - توالی نداری ؟  
 به خود فرهاد زدم :  
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ! ؟  
 معلم تاریخ ما بانگ زد :  
 - آرام و ساکت از موضوع خارج نشوید !  
 مزاحمت خلق نکند . مثل همیشه در دست

سرش بهم نگاه کردم . از معلم تاریخ ترسیدم . باز به اعداد روی تخته دیدم . باز به نظرم آمد که تمام جهان از آدمهای کشته بی سر است و تمام آدمهای بی سر دستهایشان را بلند کرده اند و دادخواهی میکنند . به نظرم آمد که به صد از همه بلند گویای سراسر جهان بلند می‌شود .  
 - از موضوع خارج نشوید ! مزاحمت -  
 خلق نکند !  
 بعد تن های بی سر با قد های خمیده زهر زمین رفتند . یک بار همانطور که روی چوکی نشسته بودم باها هم از زمین بلند کردم . معلم تاریخ با چشمان تنگ تنگش با تمسخر سویم دید و گفت :  
 - باز چی گپ است ؟ این چه طور نشستن است ؟ با آواز لرزان جواب دادم :

از معلم تاریخ ترسیدم . باز به اعداد روی تخته دیدم . باز به نظرم آمد که تمام جهان از آدمهای کشته بی سر است و تمام آدمهای بی سر دستهایشان را بلند کرده اند و دادخواهی میکنند . به نظرم آمد که به صد از همه بلند گویای سراسر جهان بلند می‌شود .  
 - از موضوع خارج نشوید ! مزاحمت -  
 خلق نکند !  
 بعد تن های بی سر با قد های خمیده زهر زمین رفتند . یک بار همانطور که روی چوکی نشسته بودم باها هم از زمین بلند کردم . معلم تاریخ با چشمان تنگ تنگش با تمسخر سویم دید و گفت :  
 - باز چی گپ است ؟ این چه طور نشستن است ؟ با آواز لرزان جواب دادم :



گرمای سوزان نوریز تا پستان را فراموش کرد  
اند . سرهایشان را پایین انداخته اند  
وسوی قبرستان میروند .  
هرچه بیشتر مرتقم تعداد زنانی که  
لباسهای سیاه و چادرهای سفید داشتند  
با سطلهای آب و خریده های ارزین بیشتر

و خریده های ارزین در تایشان ساخته بود . از  
لرزیدن بازمانده بودند . سکوت کرده بودند  
وسرهای سبز شان را وسرهای سرخشانرا  
با حرمت و اندوه بپکرانه بی خم کرده بودند  
زنان بالباس های سیاه و چادرهای سفید  
خودشانرا روی قبرهای که به صورت  
رقت انگیزی تزیین شده بودند انداختند  
و بعدا وسخفایانه گریستند . زن همسایه  
ما هم خودش را روی قبریکه به صورت رقت  
انگیزی تزیین شده بود انداخته . بعدا  
وسخفایانه گریست .  
زنان بالباسهای سیاه و چادرهای  
سفید کنار قبرها نشسته و سطلهای آب را خا-  
لی کردند . خاک خشک و تشنه قبرستان  
را سیراب کردند . خریده های ارزین را هر  
سویا ش دادند . پرنده گان را به همان سی  
ارزین فراخواندند . همه جارا ارزین گرفت  
اما پرنده نبود . هیچ پرنده نبود .  
همه ما ایستادیم و دستان خود را سایه  
بان چشمان خود ساختیم و هر طرفی را بسا  
دقت دیدیم .

انعکاس کرد :

— با چه ام پنجاه و هفت نفر بودند .  
۰۰۰ هر پنجاه و هفت نفر ۰۰۰ این عدد  
باز مرا به یاد معجزه تاریخ ما و آمدن او  
روی تخته انداخت . باز به نظرم آمد که  
جسد پسرش را پشت درش من برده ام :  
پچوات ۰۰۰  
شربیدم . دری باز شد وزن همسایه  
ما را هم بلمید و من در آن کوچه داغ تنهای  
تنها شدم . همانطور که با احتیاط روی زمین  
قدم میگذاشتم به یاد کرگسهای درختان  
که نسال افتادم . با وحشت به یاد آمد  
که کرگسهای بسمار میبودند .  
پشتم را دیدم دروازه خانه همسایه ما با بوجا-  
لی باز مانده بود . از لای در زنه بازجویی  
همسایه ما نمودار بود . حویلی همسایه  
ما خشک بی آب بود . گلکهای باغچه  
همسایه ما سوخته بود .  
در زنه باز حویلی خشک بی آب و گلکهای  
سوخته باغچه همسایه ما دم را فرود یکبار  
با خود گفتم :

# طلسمای آب خریطه های ارزین و کبوتران سپید

نوشته سید روحی زریای

و بیشتر مهفد . عرق از سروریم سرازیر شد  
بود . چادر نداشتم . با گوشه داشتم  
عرق هام را خشک کردم . از راهای پریم و خم  
گذشتم . از سرکهای پریم و خم گذشتم .  
من همچنان با احتیاط روی زمین قدم  
میگذاشتم . به قبرستان رسیدیم . از وحشت  
لرزیدیم . قبرستان از شمال و جنوب و از شرق و غرب  
بمطور وحشت ناکی توسعه یافته بود . تا چشم  
کار میکردم . قبر بود و قبر بود . . . . . قبرها به صور-  
ت رقت انگیزی تزیین شده بودند . بسالای  
سر قبر در رفتی ایستاده بود .  
هو ا صاف بود . در رفتن هانی لرزیدند .  
انگار همه در رفتن ها نفسهایشانرا در سینه  
هایشان حبس کرده بودند . انکار همسایه  
در رفتن ها دیدن زنانی بالباس های سیاه  
و چادرهای سفید که سنگینی سطلهای آب

از قبرستان برآمدیم . زنان بالباسهای  
سیاه و چادرهای سفید با سطل های خا-  
لی آب و خریده های خالی ارزین میرویدند .  
از کوچه های پریم و خم و از سرکهای بزرگ و  
کوچک گذشتم .  
زنان سرهایشان را پایین انداخته  
تیز تر میرفتند و سخفایانه میگریستند .  
درهای بسته یک یک باز میشدند . زنی را بسا  
لباس سیاه و چادر سفید می بلمیدند . تعداد  
زنان کم و کثر میشد .  
به کوچه خودمان رسیدیم . سنگها هم  
چندان داغ بودند . ساعت را دیدم . چهار  
نیم عصر بود . اما گرمای سوزان در کوچه  
ما همچنان خانم کرده بود . از شتم آواز قدم  
های زن همسایه را میشنیدیم . آواز قدمها-  
مش به نظرم اند و هکمن می آید . آوازش در دهنم

اگر یک روز زن همسایه ما وزنان دیگر  
لباسهای سیاه و چادرهای سفیدشانرا  
بکشند و لباسهای زرد به تن کنند . لباسهای  
نازنجی به تن کنند . اگر یک روز همسایه  
ما وزنان دیگر با سطلهای آب شان تلکهای  
پانجه های خانه هایشانرا آبیاری کنند  
اگر یک روز زن همسایه ما وزنان دیگر با خریده  
های ارزین شان کبوتران سفید را به همانی  
صدازنند . . . . . هر چه زودتر آنها خواهند شد  
عمرها چه زودتر خواهند شد . جهان  
چه زودتر خواهد شد . اگر یک روز اگر  
یک روز . . . . . دل سنگ شد . ام بعد سالها  
از شوق لرزید باز با خود گفتم :  
— اگر یک روز . . . . . اگر یک روز . . . . .  
و همانند دختر سه ساله ای شروع به قهقهه  
خندیدن کردم .

— خشم دیگران را با — وزن زخم میکند و خود را باخنجر •  
 — دختران جوان انگوراند و دوشیزه گان پسر مویز •  
 — کسی که در ایام جوانی پوست خود را — کلفت میکند در پیری از نیش خار صدمه ای نمی بیند •  
 — آنچه در جوانی کج و معوج شده در — پیری نمیتوان راستش کرد •  
 — به هر چه که قد می است باید احتیاط کرد آشته شود •  
 — یک هنرمند در همه جا زنده گانی میکند — وقتیکه غرس در چند قدمی تست پماتار پایش نگاه کن •  
 — یک کتاب بزرگه یک شهر بزرگه است •  
 — سگ به سگ حمله نمیکند •  
 — من بتو غواصی آموخته ام و تو میخواهی مرا غرق کنی •  
 — تلخترین لقمه زندگی برای مرده زندگان — نی کردن بایک زن پداست •  
 — شهرت عطر اعمال قهرمانانه است •  
 — آتش را نمیتوان با آتش خاموش کرد •  
 — نخستین مرحله حماقت آن است که — انسان خود را دانایی نگارد •  
 — همه کس قوم و خویش انسان خوببخت است •  
 — هر کجا دوستان هستند در آنجا ثروت هم هست •  
 — عادات و سننات را بدان ولی از آنها تقلید مکن •  
 — تاریخ فلسفه بیست از سرشق تحصیل کرده ها •  
 — فضیلت یعنی هم آهنگی •  
 — اگر امید نس بود دل می شکست •  
 — گرمی به انسان خیلی چیزها میوزد •  
 — شوهرم دو ستم ندا رزهرالت وکم نمیکند •  
 — اگر پوست شهر درد سترمت پوست رو باه را بر تن کن •  
 — دوست را با مداب اخلاقی و نقاط — ضعفش دوست بدار •  
 — در بین حیوانات رام شده و اهلی از همه خطرناکتر مرد چاپلوس است •  
 — برای کسی که خوببخت است حتی غروب خشم میکند •  
 — هر کس پیش در آرد ه شانه هم پیداعوا — همد کرد •  
 — در کشور نابینایان آنکه یک چشم دارد — خیلی چیز هامی بیند •  
 — شمع هیچکس تا پامداد نمیسوزد •  
 — پیران پیران میتوان باستانبول رسید •  
 — هر کس به گره خوراک ندهد به موشها — غذا میدهد •

— بمن رفیق بده که بامن گریه میکند رفیقسی — که بامن بخندد باسانی خود پیدایش میکنم •  
 — وقتی که میسرم ه د نهادم میسرد •  
 — برای تولد فقط یک طریق هست و برای مردن هزار طریق •  
 — سگی که یک بار رود خانه دانوب شنا — کرده باز هم در آن شنا خواهد کرد •  
 — ولو دشمنت مانند مورچه باشد از او — همچنان بر حذر باش که از شهر دوری میکنی •  
 — هیچ دشمنی نیرومند تر از طلا نیست •  
 — اگر درد سر نپخواهی روایت را بسا — دیگران مختصر تر کن •  
 — امید زن بدی است •  
 — از اسب مانند یک دوست نگهداری کن •

فقیر کسی است که داشته است و از دست داده است •  
 — دعوا و پشیمانی خواهر و برادرند •  
 — موقعی که باران میخواهد ببارد با چند قطره شروع میشود •  
 — کسی که قصد دارد ازدواج کند راه — پشیمانی را طی میکند •  
 — انسان خدای انسان است •  
 — مرد سالخورده ه مرد سالخورده را — خشنود میکنند •  
 — اگر نمیتوانی گاو هارا برانی الاضهارا — بران •  
 — فقیر بودن روی زمین بهتر از غنی بودن روی دریاست •  
 — کومه فقر هرگز پیر نمیشود •  
 — انسانها نه ناگهان ثروتمند میشوند و نه ناگهان خوب •  
 — وقتی که طنابی نهاد کشیده شود — قطع میگردد •  
 — زهر یگان سنگ عقیقی خفته است •  
 — یا حرفی بزن که از خاموشی بهتر است و یا خاموش باش •  
 — رنج دانایی موارد •  
 — زمان در مورد همه چیز قضاوت میکند •  
 — بمن " امروز " رابده و " فردا " را بگیر •  
 — حقیقت ته چاه است •  
 — حکمت نصیب کسانی میگردد که فقیرند •  
 — اگر از کرک در زیستان نگاهداری کنی در تابستان مخوردت •  
 — زن یا حکومت میکند و یا خدمت •  
 — اگر دو نفر بتو گفتند که نابینا هستی یک چشمت ببند •  
 — غریب نمیتواند از دوستیها رهاه نفع ببرد •

# مردم میگویند

از کتاب ضرب المثلهای جهان



و مانند یک دشمن سوارش شو •  
 — برای اینکه مغز را بخوری اول پوست را بشکن •  
 — اگر عدا لت نه میرد بی عدا لتی هرگز نخواهد مرد •  
 — هر وقت دروغ میگوئی طوری دروغ بگو — که خودت باور کنی سخت راست است •  
 — ازدواج در جوانی خیلی زود است و — ازدواج در پیری خیلی دیر •  
 — بد بختی دم درازی دارد •  
 — اگر داخل آسباب شوی آلوده با آرد — بهرون خواهی آمد •  
 — پول موقع رفتن داری صد پاست موقع آمدن داری دو پا •  
 — مانند گاو نر برده بار مانند شهر دلبر — مانند زنبور زحمتکش و مانند پرنده خوشحال و با نشاط باش •  
 — کسیکه هرگز چیزی نداشته فقیر نیست •

همو معبد زونه کتل کم چی زمانه پسر ی  
تیره شوې وه . پنجموی د نولویو په پتوسکی  
کاراواوډ شینوغلزلی بی ویلی . پرده یوه  
داسی تاتیر کړي وچی خوبیدل بی ټول  
عمرهدلته تیرکړي . یوه ورځ گویند کانچس  
پوم ته ولاړ اودخیلو ملگرو لپاره بی سفاتونه  
واخستل . د دغه مرغی پودې په یوه رستوران  
کی وخوړ . او یاناسمین قضایوته راوکړئید .  
په کورکی بیده شو اویا زورسته له هغه چی  
له خوبه را باخید . داسی بی احساس کاره  
چی باید په یوه شی پسی وگرزی . لکنه  
خنګه چی ده هیله درلوده هلته در کوندا  
اوداد . لکنن اوسرا سوتی اوسیا جمعی .  
دگوبه حالت کی موجودی وې . د هغو  
په لیدلو سره گویند پخل بیا تاتیر  
لاندي رانی ، داسی چی په ناخای سره  
بیه نکوونکی ټوپ کړ .

کله چی دخپلی خونی په لور هیسی  
وو ، په داسی حال کی چی زما هم دومره  
زیاته نه وه ، پوڅوځ دده له خنګه تیر شو .  
ناخایه ور په یاد شونه چی داهماغه بی نومه  
موجود وې . د صندل لرګی پوی نضا . نیولی  
وه . اپاد ایوازی خیال وواوکه په تیاره کی  
ناخای له کوی نجلی سره بر شو چی دی  
بی له خوبه راویسی کړ . تر خسوله دغسی  
بی نومه نجلی سره وگوري ، د هله هماته  
سره فکر کاوو چی بنای د باغ بنکلی نضا  
په ده ته دغه آراش وین خنبل وې .

گویند په باغ کی تر رسید اوډ زړه له  
کوی بی هیله درلوده چی هغه وینسی  
. . . ورسره وگوري . . . ناخایه ده ته یخ رانی  
له چی دنویانی بیویدلی وې اوشاته  
بی وکتل په داسی حال کی چی زړه پسی  
د لیونوپه شان ټوپکی وهلی . پیوه  
جگه ترې نجلی بی ولید چی سینه ساری  
بی په حمان کی وه اوډده خواته راتلله  
د هغی نژدی والی دی دومره بهخود هکړی  
وو چی ددی توان بی نه درلود تر خووایستی  
چی د هغی مخ خنګه وو . خوده د هغی  
د سترگو برشنا ، تورو پیستان اوله خند ا  
ټکی گلای شوندي ولیدی .

لکه خنګه چی گویند په خوب کی لیدلی  
وه پوخل بیای په خورامینی سره وخارسه .  
اوس نوسه تیاره شوې وه ایوازی د هغی  
سینه ساری لیدل کیده .

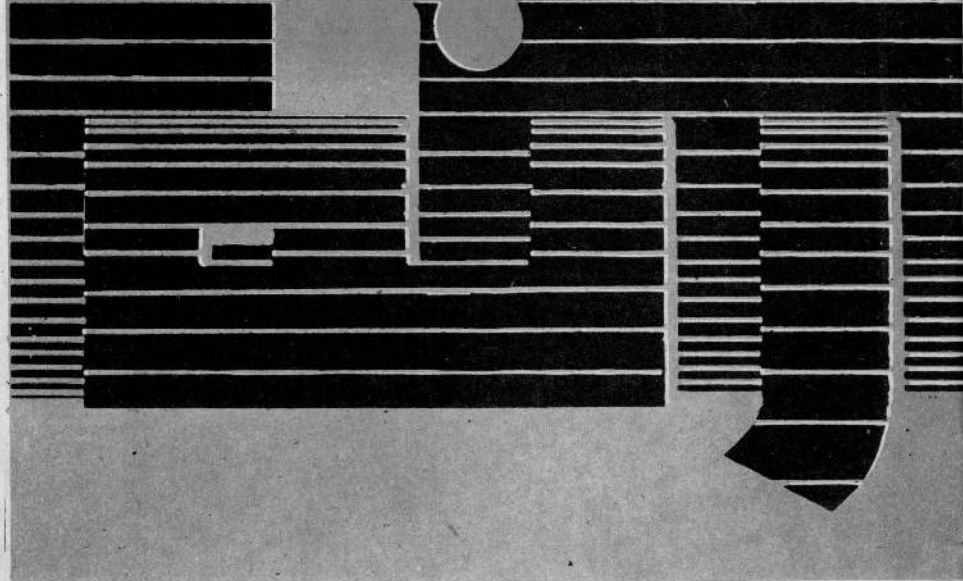
کله چی گویند هغه دعای ته ورسید ،  
کم چی د اولار وه په خندا ای سلام ور  
واچاره . د نجلی فتی سترگی داسی  
بنکاریدي لکه چی په ده پسی گزی صندل  
لرگی زړه ور ونکی پوی ټوله نضا . نیولی  
وه اولکه چی په خوب کی وې اوډاوی چی  
نم بی رادادی . که خه هم دي نه بو .  
هید خونجلی پوهید چی دی بی بی  
( ( والی ) ) دی ایوازی په دی بیوړی  
اره لري . هغی د اره د کلانو ترخنګ  
کینیا ستل . بنای د دی زړ ونوپه پیو  
پل سره اریکی درلودی چی دومره سره  
نژدی وو . کله چی گویند د نجلی لکه  
تود و شوونم وضعه په تریوار جگه واخپسته ،  
پاتی په ( ۱۲۲ ) مخ کی

زور معبد ته د تللو احساس ورسره پیدا شو .  
په رشتیا هم دی د معبد تصویرونوترتانه  
لاندي راوستلی وو ، معبد له مدارس خنګه  
پنانه خلونیت میله لري وو ، خود را بیسن  
پوینتی ولی ده ته کاچی پوم ور په یاد کړ .  
په هر حال دغوټولخبروته دی حیوان پاتی  
واوډه یوازی شی باندی چی پوهید هغه  
دا وچی د کانچی پوم خواته ره شی ، خو  
سره له دی هم داسی پووضع بی نه درلوده  
چی له هغه سره استدلال وکړی اوانداسی  
پوی هیلی په هکله لارم دلیل وویسی .

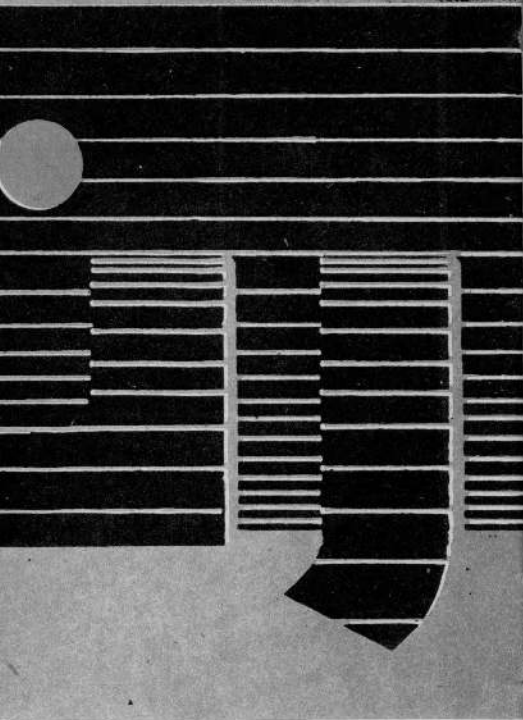
پوه ورځ مخکی گویند دا خبره پتیلی  
وه چی خپله کله رخصتی به په کانچی پوم  
کی تیروی ترخود پخوانیو معبد ونومماری  
دوسی اوسالعه بی کړی .

وورسته له دی چی گویند پوڅواسته  
د شیوا ووشنوپه معبد ونوکی تیر کړل . پیا  
بنا رته دگر معبد ولپاره ولاړ . د شیوا ووشن

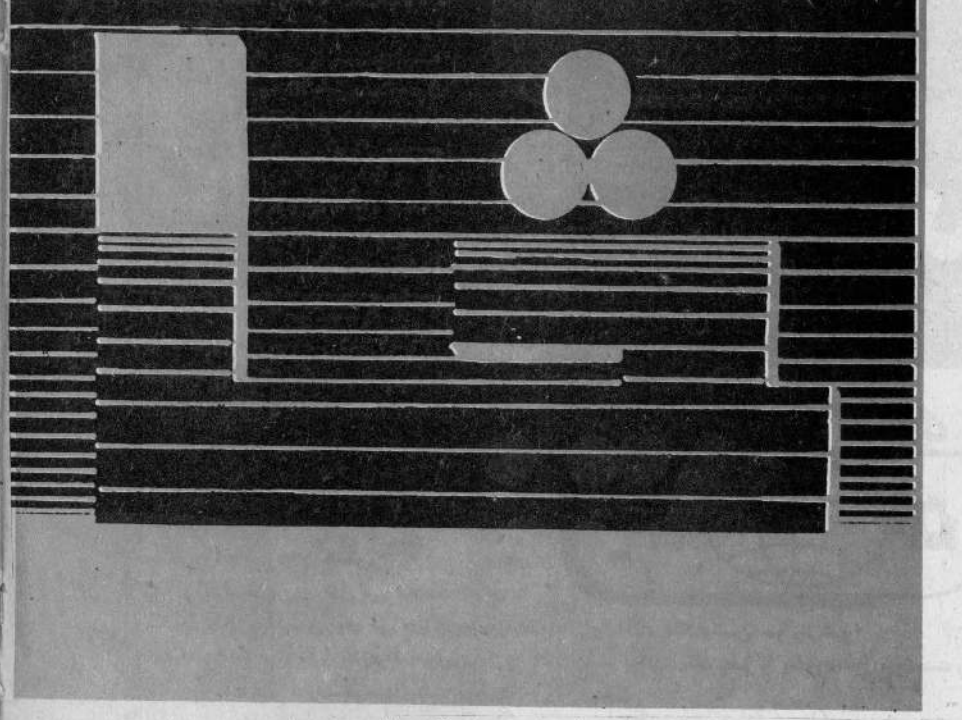
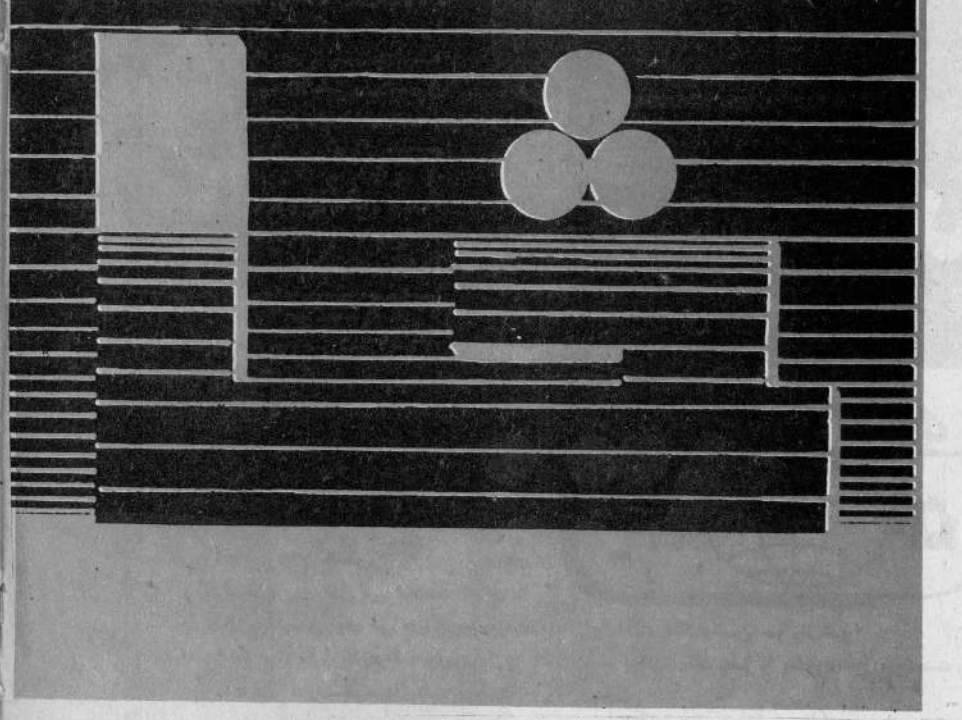
### داوشاجان لیکنه دذبیح الله اسمای ژباړه



معبد زنه بالا اباد شاه جورجی وې وو . گویند  
پرلیسی د پخوانیو معبد ونوپه بیلو بیلوسا یو  
نوک د ریده اوله ښکلا خنګه بی خوند اخیت .  
دده لپاره د هر دعا لیدل په حقیقت کس  
د هند وانوډ زانی دجلال از مطت خرگه  
وې وو کم چی دده پلرونوپه هغه پیوړی  
اره لرله .  
گویند په پوی ښکلی مانی کی چی له کانچی  
پوم څخه درې کیلومتره لري وه دعای وینسو .  
دامانی یووخته په یوه راجا پیوړی اړه درلوده  
چی پیاوروسته د پوی سوداگرله خوارانبول  
شوې اوبه مېلستون باندي اړول شوې وه .  
د گویند دعاعای خوننده اوشنوپو  
دده زړه ور ی وو . دده داسی فکر کسا وو  
چی په خپل کورکی ناست وې لکه خنګه چی  
دی په لاره روان و په خورامینی سره پسی



( ( خوک پوهنزي ) ) ته په موز پیوه  
خپل واده سره حیوان کړی ( ( ) ) دگویند  
وړلی پورته کش شوې . تا په ویل چی  
پوینته کوي )  
( ( واده له جاسره ) )  
لکه چی گویند ناخایه لهخوبه راویسی شوې  
وې په رشتیا هم ده غبرله همانی چه خوب  
کی ورتله ، هینګه په پل کی کوی نجلی  
تکر نه وکړی . ده افتخار کاوو چی  
د هغی نجلی په هکله کومه چی په خوب  
کی بی لیدلی ده جدي فکر کوي او اوس  
داسی بنکاري چی دده ژوند د هغی په  
لاسر کی دی .  
وورسته له دی چی را بین ولاړ ، گویند  
ونشواي کرای خپل حمان ته قناعت وکړی  
چی په ناخای بی ټول ویل د کانچی پوم



د تفریح لپاره ولاړسی . هلته په دی پیام  
په پله شی . بنای هلته په کویه نجلیسی  
ووسی او وپور په ورسره وکړی ( ( ) )  
ددی پیشنهاد طرح کول گویند ته  
د حیوانتیا سبب وو څکه دی په دی پوهید ه  
چی که را بین پوهیدسه مهید اکرې هغه دمبا .  
دا ورسی لپاره د خیره کوي . په هر صورت  
دده د ژوند لپاره پېله وه . ما بنام پیوه  
خپلو حیوانو ملگروته ورتی ، لوی بی بی ورسره  
کولې اوله ژوند څخه په بی خوند اخیت .  
دده په خوننده چی دا ونی وروستی ورځله  
خپلو هموهمکارانو سره تیره کړی کم چی  
واده بی کړی دی . د هغی له پنسو سره  
رضنيزي ارهغوي دچنیا بی خورا کویو  
دخوب لولپاره په خپل ایارتمان کی مېلند .  
کړی . را بین خپلو خبروته ادامه وکړ

بی لیکلی . په هر حال اوس هغه زیاتره  
حتی په دفتر کی دکار په وخت کی د هغیسی  
نجلی په هکله فکر کاوو . کار ، کاردی که  
هرغومره سخت هم وېجا پد ترسرسی دغوسی  
ټولوي په وخت کی په موقتی ټول دگو  
پند کاوسی کیده . دده ملگري اوهمکار  
چی را بین رای نومیده دغوسی پودې پیوه  
بی ورسره پوعای خورله . له غویا شتو  
را په د پخواکله چی گویند دخپل خیال  
له نجلی سره پسی شوې وو ، نه بی قوینتل  
چی له را بین سره دخپل امر په هکله خبری  
وکرې . یوه ورځ کله چی ده فوینتل  
د خپل امر په هکله نوي خبرونه ترولاسه  
کړی ، را بین ناخایه ورته پیشنهاد وکړ  
( ( خنګه ) ) نه فواری چی یوخه خونند  
ترولاسه کړی . پختی چی کوی . خا

## لندداستان

تبه تیاره شپه وه اوسپوزی نه ښکاره  
گویند په خوب کی ټوپ وواهه اوراجه  
شواوډاخک چی پوینکلی نجلی په ده پسی  
راتله )  
د خواشینی دعای وچی ده خوب لیده ،  
خود هغی خارنه ، د هغی ناز اوخرو ، د  
هغه زړه په ټوپکوارستلی وو . لکه چی  
پخوا بی مه په خوب لیدلی وه خود پیوه  
خوب کی لیدلی بی نومه نجلی چی ورتله  
تیتیدلی وه چی ده په ژوند کی هم پیاور هغه  
ونه لیده . هغه ولی په خوب کی ورتله  
اودغه دپاره گویند د نجلی په هکله نکسر  
کاوه څکه چی له یوه کاله راپه د پخوا پسی  
دی خاره اوبه خوب کی مخی ته ورتله  
اومرغومره په چی وخت تیره ده دده مینه  
په هم زیاتیدله . له خپل حمان سره پسی  
وویل چی بنای د اوددی لپاره چی دی پورته

کلن وو . . . اوکه چیوی خلونیت کلن وای چی  
نو به پهل ټول وو .  
خوله دوی نه چی د پریش کلن وه خوش  
حاله ښکاریده . ژوند خپل خونده له لاسه  
نه وویو کړی . دده مینه همانسی وه لکه  
چی د شلوا کووو . دی په دی پوهید ه چی  
نجلی په خامخا په خپلو سترگو وینسی .  
هغه په خپل حمان باندي پوره باور درلود  
اوبه دی لته کی وچی داسی زمینه برابره  
شی ترخو هغه ووسی . هینګه خوک نشی  
کولای بل چاته ووسی چی دی پوی بنهسی  
افسون خنګه دی په دام کی اچولی دی خو  
پد ازی دا ویلی شی چی پرده کوی شوې  
اونجلی دده د ژوند په خوب او پیتهو پ  
کله دده سره پوعای وه چی دی نشی کولای  
د ارازخیلو ملگرو سره شریک کړی . په دی  
ټول هغی گویند په خپلو خونو پریسیسی  
ترخیل نظر لاندي وساته . ده په پریسیسی  
د هغی دفتوونی سترگو ننداره کوله او د هغی  
ښکلی اواز په دی دی ته راپاله چی خامخا  
په یوه ورځ ورسره وگوري . هغه هلته دکوی  
په کوچ کی وه . کله په په لارکی ولاړه وه  
اوکله په بی په مدارر کی دخپل ایارتمان  
له کړ کی څخه دپاندی هغی ته کتل . کله  
چی د وروستی بل لپاره دی په خوب  
کی سره ولیدل نجلی په خندا ورتی وینسی

وه چی )  
( ( د ژوند په ستره لوبه کی له تانه مخکی بی ) )  
نجلی دده ددی خبری چی ولی پیوه  
زړه له تانه نه مخکی کینیم په خندا سره  
هرکلی وکر اوبای تر شونه ولاندي وویو  
( ( ترخو چی سره ونه ویتو په هیڅ کله  
په دی خبره ونه پوهنزي ) )  
گویند وویل : چی په ده وخت سره  
فونو ) )  
نجلی د دی پوینتی سواب وینکړ اوله  
سترگو ورکه شو ؟ خوتند پر گویند کانچی  
پوم ته را ووست . دده د پوی لوی کشتیسی  
چلولو په کوی کی دند پور مستیا لپه ترکه په  
کار پهل وکر . دده کاوید وول مخکی تی اودی  
پوی پینت ته منتظر وو . کله کله په پسی  
د شی له خوا شوق کاواندنوی کپی . . .

# من به دنباال

# آهنگ

# آهنگ

غزیه غزنوی ۱۵ ساله

بود که اولین  
آهنگش را

خواند

آمد تا اینکه او را تفکیک کنند  
بعد از نشر آهنگه شعری  
بر پا کرد و غزیه غزنوی را به  
مردم شناختاند.

غزیه غزنوی تا سن ۱۲ -  
تکمیل نموده اما کدام کورس  
سلکی موسیقی را تعقیب  
نکرده است. وی ادها دارد  
که در عرصه موسیقی هیچ  
استادی ندارد. اکثر کمپوز  
های غزیه از استاد سلیم  
سرمد و شمس الدین مسرور

خیال و نغمه سرا میباشد و غزیه  
شوقته خرابیات بوده و استعداد  
در شن آزان درهای خروشان  
موسیقی آب می نوشد.

سبک آواز خوانی استاد  
مرحوم شهدا را در پیش گرفته  
و آنرا ادا می دهد.

۲۲۵ آهنگه در آرشیف رادیو  
و در حدود ۳۰ آهنگه در  
آرشیف تلویزیون دارد که  
هر یک از این آهنگها در زمان  
ضربش بر سر زبان ها  
بوده اند. در سال ۱۳۵۲  
غزیه غزنوی آهنگی سرود که  
کمپوز آن از -  
به عمل

او هنوز ۱۵ سال پیش  
نداشت که در کسرت های  
لیده حبیبیه شرکت میکرد  
و اولین آهنگه کاپی هندی  
گنگا جی را خواند و در  
بین مکتب و همسالانش محبوب  
بیش کاپی کرد در ایمن  
هنگام توسط استاد محمد  
عمر به زاد بو آمد و با خیال  
صرفی شد و وقتی "ساقیا -  
پده جامی" را از او شنیدند  
بدون تاه خیر آنرا چیست  
ثبت آماده کردند.  
این آهنگه از طریق برنامه  
به دنیای خیال نشر گردید  
هنگام آن آهنگی از هما -  
نشر گردید و از شنونده  
گان تقاضا  
به عمل

نغمه سرا بود.  
من به دنباال دلم با چشم  
خونبار آمدم.  
این آهنگه موجب از جوانان  
را به دنباال خود کشید و اکنون  
نغمه گهرانی ۱۸ سال قبل خود  
را دارد. بعدها آهنگه  
جاودانه محلی "سالی لاله"  
زار باشد توسط او اجرا شد  
که آنهم دست کم گرفته نغده  
غزیه غزنوی دو دوره سر -  
بازی را سپری نمود و در دوره  
دوم که در انسامیل مرکزی -  
اردو و خدمت میکرد تقریباً به  
تمام ولا پات افغانستان سفر  
کرد و کسرت های اجرا نمود  
او سالها قبل برای اولین بار  
کسرت مستطقی در کسب  
ریاست اوزاق در جشن  
استقلال کشور مدت ده شب  
از ساعت شام تا یک شب  
اجرا نموده بود و علاقمندان  
پوشماری را به دو رخود کرد  
آورده بار دیگر در ماسبارک  
رضان کسرت های هتل و پلازا  
هتل اجرا نمود و کسرت های  
هم در مزار شریف و هرات دا -  
شت که عطش دوستداران او -  
زش را در آن نقاط کشور تسر  
نمود نشانند.

غزیه غزنوی دو دوره سر -  
بازی را سپری نمود و در دوره  
دوم که در انسامیل مرکزی -  
اردو و خدمت میکرد تقریباً به  
تمام ولا پات افغانستان سفر  
کرد و کسرت های اجرا نمود  
او سالها قبل برای اولین بار  
کسرت مستطقی در کسب  
ریاست اوزاق در جشن  
استقلال کشور مدت ده شب  
از ساعت شام تا یک شب  
اجرا نموده بود و علاقمندان  
پوشماری را به دو رخود کرد  
آورده بار دیگر در ماسبارک  
رضان کسرت های هتل و پلازا  
هتل اجرا نمود و کسرت های  
هم در مزار شریف و هرات دا -  
شت که عطش دوستداران او -  
زش را در آن نقاط کشور تسر  
نمود نشانند.

غزیه غزنوی دو دوره سر -  
بازی را سپری نمود و در دوره  
دوم که در انسامیل مرکزی -  
اردو و خدمت میکرد تقریباً به  
تمام ولا پات افغانستان سفر  
کرد و کسرت های اجرا نمود  
او سالها قبل برای اولین بار  
کسرت مستطقی در کسب  
ریاست اوزاق در جشن  
استقلال کشور مدت ده شب  
از ساعت شام تا یک شب  
اجرا نموده بود و علاقمندان  
پوشماری را به دو رخود کرد  
آورده بار دیگر در ماسبارک  
رضان کسرت های هتل و پلازا  
هتل اجرا نمود و کسرت های  
هم در مزار شریف و هرات دا -  
شت که عطش دوستداران او -  
زش را در آن نقاط کشور تسر  
نمود نشانند.

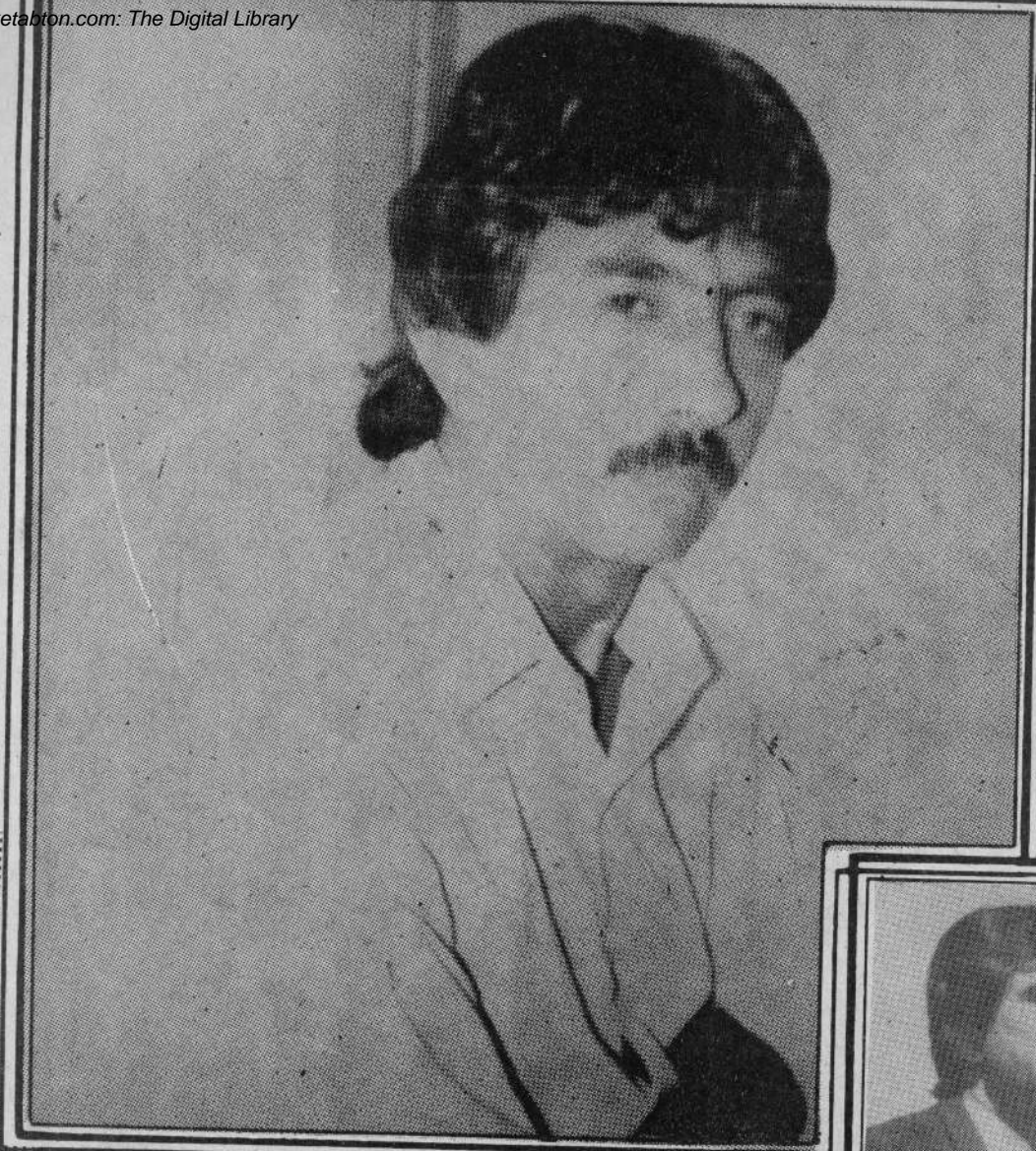
غزیه غزنوی دو دوره سر -  
بازی را سپری نمود و در دوره  
دوم که در انسامیل مرکزی -  
اردو و خدمت میکرد تقریباً به  
تمام ولا پات افغانستان سفر  
کرد و کسرت های اجرا نمود  
او سالها قبل برای اولین بار  
کسرت مستطقی در کسب  
ریاست اوزاق در جشن  
استقلال کشور مدت ده شب  
از ساعت شام تا یک شب  
اجرا نموده بود و علاقمندان  
پوشماری را به دو رخود کرد  
آورده بار دیگر در ماسبارک  
رضان کسرت های هتل و پلازا  
هتل اجرا نمود و کسرت های  
هم در مزار شریف و هرات دا -  
شت که عطش دوستداران او -  
زش را در آن نقاط کشور تسر  
نمود نشانند.

غزیه غزنوی دو دوره سر -  
بازی را سپری نمود و در دوره  
دوم که در انسامیل مرکزی -  
اردو و خدمت میکرد تقریباً به  
تمام ولا پات افغانستان سفر  
کرد و کسرت های اجرا نمود  
او سالها قبل برای اولین بار  
کسرت مستطقی در کسب  
ریاست اوزاق در جشن  
استقلال کشور مدت ده شب  
از ساعت شام تا یک شب  
اجرا نموده بود و علاقمندان  
پوشماری را به دو رخود کرد  
آورده بار دیگر در ماسبارک  
رضان کسرت های هتل و پلازا  
هتل اجرا نمود و کسرت های  
هم در مزار شریف و هرات دا -  
شت که عطش دوستداران او -  
زش را در آن نقاط کشور تسر  
نمود نشانند.

غزیه غزنوی دو دوره سر -  
بازی را سپری نمود و در دوره  
دوم که در انسامیل مرکزی -  
اردو و خدمت میکرد تقریباً به  
تمام ولا پات افغانستان سفر  
کرد و کسرت های اجرا نمود  
او سالها قبل برای اولین بار  
کسرت مستطقی در کسب  
ریاست اوزاق در جشن  
استقلال کشور مدت ده شب  
از ساعت شام تا یک شب  
اجرا نموده بود و علاقمندان  
پوشماری را به دو رخود کرد  
آورده بار دیگر در ماسبارک  
رضان کسرت های هتل و پلازا  
هتل اجرا نمود و کسرت های  
هم در مزار شریف و هرات دا -  
شت که عطش دوستداران او -  
زش را در آن نقاط کشور تسر  
نمود نشانند.

غزیه غزنوی باری آهنگ  
نمود انگیزی برای وطن  
در سال ۱۳۶۱





عزیز عزیزم که از اولین -  
 آهنگ "ما قیامده چایی"  
 زان سراب دوشمن "جام"  
 است موسیقی را تا انجام سر  
 کرده به حال ۱۳۳۶ در -  
 شهرت در یک خانواده -  
 روشنگر بنویسند کردید و همدا -  
 به کابل آمد و در لیس -  
 حومه به درس بکتاب داد  
 داد

سهیلا حسرت نظمی



سرور  
 که جایزه اول ادبی  
 هنری وزارت اطلاعات و کلتور  
 راتبعش ساخت. او در سال  
 های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ نیز جوایز  
 ادبی هنری دست آورده -  
 است پنج قطعه نقد برنامه ریز -  
 رت دفاع جمهوری افغانستان  
 در دوره سرانیش به وی اعطاء  
 نموده اند. معلوم است که این  
 وطن را نیز با صداقت و با همدلی  
 انجام داده است. همچنان  
 در پیه انجمن های هنرمندان و  
 اتحادیه جوانان افغانستان  
 بدست آورد. است. هم خاطر  
 قدرانی از خدمات وی که مدال  
 و بنیاد است به خاطر نظر  
 در سال ۱۳۶۹ از  
 جانب

اتحادیه  
 انجمن های هنر -  
 ندان به وی تفویض کردید.  
 عزیز عزیزم بود که هرگز به  
 عاشق او رسید. اکنون با خانم  
 رسال او رسیده و دختر و  
 پنج فرزند خوش بود دختر و  
 سه پسر زنده کی خوش دارد.  
 از دوستان نزدیکش نیز  
 است که به صداقت او ایمان  
 دارد و برخورد نیکو و صمیمیت  
 او را می پسندد.  
 عزیز عزیزم دوست دارد -  
 همیشه در محافل خوشی علاقه  
 ندان آوازش شرکت نماید البته  
 هیچ سرحد مادی را در پس  
 علاقه به حیثیت پروری  
 فعالیت موسیقی تلویزیون  
 اپنا یوغیغه

# به یاد بود استاد سخن خلیل الله خلیلی

نوشته داود سیلوش

استاد خلیلی این سخنسرای وارسته که الفبای عشق را در مدرسه جذبات خداوند گام ریلخ به گفته خودش فرا گرفته و الفبای رنج زنده گی را در پیشه های تبخیر، فقر، تنگدستی، آواره گی، تقییب و تمذیب آموزش از این مدارس چنان درسی گرفت که به صفت چراغدا رفروخی، نظامی، سنایی و سایر بزرگان ادبی بالها مملکتی و انعمالات عرفانی اش گیرا ترین وید براترین ناله‌ها را در درامسین به خدا، شناخت حقیقت و اعتراض علیه اریکه فرعونى ظلم بلند کرد.

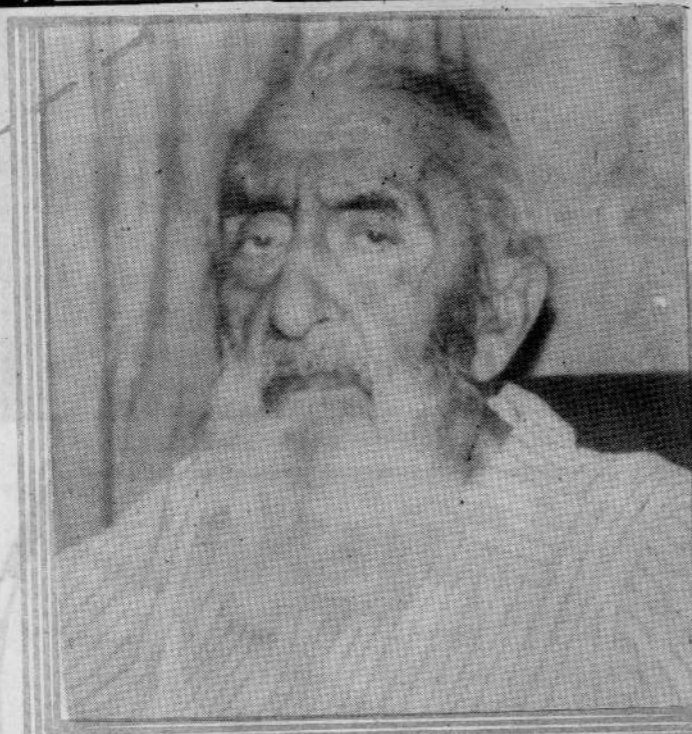
قریحه سرشار، طبع روان و کلام آتشین خلیلی را رنگ بوی و حلاوتیست که مانندش به سالها نخواهد روئید. او امتزاج امورایی اندیشه، احساس، تخیل و آهنگ را در اوج خلایق هنری در طرف کلام ریخته و سوزنده ترین ناله‌ها را در آثارش جسان بخشیده است.

به قصد آشنا نی با گوشه‌های زنده گی این استاد بی بدیل به برادوش الحاج نجیب‌الله خان مراجعه کردم. نجیب‌الله خان که گردلا لت روزگار در سیمای نورانی اش به وضاحت خواننده میشود گفت:

((سر شوریده با ناخن مخارید)) و با این اشاره به عنوان تلقین درسی اهل نظر خواست از صحبت بهمان کنار رودولی بعد از اصرار زیاد حاضر شد داستان دردناکین زنده گی استادش شرح کند در حالیکه از چشمانش مروارید اشک میبارید به سخنانش چنین آغاز نمود:

((برادر بزرگم استاد خلیلی که یکسال از من بزرگتر میباشد. در سال ۱۳۳۵ ق در باغ جهان آرا دیده به جهان گشود. در آن زمان با غمهای جهان آرا و شهر آرا از شمار بهترین باغهای کابل به حساب میآمد. من سه برادر و یک خواهر یعنی خلیل‌الله، نجیب‌الله، عثمان جان و خواهر ما در خانواده تولد شدیم که پدر ما محمد حسین خان مستوفی المالك از رجال برجسته دولت امیرحبيب الله و مادر ما دختر عبدالقادرخان یکی از خوانین نمودر شما بود.

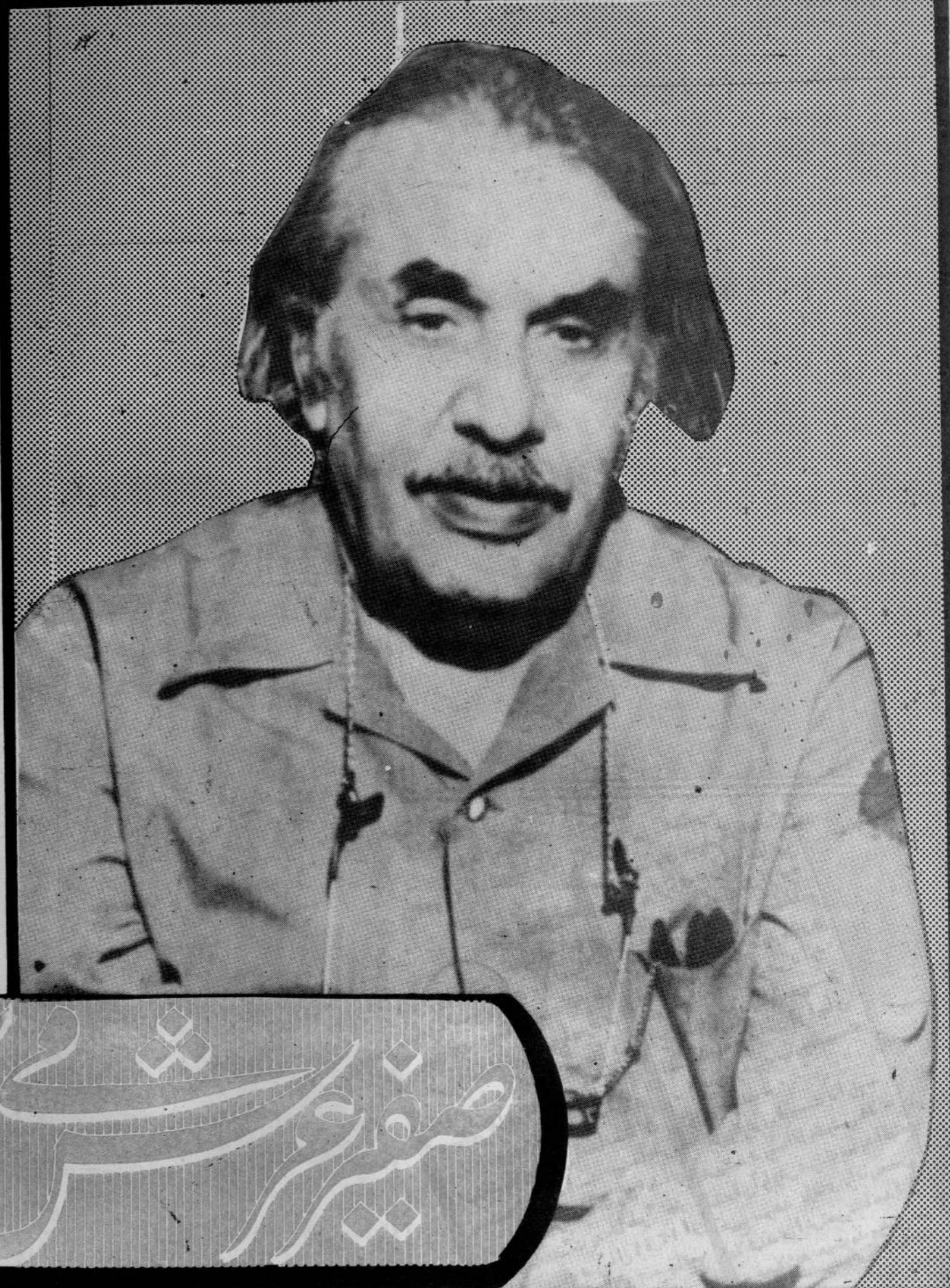
لطفاً صفحه برگردانید



الحاج نجیب‌الله خان برادر استاد خلیلی

هر قدر آب زنده گی نشنا بسند و برآسیاب زمان بریزد و گردونه سپهر بر فرق زمینیا و همواره ویدرتک بجر خد از بوستان سرای شعر معاصرفارسی ددی قامت سروآزاده و سخنورفرزان استلاخلیل الله خلیلی شکو مندتر و برومندتر جلومی افروزد.

ما که در مقاومت قریب با او قرار داریم هنوز، کرانه های ناگرا نند این قله سربه فلک کشیده شعر و آشتیان اندیشه این عنقای فلک بیساو عقاب بلند بسرواز هندوکوه را آنچنان که لازم است ندیده و نشناخته ایم.



# صفتی که در سینه هر کس که در راه کمال است

من چها رساله بودم که مادر مرا مردو بعد از آن بدر م مارا از هر مسرا ی به یسک سراجیه دربیرو زانتقا لداده عبدا لرجم خان معلم حساب و امیر محمدخان سید خلیسی معلم فارسی رامو طفق کرد که به تقسیم و تربیه ما پیردازد. باری امیرمیخواست به جلال آباد برود به پدرم اطلاع رسیده بود که بلاق قتل امیردز شکار گاه کله گو شطرح شده او این اطلاع را به امیردادولی امیر به اطلاع مذکور کتربهاداده به سفررفت و پدرمرا نیز با خود به جلال آباد برد امیر در شکار گاه کله گو ش به شهادت رسید ... پدرم زندانی شمام در جلال آباد بودیم در آنجا بی سرتوشت ماندیم شخصی بنا م ملاسلطی نامی کهوالده اش عثمان جان برادر خورد م زاشیر داده بود. نزد ما آمده عثمان جان را پشت کرد و ما همراهیش ازخاناه برآمدیم. به چند مسخه رفتیم مارا جای ندادند به خان شخصی بنام محبوب خان که اصلا همان خان نه را پدرم به او بخشیده بود رفتیم او هم ما را پذیرفت. بالاخره شخصی بنا م چها ن گیرخان که مرد مردانه صفت بود حاضر شد مدتی ما را درخان نه بش جاده و در همانجا دوستان پدرم چون جلال الله بن خان باغیا نباشی ملک غلام نبی اینا لیفسی محمد کریم خان نورتروان و محمد سیدی خان قرظیا شسی آمده ازماخواستن بر سسی میگردند... در کابل ما ما هابیم عبدا القوی سرخان و عبدا لروف خان. به امان الله خان عرض کردند که امیر اجازه دهه تا ما از جلال آباد به کابل انتقال یابیم امیر اجازه داد و وقتی به کابل آمدیم خان ما محاصره بود و ناچار به خان نه محمد حسن خان کا کیم رفتیم... چند روز بعد مستوفی صاحب مارا به زندان نزد خود خواسته گفت: (( فرزندی عزیزه خوب دیدم که شهید میشم)) بعد از شهادت پدر همه مال و جایزاد ما ضبط شدو من به گوش خود می شنیدم که جازقی صدایم کرد: (( او مردم امروز مال محمد حسین خان مستوفی لیلا میشود مال مستوفی لیلا میشود ))

کا کیم با خبر شهادت پدرم سگتنه قلب نمود. بعد از آنما به خان نه مادراندرم که هوشیره بیتاب صاحب بود رفتیم. در این وقت حکومت گفت اگر کسی پیدا شود، مارا ن دهه و در قلعه دور از مردم نگه داری کند ما را به او مید دهه. از اقارب ما هیچکس حاضر نشد تضمین بدهد. بالاخره ناظر عین الله بن خان مرحوم صاحب نداده ما را به صدق آباد شمالی برد. ابتدا در قلعه ما ما می وزیر صاحب عبدا لرجم خان زندان گسی میگردیم حکومت ششماه خرج مارا داده بود و وقتی خرچ ما خلاص شد مادر کلانم با ما اوقات تنخی را آغاز نموده مجبور شدیم دریان جو یلسی به قلعه پایین برویم. در آن روزگار چیزی برای خوردن ندا شتیم بر گیت عبدا السلام خان به ناظر ش نوسینه کرد که یکنه زوار غله از گدایم بیاید هد ناظر از گدایم غله بیام نداده گفت: (( بسروید در آسیاب هر قدر مزد روزانه آمد بگیرید )) اکثرا من و خواهرم در آسیاب میبودیم اگر مزد میامد میگر فتم و اگر نیامد خیر ... با همین اوقات تلخ و زنده گیشوا ربه مکتب دهبا لی میر فتم معلمین ما ملا عبدا سلام خان مشاق و یک قاری صاحب بود. ملا عبدا السلام خان خلی با ما شفتت میکرد (( استاد خلیسی سابقا به صد مشقات و نجبای آن دوره



استاد خلیسی هنگامیکه سفر کرده افغانستان در بخدا بود

بتا مل چو خارا نچینند  
 اثری پای من در آن بینند  
 نجیب الله خان ادا میدهد هد:  
 (( در آن سالها هر کسالنگ تمدید میشد. امان الله خان میخواست از جرین کار این سر ک دیدن کند. احمد علی خان حاکم اعلی شما لی به محمد امان خان حاکم کوهستان تیفون کرد که مارا به جیل السراج بفرستد. تا بنه امان الله خان مرضه نما نیم که نظر بند رهایی یابیم ... عریضه ما قبول شد و ما امان الله خان امر کرد که در سابه قیقا ر سرا یخوا جه چند جریم زمین ضبطی ماسترد شود تا با لای آن کار وزنده گیم. در باب قیقا ر شامل مکتب میریجه کورت شدیم و استاد یکسال بعد از دوس خواندن درها ن مکتب به صفت معلم مقرر شدو سوبه ماما ش برایش تعیین گردید. ))  
 گوئی استاد میدا نست که روزی سر گذشت اشس را نجیب الله خان به کسی حکا بت میکند که به تا نید گفته او این مرحله زنده گیش را دوشمر چنین تصویر میکند: بعد از آن شد وظیفه ام تعیین شد بودم در آن مقام عظیم



استاد خلیسی با نایب سالار عبدالرحمن خان مامایش هنگام اقامت در هرات

پرسند که امروز که استاد سخن گوید  
 گویم هم اینست که استاد خلیسی

بعد از آن شب بمستجاب تخلص اش را خلیسی گذاشت و به شعر سرودن آغاز نمود.  
 خود استاد دریک مصا. حبه اش درباره اینکه چگونه به شعر رو آورد. میگوید: ((... بادبیتا نشنا بودم، کتب فارسی خوانده بودم، مخصوصا مثنوی رهگذرم دوست داشت و به متهو صیه کرده بود که مثنوی مولانا - جلال الله بن را بخوانم... انک انک باهنکا روز نما آشنا شدیم بعد از آن تعقیب کردم شعرا، پیش کسی زانو نگذاشته ام و تلذذ نکرده ام خود به خود الهامی که از قلبم آمده، واقعا تی که در افقا نستان موجود بوده، گاهی انفعالات عرفانی خودم در وصف مناظر طبیعت، در رسیدن به حقیقت، در یافتن راهی برای نجات انسان، در باب صلح، در باب امن، در باب رسیدن به خلا بعضی اشعار گفته ام...))

نجیب الله خان مراحل بعدی زندگیش استاد را اینطور شرح میدهد:  
 (( بعد از اخراج استاد از مکتب میریجه کورت به امر مساعدت یکی از دوستان پدرم اجازه رفتن به کابل را حاصل نمودیم و در کوچه خیابان زندگیش میگردیم، در در صافیه... دنبال کنید))

# ظلمه روشن شده در شعر از فردا فراتر

## با غربت در راه زنده گی گام ماند و در غربت جان سپید

زنده گیش را در صدق آباد به دخترش ماری شرح داده میگوید:  
 آن یتیمی و آن صیبت هسا  
 درد ها رنج ها فلا گتها  
 بیگانه و گونه گونه سزا  
 حبس و نفی و شکنجه و فسا  
 با پرهنه شدن سوی مکتب  
 یک ورق درس و صد هزار تمب  
 اندر آنجا که روستای منست  
 روستای من و نیای منست  
 نیست جایم گزاشک تر نبود  
 از من و حال من خبر نبود

شاد بودم که در جوانی من  
 وقف علمست زنده گانی من  
 لیک از مکتب بیرون گردند  
 در سیه چال غم زبون گردند  
 نجیب الله خان بقیه سخنانش را چنین ادا میدهد:  
 ((در باب قیقا ر سرا یخوا جه یک شب استاد وقتی از خواب بیدار شد گفت من امشب خوا دیده ام که حضرت جاسم در حالیکه به دستش جنگ است برایم این شعر را میخواند:  
 خلیسی! جنگ بردار و این ترا نه بخوان  
 «دهر ویران و نسام نیک آبساز»





وحید و متعلم لیسه آمنه فدزی!

دروغ در زندگی چی گویه فکری کی؟  
زندگی زیباست من به زندگی عشق میروزم - هر لحظه  
زندگی قابل استفاده است وجه خوب است که آدم  
بتواند از هر لحظه زندگی استفاده نکند نماید  
زندگی کردن در فضای صلح و آرامی بسزوا  
گترین نعمت انسان است.

**گاوه فروشند و مغازه شهین شاه :**  
از این که در پهلوی تحصیل نکند از استم راضی ام . چرا که تحصیل عالی خود را متعجب  
میکم و هم یک باید خوبی برای خانواده تهیه میبازم .  
**خالد فروشند .**  
**گام عمل در زندگی ؟**  
خریدن یک ویل و گستره که سر انجام مال دزدی برآید و در درستی راهی برای من و هم  
برای خانواده ام ایجاد کرد .



فصل محمد محصل پوهنتون ژورنالیزم  
کاهگانی در مغزت چی مچرخد به چی ممانندیش ؟  
به این که آبار زوی خواهد رسید که مک قناله است سرشناس دنیا باشم  
چنان قناله هستی که در رسایقات بهن المللی اقتراک نماید  
یک تعمیرانی را بدست آور و کشور را در میان کشورهای جهان نامور  
شود . این انرژی بزرگ و یگانه ام است .



نور خنک محصل  
تربیت بدنی :  
هردی را که فعلا اکثر جوانان  
میشوند زیاد طرف بستند  
نیستند . تعدادی از آنها  
چون با لباس میبوشند  
نمیباشد .  
باید که از لباس های آرمی  
دور از طبیعت و سلامت . زیرا  
لباس به مرضی و فشار  
میشوند به ...  
طرف ...  
من همیشه یک محصل را یک  
طریق ...  
پیشتر آن طبق شود دراز کرد .

# عاشق امانم بزم کیم

ایضاح التحصیل دانشکده زبان وادبیات  
رشته الهی است از چهار سال به اینسو  
شعر میسر آید تقریباً در تمام تصویرها پرداخت  
هایش (مشق) به رنگی رد پایی به جا  
گذاشته است وقتی در این مورد از او پرسیدم  
گفت: این را بیانته ام کمن عاشق استم  
و همان تصویر را به شعر میسردن و امیدارد اما  
به گفته همان شاعر بزرگ نمیدانم بر چه  
چیزی با چسب کس؟

پرسیدم: مگر چنین چیزی هم ممکن است  
گفت: هم اکنون که سخن شده است  
ساجده بیلا در برابر پرورش بگویی گفت  
اساما: نمیخواهم هیچ چیزی را در شعر یا شعر  
ثابت کنم، هدفم صرف بیان است بیان آنچه  
که ذهن و روان مرا بر میساند، آنچه همین دلیل  
است که حرفها به همدیگر بچسبانم و یک سبک  
نیستند پیوسته موضوع میسردن و بیان طبیعت  
حالات و زندگی بیدار است پرسیدم: در شعر  
از یک شعر تا از روی تیغ (شیطان) (شبح)  
(حوا) چه چیزی (ادم) گفته است و کس  
در آن نشانده بر از مشق است تمام میسردن  
پرسید: چرا این شعر را بگوشیدها بخار  
زیاد دارد

## دل من میخواهد

دل من میخواهد  
که به روی همه حاشیه ها  
بوی دل بزرگ  
به دور مکتوبات  
به آن آینه ها  
به گداز ستارم  
به برگ کتاب  
تا نیای ترا بچشم  
با خطوط جگر کند از پر رفته  
باری صد سیاه و سیوس  
بار زین و زار در تمام  
در همه مردم این شعر  
تعمیر از نظر  
ساجده بیلا در

در آن سروده (مشق) یاد رفته (آیند)  
و نیاز است بدان داشته ام وقتی در وضع  
چون کند است  
دل من میخواهد همه زبان  
استعداد خوشبختی تمام  
از زبان شکافی هم روی شعر  
گفت: تا این وقت شعر برای من سروده  
گفته و تا وقتی شعرهای سروده ام بخواند  
هند که سروده شوند  
تا آخرین پرورش: همین حالا چسب میخواهم  
پاسخ: من چیزی نمیخواهم، دل من میخواهد  
(وید ویا تنگ در انتظار پرورش بگویی به پاس  
ادامه داد)



Brecyna

10/10/56

# نوروز آواروگان

گوئید به نوروز که اسال نیاید      در کشور خونین کفتان به نگشاید  
 بلبل بچمن نغمه شادی نسراید      ماتمزده گانزالب پختند شاید

خون می دمد از خاک شهیدان وطن دای

ای دای وطن دای

گلگون کفاز چه بهار چه زمستان      خونین جگر آن را چه بیابان چه گلستان  
 در کشور آتش ز دو در خانه دیزان      کس نیست ز ندبور بر خار استیما

کس نیست که دوز دین ده کفن دای

ای دای وطن دای

از سینه بزرگ تو خون می دمد امروز      از خاک توستی و جنون می دمد امروز  
 آن لاله چه دیده که نگون می دمد امروز      وان سبزه چه از زرد و زبون می دمد امروز

سرخست بخون پا و سر سرد و سمن دای

ای دای وطن دای

ای برهنه پا سرد و سر سرد از تویی تو      سردار و سزا و از نهج سرنار از تویی تو  
 دشمن شکن و فاتح و سرباز از تویی تو      فرمانده این خاک را از تویی تو

غیر از تو کسی نیست درین ز کهن دای

ای دای وطن دای استاد سخن خلیل الله خلیلی

# زہ خوروا یم فہم ووا یم



۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



# حرف و وقت ماما شوخک دست از شوخ مری ولاد

قرار بود ماما شوخک سوالات رسیده به ادا ره رادین ماه پاسخ بد هند اما از اینکه شایعه ازدواج دوش در مطبوعات خوانده شد اما هم اطلاع گرفتیم که مو صوف واقعا به درد کمر مبتلا شده اند زیرا خانه شان در باران های اخیر تنگ شده است و ناگزیر در نهایت ماما شوخک یکی از کارندان مجله این سوالات را پاسخ داد .

چرا مرد های زن دار نمیتوانند دوسه باره ازدواج نمایند اما مجردها یکبار هم قادر نیستند ؟  
 \* بخاطر آنکه راه ازدواج را بلند اند .  
 اما راست است که عوث زلمی بار دیگر حج مرود ؟  
 \* قصد دارد اما شاید به ترکستان برسد .  
 اگر شما فرهاد دریا مینویسد شعر های کی را میخواندید ؟  
 \* شعر کسانی را که در مجموعه خود اجازه خواندن انرا میداد .

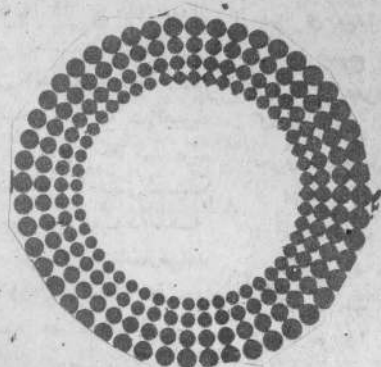
\* تفریها ده سال است کسی به این سوال جواب نمیدهند .  
 چرا خواننده کان سپارون راهبتر جوانان تشکیل میدهند ؟  
 \* مگر ماما شوخک هم از جمله جوانان است چرا بازار طنز نویسا درین روزها گرم است ؟  
 \* خدا خانه شماروالی را آباد داشته باشد .  
 چرا سپارون به وقت و زمانش از چاپ منبرایسد ؟  
 \* مسوولینش نیز همین سوال را مینمایند .  
 رئیس همیسی چی معنی داره ؟  
 \* یعنی رهس ادا ره بی که چندین

چرا درین اواخر زیادتر باطفال به سینما میروند ؟  
 \* بخاطر یک فلم های تلو یو یوزن را انقدر در ناوقت شب نمایش میدهند که همیسه اطفال به خواب میباشند .  
 اگر دختران پوهنتون ارایش نکنند چی واقع خواهد شد ؟  
 \* بچه های پوهنتون به خوبی در سها- یشان را ادا می خواهند داد .  
 قصاب اغنا ممالد زورناست کسی را ممالد ؟  
 \* خودش قصاب را .

## نتها پر سیدیت

## با پاسخ گرفتیم

## چرا در ستان برق و در تابستان آب کمین میشود



وزارت را رهبری کند .  
 چرا تنظیمات شاروالی کتابات رادر دریای کابل میاندازند ؟  
 \* پس در کوچه ها و جاده بنداژد .  
 چی وقت ماما شوخک از شوخی هاست خواهد کشود ؟  
 \* هر وقت از کردردی نجات پیدا کند .  
 چرا در مکروپان هاجه ها همیسه با غولک میگردند و در پی شکار گجفک - شومه دهلیمز ها و مکاتب را می شکند ؟  
 \* بخاطر یک والدین شان توانایی خرید گوشت گوسفندرا ندارد .  
 همسایه های مامعولا کتابتشان را از منازل بالا به پایین میریزند ما چی کنیم ؟  
 \* شما انرا با احترام زهاب دوباره بعبالا بپرسد .

اگر عکس های بعضی هنرمندان به تکرار در بعضی مجلات چاپ نشود مجله از پای میماند یا هنرمند ؟  
 \* خواننده بهچاره .  
 ایامه راستی هنرمندانی که هر شب در تلو یوز بون آهنگ های شان نشر میشود جادو میکنند ؟  
 \* اگر هنرمند جادو نکند مسوولین نشر که جادو میکنند .  
 میگویند ملی پس قبرستانی از موشها دارد ه ایما شما کورکن این قبرستان را موشناسد ؟  
 \* کسانیکه می شناسند چی از دست - شان میاید که ما بشناسیم .  
 چرا در زمستان برق و در تابستان آب کمین میشود ؟  
 \* بخاطر یک زمین کروی است .  
 علت ان چیست که میگویند میزمدور دا ریم ولی در میز مستطیل مینشند ؟  
 \* از دیاد چوکی !  
 وقتی که آدم به تلو یوز بون مینماید چرا خوابش میرود ؟  
 \* هیچ در برابر تلو یوز بون بهدار ماند ه - نتوانستم که این سوال خوب را جواب بدم وقتی که مامورین به خاطر کار در دفتر میاینده چرا جله دارند زود به خانه برونند ؟

# خواندیم که:

شهرکش در خلواره ملاک به دنیا  
 تر بخش نخست سرگذشت تهور  
 جهانگشا خواندید که وی در شهر  
 گش در خانواره ملاک به دنیا  
 آمد. اما بنا بر استعداد که در  
 دالعه علوم و فنون جنگی که  
 داشت بیست و بار یکی از شاهان  
 راه باز کرد و از آنجا به منصب  
 سر لشکری و سپس به پایه پیک  
 جهانگشا نایل آمد و نیز خواند  
 بد که تیمور دوره کودکی و جوانی  
 را چگونه سپری نمود وی برداشت  
 هایش را از مسایل مذهبی حکایت  
 میکرد تا اینجا که به او توصیه شده  
 بود تا علمای دین را محترم بشمارد  
 اینک دنباله آن.

من به تو توصیه میکنم  
 که هرگز دین محمد (ص)  
 را ترک مکن و پیوسته علمای  
 دین را محترم بشمار و معام  
 شرت با آنها دشمنان دینی  
 را از یاد مبر و اگر میتوانی  
 مسجد و مدرسه بساز و اما  
 بکن.

یکی از قایق که بعد از  
 نمان نمانزده سالگی  
 برای من اتفاق افتاد رفتن  
 به سمرقند و ملاقات (امیر-  
 کللال) بود (امیر کللال) بر-  
 خلاف آنچه از نامش فهمیده  
 می شود جز امرای نبوده بلکه  
 در زمره عرفا به شمار می آمد  
 و او را ((پیر)) می دانستند  
 و پیوسته عده ای از مر-  
 پدان در محضرش بودند  
 و از وی استغاده می کردند.  
 قبل از اینکه به سمرقند

بروم. ((عبدالله قطب)) نام  
 ای نوشت و به من داد و گفت  
 وقتی وارد سمرقند شدی  
 این نامه را به نظر ((امیر-  
 کللال)) برسان و او تو را به  
 خوبی خواهد پذیرفت من  
 به سمرقند رفتم و بعد از این  
 که گرما به کسرم راه را  
 از خود دور نمودم وارد محضر  
 ((امیر کللال)) شدم و نامه  
 ((عبدالله قطب)) را به او دادم  
 ((امیر کللال)) در آن تاریخ  
 که او لیلین پاد او را دیدم پیر-  
 مردی بود قهری بسیار  
 ساله دارای ریش بلندی  
 سفید اما چشم های درخشنده  
 و با محبت و بعد از این که  
 نامه ((عبدالله قطب)) را خواند  
 نظر دقیق به من که در  
 ذیل مجلس نزدیک در اطاق  
 نشستیم ۶-۶۰ انداخت و  
 گفت ای جوان بر خیز و کنار  
 من بنشین تا من تو را بهتر  
 ببینم من از ذیل مجلس بر-  
 خاستم و خود را کمر ((پیر))  
 رسانیدم و ((امیر کللال))  
 گفت ای ((تیمور)) من اسم  
 پدرت را شنیده ام اما او را  
 ندیده ام و ((عبدالله قطب))  
 می گوید که تو تمام قرآن  
 را از حفظ داری و شعر اکثر  
 شعرا را نامدار عرب و عجم  
 را میدانی گفتم بلی ای پیر  
 طریقت خداوند حافظه  
 این قوت را به من داده هر شعر  
 را که یک بار بخوانم از  
 حفظ می کنم ((امیر کللال))  
 نفت آیا از اشعار ((اعشی))  
 چیزی میدانی؟  
 تو ضیح: اعشی یکی از  
 شعرای معروف عرب است  
 که به خصوص منوچهر شاعر  
 معروف فارسی زبان قسمتی  
 از اشعار او را به نظم فارسی  
 در آورده است.

گفتم که من از اشعار  
 ((اعشی)) چیزی نمیدانم زیرا  
 اشعارش را نه خوانده ام (پیر)  
 پرسید برای چه نه خوانده  
 ای؟ گفتم برای اینکه اشعار  
 ((اعشی)) غزل است و تشبیب

من از غزل و تشبیب نفرت  
 دارم.  
 توضیح کسلیه تشبیب از  
 ریشه عربی شبید-شاید یعنی  
 جوانی است و با شعاری  
 اطلاق می شود که در آن شعرا  
 زیبا می و جوانی را وصف  
 میکنند.  
 امیر کللال گفت تو که  
 جوانی فاضل هستی نباید  
 از غزل و تشبیب نفرت داشته  
 باشی چون غزل و تشبیب  
 وسیله ایست که شعرا بدان  
 وسیله اسرار عرفان را بیان  
 می نمایند و چشم و ابرو  
 خال و می و ممشوق اصطلاح  
 حاتی است برای بیان اسرار  
 عرفانی به طوری که فقط  
 کسانی که اهل راز هستند

مرا صحت کردی از هر پیک  
 از این کلبه ها ذره ای بخور  
 و بقیه آنکاه دار و مس  
 پیش بیسی می کنم که هفت  
 اقلیم جهان مطیع فرمان تو  
 خواهد شد. وقتی ((امیر-  
 کللال)) این پیش بینی را کرد  
 هفتصد و پنجاه و دو سال  
 از هجرت نبوی می گذشت  
 و من تصور نمی کردم پیش  
 گوئی او به حقیقت بیبوند  
 ولی بعد از مراجعت به ((کسی))  
 پدرم گفتم که ((امیر کللال))  
 مردی است بزرگ و دارای  
 کرامات و نبویه دستور او  
 عمل کن و از هر کلبه ذره  
 ای بخور و بقیه آنکاه دار  
 من چنین کردم و امروز می  
 فهمم که آن عارف سال خور-

# تیمور

فهمند و نامحرم بدانها  
 نبرد. بعد ((امیر کللال)) یکی  
 از غزل های ((اعشی)) را خواند  
 و بعد از خواندن غزل گفت  
 تو که شعر عربی و فارسی  
 را بعد از یکبار شنیدن حفظ  
 میکنی این غزل را که من خوا-  
 نم تکرار کن و من بلافاصله  
 آن ده بیت را تکرار کردم.  
 پس از آن ((امیر کللال))  
 خادم خود را طلبید و کلبه  
 خواست. خادم رفت و بعد  
 از چند دقیقه با یک ظرف پر  
 از کلبه مرا جعت کرد.  
 ((امیر کللال)) هفت کلبه را  
 از ظرف برداشت به من  
 داد و گفت وقتی به ((کشی))  
 رده چیزهایی را پیش بینی  
 می کرده و می فهمیده که من  
 در آن موقع قادر به استنباط  
 آن نبودم آنچه ((امیر کللال))  
 گفت به حقیقت بیست و هفت  
 اقلیم جهان مطیع من شد. پدرم  
 از یک استاد شمشیر بازی  
 به اسم ((سیر طرحان)) دعوت  
 کرد که بیاید و فن شمشیر-  
 بازی عالی را به من بیاموزد.  
 من تا آن موقع شمشیر میزد  
 ولی نه آن طوریکه با پدر-  
 شایده ((سمر طرخان)) در  
 اولین روز مبارزه به  
 تعلیم گردید یک طناب دراز  
 با خود آورد و دست راست  
 مرا به وسیله طناب به بدن

بست و گفت ((تیمور)) اینک  
 تو مانند کسی هستی که پیش  
 از یک دست تپا زد و آن دست  
 چپ می باشد. بعد برای رسم  
 توضیح داد که در میدان جنگ  
 یا در موقع مبارزه دو نفری  
 حریف می کشند که دست  
 راست خصم را که مسلح  
 به شمشیر است از کمر بکنند  
 یک ضربت نیزه یا سیر  
 برای از کار انداختن دست  
 راست کافی است و مردی  
 که با دست راست شمشیر  
 میزند بعد از این که دست  
 راستش مجروح شد فرقی  
 با مرد ندارد.  
 وقتی به امارت رسیدم  
 ((سمر طرخان)) پیر شده  
 دندانهایش فرو ریخته بود

من از دشمنان دورم جوانی  
 خود انتقام نگرتم زیرا پس  
 از این که به امارت رسیدم  
 فرمانروای شرق و غرب  
 جهان شدم دشمنان دورم  
 جوانی که در آن عهد در نظرم  
 بزرگ بودند طور حقیق  
 شدند که شرم میگردم آن  
 موجودات ناتوان و ذبون  
 را مورد خشم قرار بدهم.  
 انسان تا وقتی کوچک و نا-  
 توان است دشمنان را بزرگ  
 می بیند ولی بعد از این که  
 بزرگ و توانا باشد دشمنان  
 قدیم طوری در نظرش حقیر  
 جلوه می نمایند که ننگ ندارد  
 از آنها انتقام بگیرد.  
 با اینکه جوان بودم و با  
 فضای قدرت جوانی اسب

جلال الدین روی سرایینده  
 اشعار مثنوی عقیده به  
 آزادی مذهب داشته و تمام  
 مذاهب را محترم بشمرده و  
 می گفته که هیچ مذهب بر  
 منزه دیگری مزیت ندارد در  
 صورتیکه من عقیده داشته  
 و دارم که مذهب اسلام بر  
 تر از مذاهب دیگر است  
 است و این را منبای تصصیب  
 مذهبی نمی گویم بلکه  
 از روی دلیل اظهار میکنم.  
 دلیل من قوا نین مذهب  
 اسلام است و اگر قوا نین  
 مذهب اسلام را با قوا نین  
 مذاهب موسوی و عیسوی  
 مقایسه کنید معلوم خواهد  
 شد که مذهب اسلام بر تراز  
 مذاهب دیگر است در قوا-

این دنیا با شند و هم در فکر  
 دنیا دیگر. ولی از خواندن  
 کتاب ((گلشن راز)) تا لیف  
 محمود شبستری لذت بردم  
 یا اینکه سر آینده اشعار  
 ((گلشن راز)) شرحی هفت  
 اما می بود. اشعارش در راجع  
 به خدا و مبدء و مباد خلی  
 در من اثر کرد.  
 من به قدری از خواندن  
 ((گلشن راز)) لذت بردم که  
 بعد از این که از ربا بیجان  
 را به خون و آتش کشیدم  
 از قتل عام سکنه ((شبستر))  
 خود داری کردم زیرا سر-  
 بند ((گلشن راز)) شبستری  
 بود. روزی که من به  
 ((شبستر)) رسیدم مردم از  
 نیم جان گر ریخته بودند  
 من چارچی فرستادم که چار  
 بزنند که سکنه ((شبستر))  
 مرا جعت نمایند و با آن هیا  
 قول داده می شود که چار  
 مال و ناموسشان در امان  
 خواهد بود.  
 مردم که امید نداشتند امیر  
 شرق و غرب جهان و عده  
 دروغ نیند حد مرا جعت کر-  
 دند و وارد خانه های خود  
 شدند من دستور دادم که  
 سکنه شبستر را سر شماری  
 نمایند و معلوم کنند که چند  
 تن از مردان و زنان عشر  
 شان با زها نزد سال بیشتر  
 است و بعد از خاتمه سرشمار  
 ری معلوم شد که در شبستر  
 ((۲۸۹۱)) مرد و زن زنده می  
 می نمایند که پیش از پانزده  
 سال دارند و من دستور  
 دادم که به هر یک از آنها پنج  
 مقال طلا بدهند و هیچکس  
 هزارد و پنجاه و پنج مقال  
 طلا بین سکنه ((شبستر))  
 تقسیم شد.  
 مردم احساس رانندگی  
 من چرا آن زد را بین سکنه  
 ((شبستر)) تقسیم نمودم و  
 من هم نیت خود را با آنها تقسیم  
 زیرا عوام الناس استمداد  
 ندارند که به نیت دانشمندان  
 صیه می کند که هم در فکر

# تیمور گشا

دیگر نمیتوانست گوشت  
 و بان خشک و خیار بخورد  
 و دانه های انا را بوجود  
 و من خدمت گذشته او را  
 فراموش نکردم و مستوری  
 کافی برای پیش مقرر نمودم  
 که مدام العمر به راحتی زنده  
 می نماید. از آن گذشته  
 من بعد از این که به امارت  
 رسیدم هیچ یک از استادان  
 و دوستان قدیم را فراموش  
 نکردم و به همه یا مستوری  
 دادم و با این که در قرآن  
 نوشته است ((السن بالسن  
 والا ذن بالاذن)) یعنی بجای  
 دندان دندان بکشید و به  
 جای گوش گوش ببرید  
 تا ختن و نیزه پرا نیدن و تیر  
 انداختن و شمشیر زدن و  
 کشتی گرفتن را دو سنت  
 میداشتم از تحصیل علم  
 غافل نبودم. در آن موقع  
 دو کتاب را که هر دو به زبان  
 فارسی نوشته شده است  
 خواندم یکی ((مثنوی)) تا لیف  
 جلال الدین روی و دیگری  
 ((گلشن راز)) تا لیف شیخ  
 محمود شبستری.  
 هر دو کتاب شهر است و  
 من از خواندن کتاب مثنوی  
 خوشم نیامد و بر عکس از  
 خواندن کتاب ((گلشن راز))  
 لذت بردم علت نفرت من  
 از کتاب مثنوی این بود که

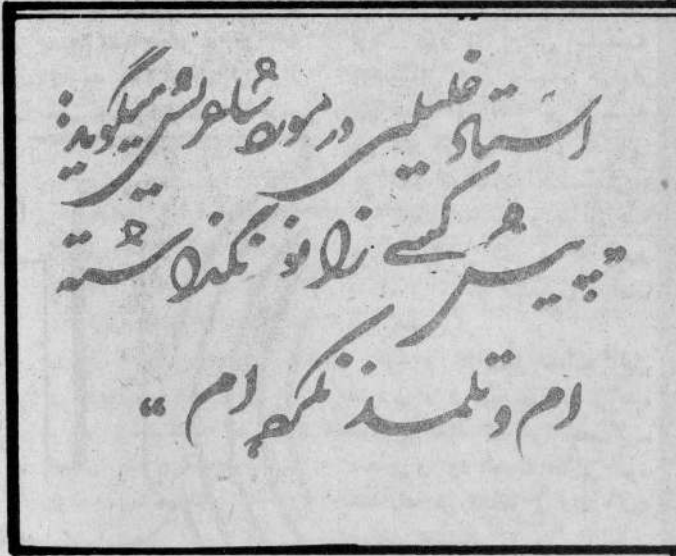
نین مذهب موسی فقط به دنیا توجه  
 شده و از آخرت ذکری به  
 میان نیامده است و توگویی  
 که زنده می نماید بعد از مرگ  
 هیچ وجود ندارد. در قوا-  
 نین مذهب عیسی فقط به آخرت  
 توجه شده و تعالیم عیسی مربوط  
 به آخرت است و گوچکترین  
 توجه نسبت با هور دنیوی  
 ننموده است و مثل این است  
 برای عیسی این دنیا وجود  
 نداشته است. ولی در قوا-  
 نین تعالیم پیغمبر اسلام هم  
 به دنیا توجه دقیق شده هم  
 به آخرت و به مسلمین تو-  
 صیه می کند که هم در فکر  
 بقیه در صفحه (۱۷۹)

این وقت استاد به مکتب اصول دفتری شامل شد و یکسال بعد از آن فارغ و به سمت مأمور دروزارت ما لیه مقرر شد ((

استاد انورین باب گفته است :  
نقش زشتی که من شدم مجبور  
تاشدم در وزارت می ما مور  
روزها رفته حاضری دادم  
تاسر شام نوآوری دادم  
کیست ما مور اختیار فروش  
بازاد بسیار زانهاد به دوش

نجیب الله خان در باره احوال استاد در دوره حبیب -  
الله کلکانی چنین میگوید :

((... امیر حبیب الله کلکانی در شب دوم به قدرت  
رسید تشمن، استاد عثمان جان را در قصر گلخان خوا -



استاد فطیر در موشامه میگوید:  
پیشتر که نلفونگنه شسته  
ام و تلمذ نگم ام

ست به مجرد دیدن ما ازجا بش بلندشد . هشتی اوسکه -  
ها بی را که بازه به نام خودش ضرب زده شده بود بسا  
دستان خود به جیب های ما گذاشته مارا رخت نمود ؛  
چندروز بعد دوباره استاد را خواسته به صفت سرمشقی  
حضور مقرر نمود . به تعقیب آن استاد و وزیر صاحب  
عبدا لر حیم خان را به خاطر بیعت گرفتن به هرات ، مینه  
و بالاخره با فرستاد که در ختم این سفر استاد به صفت  
مسئول مزار مقرر شد . پس از زوال حکومت حبیب الله -  
کلکانی استاد با هژده نفر به شوروی براه برد . بعدا  
نادرخان به او اجازه آمدن به وطن داد به هرات رفت و  
یکتیم سال در آنجا نزد نایبسالار عبدالرحیم خان  
(وزیر صاحب مامایم ) بود . در زمان صدرت ها شمع خان  
او را از هرات به کابل خواستند بگرو ز به خانه  
استاد رفتیم . استاد برای ششم گفت که از چندروز به ایسن  
طرف خانه ما تحت تعقیب میباشد در همین اثنا دروازه  
تنگ شد من رفتم دروازه را باز کردم دیدم که یک صاحب  
منصب بولیس بود . بولیس ها مرا با خود به توقیف و  
استاد را به زندان نازک بردند از قرار معلوم در همان روز  
وزیر صاحب عبدا لر حیم خان مامایم هم زندانی شده بود .

دسیسه ایکه برای ما ساخته شده بود ازین قرار بود که پای  
وزیر صاحب را در شوروش قوم صافی کشانیده بودند ،  
من و استاد یکسای لو چند ماه در زندان ماندیم ((

استاد در دیوار زندان نازک با ذغال قصیده (آه نیمه  
شب) رانوشته بود که در قسمت از آن آمده است :  
شد پنجمه خسته به زندان فتنده ام  
قفل است روز ششم سرم این شوم در همی  
برادر استاد ادا مه میدهد :

(( پس از رهایی از زندان به قند هار تبعید شدیم نه مادر  
قند هار بودیم وقتی که شاه محمودخان صدرا عظم به قند  
هار آمد استاد قصیده ای به این محتوا برایش تقدیم نمود :

خدای داند و من دانسم و جهان داند  
دزین قضیه ندارم دگر دلیل و شهود

شاه محمودخان تحت تاثیر همین قصیده و با آگاهی از  
بیگناهی مادر این مسئله را رفع کرد به کابل آمدیم ،  
استاد به صفت معاون ریاست پوهنتون مقرر شد . بعدا  
مجلسی مجلس وزراء رئیس مستقل مطبوعات ،  
مشاور مطبوعاتی شاه و وکیل مردم جبل السراج درو لسی  
جرگه شد . هنگامیکه استاد وکیل مردم جبل السراج  
ولسی جرگه بود یک روز میان او و سید قاسم رشتیا مشاجره  
روی یک مساله بلند شد و استاد با عصیانیت به سردار -  
ولی در نیلگون گفت که شما قاسم رشتیا را تحریک میکنید  
که مقابل من در شورابرخیزد بعد از آن محلهما شمیونفوال  
به خانه استاد آمده گفت : ((سما خیلی خسته شده اید به  
هر کشوری که لازم می بینید می توانید به صفت سفیر  
بروید ))

مرا حل بعدی ما موریت های دیپلوما نیک خود را استاد  
در یک مصاحبه اش اینطو شرح میدهد :

((... به جده سفیر شدم باز در بغداد سفیر شدم ، علاوه  
بر بغداد سفارت دمشق شیخ نشین های خلیج واردن  
نیز به عهده من بود... بعد از نور ۱۳۵۷ که با سپور تهر  
گرفتند و مرا از سفارت بر طرف کردند من بولندا شتم  
بن علما ی بغداد کمک کردند ، به کمک حلقات علمی بغداد رفتم  
به المان و از آنجا به امر یکسار رفتم خودرا معالجه کردم .  
بادریغ و درد که استاد بزرگوار دور از وطن و در دیار  
غربت باقی سالها ی عمر شردا بسر برد . ولی حتی در شرایط  
دشوار غربت و آواره گی هم یک لحظه از یاد وطن غافل  
نیود و در آخرین دم زنده گسی اش میگفت :

ای وطندا ری حیارک بی اگر اینجا رسی  
جز خدا و جز وطن حر فی میا در بر زبان

استاد در غربت آثار گرانبهای چو ندرسا به های  
خبر ، ما تم سرا ، شب های آواره گی ، عیار خراسان و  
آثار بیشمار منظوم و منثور دیگر آفرید . استاد قبیل از  
دوران غربت بیش از بیست و یک اثر شعری ، تحقیقی ،  
علمی ، تاریخی آفرید و بیش از پنج اثر غیر مطبوع آماده  
چاپ داشت که امید واریم مقامات مسوول به چاپ و  
تجدید چاپ این آثار اقدام کنند . استاد دارنده نشان  
آکادمیک فرانسه ، عضو انجمن نویسنده گان بین -  
المللی آسیا - آفریقا و عضو افتخاری آکادمی تاریخ افغا -  
نستان بود .





شماره (۱) نایب‌الاربعه الرحیم خان شماره (۱) استاد خلیلی که به خلیلی بگوئیم: شماره (۷۵) برادران استاد (نجیب‌الله خان و عثمان ج) صبر بسیار بیاید پدری پیر فلک را تا دگر ما در گیتی چو تو فرزند براید امروز در قلمرو ادبیات و فرهنگ شرق به ویژه قلمرو ادبیات فارسی دری خلیلی آن نامی نامیست که ملت ما در تمامیت زبان فارسی دری به آن میبالد و مباحثات میکند. خلیلی! بدیلت ندیده زهان خلیلی! امثال نجیده ز مین درو دی زهند و کش شیرزاد تراباد تا پشت عرش برین

شخصیت استاد خلیلی دارای ابعاد گسترده میبا شد. در شخصیت او خلیلی شاعر، خلیلی صوفی، خلیلی عاشق، خلیلی مجدد، بسند، خلیلی ژورنالست، خلیلی محقق، خلیلی عیار و خلیلی دانشمند همزمان تبلور یافته است. از دیدگاه قصایه‌ش او رامیتوان فرخی دوران مانامید و در ارادت صوفیانه اش به مولانای بلخ و مثنوی‌های شورانگیزش چون (کودکی برخاست از ام البلاد) و داستانی بایزید تا سیرات روحانیت حضرت مولانادر شخصیت او دیده میشود.

همین استاد بزرگوار است که به یاد وطن در آنا در شمسو- زنده ترین ناله‌ها را سر داده میگوید: ناله‌خار کن افگند بیساده وطن و طنا و وطنسار و وطنسار و وطنسار استاد روحیه عمیق ملی و ضدیت و صف ناپذیر با استیلاگری بیگانه داشت چنانچه در شعر ((آخرین - سوار)) تباهی لشکر انگلیس را اینطور تصور میکند. جنگ جوین دلیر افغان شیرمردی و شهادت کردند بر سر چشم کبود آن فرنگ چه بگویم چه قیامت کردند در ناله‌های استاد سوز و گداز پیر هرات و خواجہ ابن سعید ابوالخیر را میبینم که میگوید:

الهی اشک جیشی سوز آهی  
فروزان خاطر ی و روشن نگاهی

زهر سو بسته شد در های امید  
کلیدی رخنه یی را می بناهی

استاد مردی بود نهضت پذیر و مجدد بسند که باری بر تائید همین گفته، از او میخوانیم: پژمرد گلی باغ تمنای تو ای زن  
افسرد سخن بر لب گو یای تو ای زن  
کم شد شمر از بوق شجالی تو ای زن  
بستند به بازوی تو ای تو ای زن  
زنجیر جفا و ستم و جهل و مکر

خلیلی زانیتوان با این نوشته‌های قصار و معر فسی کرد مجامع فرهنگی و تحقیقی ما باید به خاطر شناخت این فرزانه مرد قلمرو شعر، ادبیات، تاریخ و تحقیق زمینه های پژوهش و کاوش را در آنا او مهیا سازند. جادارد

له درد خجسته خلاصی می آمانیای  
لرخه دوام و کوری ترخو د لاس  
کرخت والی بیخی له منخه لای  
شی  
که خو کاله د لاس به کرخت  
والی اخته یاست نیایی د لاس  
کار کول بیرته به لومرنی حالت  
غیر ممکن وی. دیر کسان چی  
د دو اوو لاسوله درد خجسته رزخ  
و پی بنه به وی چی یولاسس  
عملیات کوری که بنه نتیجه یی  
تر لاسه کره - بل لاس دی هم  
د جراح لاس تهور کوری

# د لاس و تا خواله

۲۳۰ مخ پانی

به دی رنخ دیر اخته کسان د  
جراحی له همدی عمل وروسته  
یی له دی چی د لاس قدرت او  
یا کار کول یی تغییر موندلی دی

# منج مور

بقیاض صفحہ ۴۱

بعضی از مسایل غامض  
حکمت را برایم حل نمود.  
وقتی به هیجده سالگی رسیدیم  
پدرم تمام کارهای خود  
را به من واگذار کرد و گو شد  
نشیننی اختیار نمود و بقیه  
عمر را به عبادت گذرا نید.  
ولی من برای این که بتوانم  
بر ثروت پدر بیفزایم احتیاج  
به کاری داشتم لذا تصمیم  
گرفتم که وارد خدمت یکی  
از امرای ما و راء النهر  
شوم.

# راهپیمایی مرتب‌بار

قرار میگیرد. اگر چه ارقام را به شده در باره انتشار در مرزهای آیدس کاملاً نسبت نبوده با آن هم تحقیقات اساسی در کشورها می‌مختلف انجام می‌افته است که همه این تحقیقات آینده خیلی‌ها وحشتناک را مورد تأیید قرار میدهند. دکتر (لایتریبو) بلژیکی دربارۀ (این حقیقت دارد که اخیراً رسیدن راهپیمایی خیلی قابل تشویش است، حتی بعضاً امید به بهتر شدن اوضاع را از دست میدهم، هرروزه به صورت خیلی وحشتناک تعداد مبتلایان در آفریقا افزایش می‌یابد. اینها بر ارقام ارائه شده سازمان صحت جهانی بیشتر از نصف مبتلایان در آفریقا (ایدس) درجهان را آفریقا را در تشکیل میدهد. در حدود هشت - مینیو نفر).

تا این اواخر کشور (زیمبابوی) از جمله کشورهای آفریقای جنوبی بشمار میرفت که مرزهای آیدس در آنجا نیافته بود. اما به بختا نه در نتیجه تحقیقات طبی و لابراتواری که در سال ۱۹۸۴ انجام یافت، روشن گردید که انتشار این مرض مهلک به صورت خیلی وحشتناک آن در این کشور راه یافته است. (تعداد مبتلایان بیشتر از ۱۰ فیصد اهالی شهر نشینان را تشکیل میدهد.)

### تهدید بزرگ برای اطفال:

بنابر اظهارات دکتر (جینا) ممکن است در حدود نیم میلیون طفل نو زاده قاره آفریقا هم‌راه با ویروس آیدس تولد یافته‌اند. با کمال تأسف که اکثریت آنها بعد از جنمروز و یا ماه چشم از جهان بسته‌اند. تا اواخر سال ۱۹۹۲ بیشتر از نیم میلیون طفل دیگر مبتلا به آیدس تولد خواهند شد. به کمک واکسین کردن آنها در این اواخر تعداد زیاد اطفال از مرگ احتمالی نجات یافته‌اند. علاوه بر آن مشوره‌ها و تدویر کنفرانسها برای مادران حامله کمک بزرگی نموده‌است. (پایه در صفحه ۶۲)

## در آفریقا

در برخی مناطق آفریقا  
بیشتر از ۲۰ فیصد  
بزرگسالان مبتلا به  
ایدس هستند

به کمپان اغلب در شرایط کنونی دردناکترین و غم‌انگیزترین حالت را بر مردی دارد که جگر گوشه‌های کوچک و بزرگ خود را به خاک میسپارد. در کشورها - یکه مرض وسیعاً انتشار یافته است. (اوگاندا) زنان و مردان به خاطر وحشت از مبتلایان به آن حتی از تشکیل زنده‌گی مشترک اجتناب می‌ورزند. (حادثاتی زیاد وجود دارد که ازدواج باعث انتقال مرض به جانیها بل گردیده‌است.) به دلیل اینکه اکثریت مبتلایان به مرض در گذشته‌های نه‌چندان دوری مبتلا گردیده‌اند و مرزهای آیدس در یک سال انسان ناگوارتری در برابر مردمان این‌قاره قرار دارد. به دلیل اینکه انتقال دهنده گسان ویروس آیدس در بین بزرگسالان به پنج میلیون و در بین اطفال بصدها هزار تن میرسد. انتشار و انتقال مرض در آینده نزدیک به صورت وحشتناک تو سعه خواهد یافت. به خاطر وحشت از آینده، رهبران کشورهای آفریقای غربی از خود می‌پرسند: هرگز ناپهنگام و غیر طبیعی اکثریت اهالی جوانان جوان کشور را چه تأثیرات منفی را در اوضاع اقتصادی، سیاست و زنده‌گی آینده کشور به جا خواهد گذاشت؟

دیگر گونی‌های جدی در زنده‌گی مردمان آفریقا در حال وقوع میباشد. در تمام قاره آفریقا برای اولین بار به صورت آزادانه دروا بطه با مسایل جنسی گروه‌های صورت می‌گیرد. همچنانکه صورت جفت‌رسم و غنچه‌داشتن چند زن تحت سوال قرار گرفته است. همچنان روحیه‌اشتی‌ناپذیری در برابر زنده‌گی بی بندوبار ایجاد گردیده و محلات بدکاره‌ها مورد هجوم مقامات امنیتی

در بخشی از مناطق آفریقا در هر فامیل حتماً یک تن را مرض (ایدس) به دیار ایستی فرستاده است. ویروس (ایدس) به راهپیمایی شوم خود بیش درسیاره‌ها ادامه میدهد. هیچ‌قدر توانا به حال نتوانسته است آن را متوقف بسازد و نه دولت‌ها. در این احوال نه‌چندان آفریقا از این مرض مرگبار متضرر گردیده‌است. با وجود تلاشهای همیشه‌گی حکومت‌های آفریقا به خاطر جلوگیری از انتشار مرض آیدس، این مرض واگیر همچنان به راهپیمایی شوم و مرگبار خود ادامه میدهد. شیوع ویروس آیدس در بعضی شهرهای آفریقا به نقطه اوج خود رسیده‌است. در شهر لوساکا (زامبیا) و کابون (ملاوی) (اوگاندا) بیشتر از ۲۰ - فیصد اهالی بزرگسال مبتلا به آیدس می‌باشند. در شهرهای دیگر که فاصله از ۱۰۰ کیلومتر است، این ویروس به صورت تصاعدی در روبرو ازدیاد است. قبلاً تصور میرفت که آیدس در آیدس محدود به ساحات مرکزی و شرقی آفریقا است که به مناطق دیگر انتقال می‌یابد. اما در اواخر سالهای ۸۰ ثابت گردید که آیدس در سراسر قاره آفریقا انتشار یافته و صحت این گمراهی در حال حاضر از شهرها به دهات و جا بیکه بیشتر پس نفوس این کشورها به سر می‌برند، انتقال گردیده‌است. عامل اساسی انتشار این مرض در آفریقا عملاً تا مسایل جنسی بوده. علاوه بر آن آیدس می‌تواند از تن سلی که یک مفت زیاد به آن توجه نمی‌گردید باعث انتقال می‌گردد. عدوسان زنده انتقال این ویروس می‌گردند.

### آیدس - بیم و خطرناک:

منبع: مجله سلامت (ژوئیه ۱۹۸۵)

# ایدس و حساس‌ترین مرض قرن بیستم

رسم و عادت  
دانش‌پژدین  
تحت سوال قرار  
گرفته‌است

# بارنخست سیاهپوستان

## به ارزش نفت پی بردند

### نخستین چاه نفت

### به وسیله

### چی کسی حفر شد؟



اگر چه نفت را (طلای سیاه) نامیده اند و آنرا در قطار فلزات قرار میدهند ولی باید گفت تاکنون فلزی در جهان یافت نشده که به اندازه نفت به بشر خدمت نماید. و به مقاصد مختلف از آن استفاده به عمل آید.

نفت تشکیلی است از بقایای موجودات خورد و بزرگ که هزاران میلیون سال قبل وجود داشته اند این مایع مفید در طبقات مختلف و در اعماق مختلف زمین قرار دارد فاصله طبقات نفتی با سطح زمین در نقاط مختلفه فرق میکند.

تاریخ دقیقاً به خاطر ندارد که چه کسی برای اولین بار نفت را کشف کرد. باید گفت که نفت از میلیون ها سال قبل در زمین بوده و در برابر دیدگان آدمی قرار داشته است. ذخایر نفت در بعضی نقاط

جهان به قدریست که این مایع پر ارزش به صورت چشمه از دل زمین می جوشد و جوهایی از آن به جریان می افتند.

بشر بارها نفت را بصورت جوهای خورد و بزرگ دیده بود ولی واقعا نمی دانست که این ((آب غلیظ و سیاه رنگ)) چه است و چه بسا اتفاق افتاده که آدمیان با نوشیدن از چشمه های نفت جان خود را از دست داده اند و تجربه کردند که ((نفت ببرد نوشیدن نمی خورد!!))

یک روز بشر متوجه نکته عجیب شد آدمی دریافت در نقطه ای که چشمه های ((آب سیاه رنگ)) موجود است بیشتر از نقاط دیگر آتش سوزی صورت می گیرد. یک قبیله سیاه پوست مقیم جنگل های افریقای شما لی برای اولین بار متوجه شدند اگر این آب سیاه رنگ روی آتش

انداخته شود نه تنها آن را خاموشی نمی سازد بلکه آنرا شعله ورتر میسازد. این قبیله که در تاریخ بنام ((تاسایی)) یاد شده است پس از این ((کشف بزرگ)) نفت را در ردیف پرستیدنی های چون آفتاب و آتش قرار دادند. افراد این قبیله اولین کسانی بودند که برای روشن نگه داشتن همیشه آتشکده معابد مقدس خود از نفت استفاده می کردند.

یک جهانگرد انگلیسی در سیاحت نامه خود این طور مینویسد: سیاه بوستان، من و همسفرانم رابه یکی از معابد خود بردند و در آنجا با مایع عجیب سیاه رنگی آشنا شدیم که فقط جادوگر قبیله اجازه استفاده آنرا نداشت. جادوگر هر چیز رابه این مایع سیاه می آلود و آنرا به آتش نزدیک می کرد آن شس

بطرز عجیبی می سوخت و شعله ور می گردید. البته این مایع در مقابل عجایب دیگری که من دیده ام هیچ است. تنها عیبی که از این مایع به نظر می رسید این بود که ((بوی بدی)) می داد و سر آدمی را بپندود می آورد.

قرن ها بعد، آنهایی که موفق به خواندن سیاحت نامه این جفا نگرد انگلیسی شدند دانستند که منظور او از ((مایع سیاه رنگ بدبو)) چیزی جز نفت نبوده است.

اولین کسانی که متوجه شدند از نفت می توان برای درمان استفاده کرد، احتمالاً قبایل سرخ بوستان امریکا بوده است. سرخ بوستان برای مداوی زخم و مداوی بیماری های گوناگون از مایع سیاه رنگ و بید بو دوا های معجزه آسا ساخته اند قبیله معروف ((آباجسی)) از



جمله قبیله‌هایی است که جادو-گران ماهر آن می توانستند از نفت دوا های درمان کننده بسیار قوی بسازند . می گویند جادوگران قبیله ((آپاچی)) نفت رامفت دو هفته در زیر اشعه آفتاب قرار داده سپس آنرا با برگ خشک و چند گیاه جنگلی مخلوط کرده و بز آن ماده خمیر شکل می ساختند. این ماده خمیری شکل موارد استفاده زیادی داشت اگر آنرا روی بریدگی و زخم کسی می گذاشتند. زخم فوراً خوب شده و حتی از خون ریزی جلوگیری میشد افراد قبیله وحشی آپاچی برای رنگ کردن چهره های خود نیز از نفت ماده رنگی می ساختند و با مخلوط کردن گیاهان رنگی با آن صورت خود را رنگ آمیزی می کردند و به اشکال عجیب و غریب درمی آوردند .

نکته جالب توجه اینکه قبیله آپاچی به موارد استعمال صحنی نفت واقف شده بودند و لسی نمیدانستند که نفت ترکیبی است سوختنی و سوزاننده ! حتی به طوریکه در تاریخ غرب وحشی آمریکایی گفته شده سفید بوستان هنگام مبارزه با قبایل مختلف سرخ بوستان وحشی به کمک آتش زدن نفت آنها را شکست داده اند .

بدین ترتیب بشر در اولین

روز های ((درک ارزش نفت)) توانست به سه طریق یعنی صحنی - سوختنی و جنگی از نفت استفاده ببرد .

وقتی که بشری به ارزش نفت برد و اهمیت آن را دریافت بر ارزش نفت افزوده شد و دهقانانیکه تا چندی قبل زمین های خود را به خاطر چاه های نفت رها کرده بودند و روبه دشت های دیگر گذاشته بودند به جستجوی نفت پرداختند . نفت مایعی که بی ارزش و بی استفاده جلوه می نمود طلای سیاه نامیده شد . بدین ترتیب ناگاه نفت قرب و منزلت فراوان یافت و ارزش پیدا کرد . تا سال ۱۸۵۹ هنوز بشر نمی دانست که چگونه و به چه طریق به نفت دست یابد .

((ادوین . ال . دریک)) برای اولین بار در سال ۱۸۵۹ اولین چاه تجارتنی نفت را حفر کرد . قبل از این مردم هم کسانی بودند که برای حصول نفت چاه کنده بودند ولی او اولین کسی بود که برای استفاده تجارتنی یک چاه نفتی حفر کرد . با وجودی که از سال ۱۸۵۹ تاکنون بیش از یک قرن می گذرد هنوز هم ازین چاه که اولین چاه نفت دنیا است بهره برداری صحنی شود . در سال ۱۸۵۹ میزان و معادن نفت آمریکا مانند کاسه لریزی بود که با یک تکان سر

می رفت . در حال حاضر نفت ۷۵ فیصد از انرژی مورد نیاز آمریکا را تامین می کند .

پیش از آنکه ((ادوین . ال . دریک)) برای دست یافتن به نفت اقدام کند ، نفت در آمریکا کاملاً ناشناخته بود . نفت در سطوح زمین در مناطق چون ((اوایل کریک بنسلوانیا)) دیده می شد و مانند جوی آب جریان داشت . در آن زمان کسانی که می خواستند از نفت بهره برداری کنند به این چشمه ها می رفتند و سطل و دولچه های شان را از مایع جاری پر می ساختند البته اکثریت سفید بوستان به علت سابقه که با سرخ بوستان داشتند می دانستند که این دسته مردم نفت را برای مسایل صحنی و طبی بکار می برند نفت را فقط بخاطر ساختن دوا و دارو با خود حمل می کنند .

بعدا چند تن از دانشمندان معتبر آمریکایی نظریه خود را

بیشتر به جستجوی نفت بپردازند . دانشمندان مذکور در متن اعلامیه خود پیش بینی کرده بودند که بزودی می توان با محصولات قابل عرضه به بازار تصفیه نود فیصد نفت خام تهیه نمود بعد از نشر این اعلامیه عده ای از سرمایه داران حاضر شدند تا مقدار ناچیز از سرمایه خود را در جریان استخراج نفت بکار ببرند .

این گروه بزودی اولین ((شرکت نفت)) دنیا را تشکیل داد و بنام «سنگا» خوانده شد . کمی نفتی ((سنگا)) بطور قاطع تصمیم گرفت که به جستجوی نفت بپردازد . زمین هایی را که در آن معادن نفت موجود است خریداری کرد .

این تصمیم شرکت سنگا برای شرکت های دیگر و تجار عده احسانانه بود و می گفتند که تجار و سهامداران این شرکت

## جادوگران هر چیز را به مایع سیاه می آلودند و آتش میزدند تا اعجاب برانگیز

به تلاش مذبحخانه دست زده اند برخلاف شایعات بی اساس که در باره سنگا بر سر زبان ها بود این شرکت بسرودی پیغمبر (ص) (۷۲)

درباره نفت و اهمیت آن طی اعلامیه رسمی منتشر ساختند . این اعلامیه باعث شد که وضع نفت دگرگون شود و انسانها



# رقچای پیاوچای سبز

طبقات یا کف اتاق پهن میکنند تا تخیر تقریبی ۱۵-۵ درصد اب موجوده در نسوج برگ صورت گیرد، تا عمل بعدی جای سازی که ما لشی ولو له کردن برگهای چای را آسان بسازد.

هر قدر گرمای این جاها زیاد باشد، قدرت جذب آن نیز زیاد ترخواهد بود. برگ چای را با نمک پخته و با نمک دیاستاز میباشند که این ماده در اثر پاره شدن انساج برگ آزاد گردیده با تانن موجود در برگ تماس کرده، با عصاره اکسید آهن آن میگردند که نتیجه این اکسید شدن پخته است. احتراق، خفیف است که رنگ چای را سیاه میکند و نیز برگها را حالت فزونی خود را از دست میدهد. بعد از برگها را در ماشین ما لشی ولو له میسازند. برگها را از غرابال گذرانده و برگهای لوله شده را از دستگیره میسازند و اینها را دوباره در ماشین ما لشی ولو فرستاده و عمل ما لشی ولو تکرار میکنند. سپس چای تخمیر مینمایند و به این منظور برگ چای لوله شده را به اتاق تخمیر میبرند (هوای اتاق تخمیر سرد بوده معمولاً ۲۴-۱۷) درجه سانتی گراد میباشند. و این عمل را بطور آن فوق العاده زیاد میسازند (سپس چای حاصله را بعد از تخمیر بقیه در صفحه ۶۲ -

بسیار از نادرا نخواهد بود که تا حال کسی چای نوشیده باشد. بیشتر از هزارها نفر در پنج قاره به کشت و تهیه و تجارت چای مشغولند. چای، یک نوشیدنی خوب بوده که هر وقت نوشیده می شود، ددوقت تفریح های کوتاه هنگام دیدن دوست و یاقوام، چای را با لای میز میگذارند. چای، در آغاز، به عنوان دارو مصرف میشد، ولی از سده ششم میلادی به بعد در چین به عنوان آشامیدنی مفروح برای دفع تشنه گی و خسته گی مورد استفاده قرار گرفته است. شناسایی چای در اروپا تقریباً در اوایل قرن ۱۷ میلادی آغاز شده و به تدریج در دیگر کشورها مصرف آن رواج یافت. در اصل، چای سیاه و سبز برگهای یک بوته بوده که نظر به طرز ساختنشان از هم دیگر متمايز میباشند. برای کباب که بفهمیم چای سیاه خوب است یا چای سبز، طریق ساختن چای را مختصراً بدانیم. طریق ساختن چای سیاه: پس از آنکه برگهای بوته چای گردآوری شد، بعد از آن توپازین و تخمیر ارزش برگها از حیث مرغوب بودن یا نبودن نازک و لطیف بودن برگها را به چای های ویژه برده و روی



ترخ کی وایی چای ددغو (وزر لرونکو سایبرایی میلنسو)) شمیر ممکن د زیاتیدو به حال کی شی. لک لک مسمولا د اکتوبر او نوامبر به میاشتوکی دهی خانه را الوزی مگردقیقه نیت به سختی سره به گو که کیدای شی. هندیان به به دی هیشکله باورونه گری چنی سایبرایی لک لک به وروستی سنبری د دوی دهیواد به سنکو وایی، که چیری وضع داسی وی نوخوک ددی ضمانت کولای شی چای دغه حالت به دنورو الوتونکو به باب همسم وی. سیمه ییز مطبوعات په دی باب لیکي چای دسایبرایی لک لکو وروستی سنبری بایند واوریدل شی.

نیولی دی. چای به هغه کسی دالوتونکو داستوگنی حالت او دهغوی د مهاجرت تگلاره هم به نظر کی ده. دهند اوشوروی اتحاد ترمنخ دسایبرایی لک لکو دساتنی به خاطر خبری روانی دی. به (۱۹۸۴) کال کی دهند او شوروی اتحاد ترمنخ به دی باب یوترون هم لاسلیک شو. دهند حکومت د افغانستان او پاکستان له حکومتونو خخه چای ددغو الوتونکو دلاری به سر- پراته دی غوښته گری چای به دی باب لازم تدابیر ونیسی. کار پوهانو دامیواری به

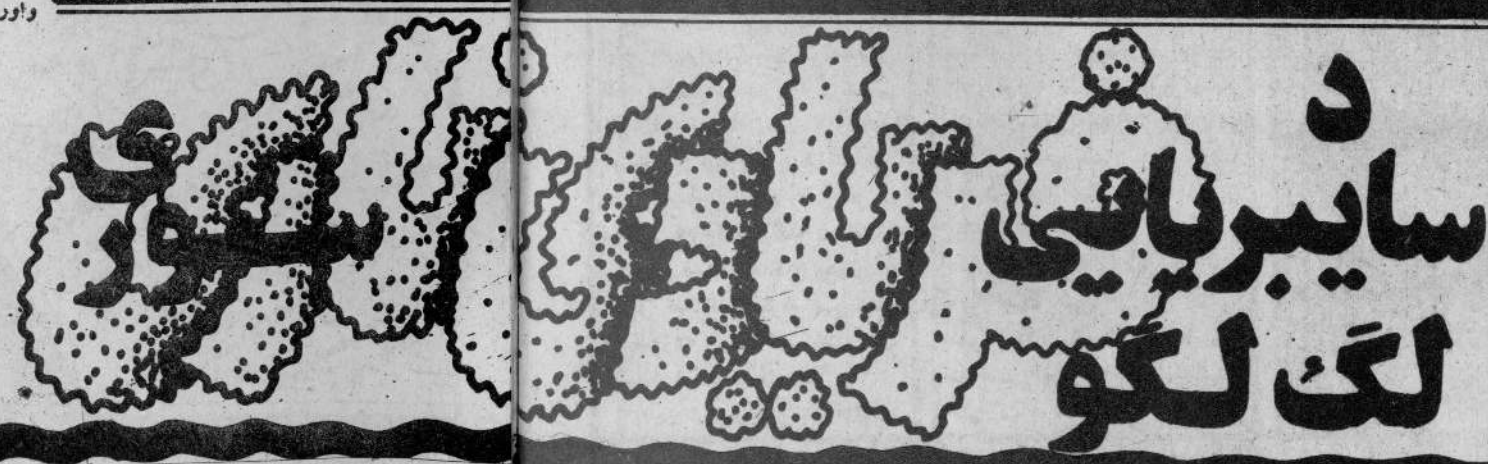
الوتونکی خای برخای پاتی کیری او که جهدی خان لپاره بل به زړه پوری او مناسب خای پیدا کړی. د طبیعی تاریخ دانچمن یوبوه چاکتر و. س. وی چای نظر لری چی ددغو الوتونکو دخی بد لون دپارک دشنلیو او نباتاتو به تغییر او هفی وچکالی پوری اړه لری چی به دی وروستی وروختو کی به دغه سیمه کی را منخ ته شوی وه. دی ددغه کارگناه ترولود مخه دملی پارک به مشرتابه باندي وراچوی چی هغوی دخیل وخت کی دکار پوهانو مشوری اونظری به پام کی نه دی نیولی. دی به دپارک کوی چی پارک د ژوند دسمو شرایطو نه درلودونکی دی اوهم ثابت ایکولوژیک سیستم نه لری خکه نو پر هغه باندي هرډول بدلونونه، اوله باندي خخه ((مداخله)) زیانمنه گنل کیری. داووبو دینسونو او دبر بنسنا د موسمی جوړیدل هم د حالاتو دویچار تیا سبب کیری خخه چی دنوموړو موسسو دجوړولو په ترخ کی داووبو سطحه تغییر کوی. د معلوماتو له مخی دلک لک لپاره هغه سیمه به زړه پوری ده چی هلته داووبوسطحه له (۲- او ۳۰) سانتی مترو خخه زیاته نه وی. دده به نظر دصنعتی جوړښتو زیاتوالسی تره خخه لامخه ددغو الوتونکو د

چی هیوم، فورسالت نو میدل له خوا ولیدل شول په (۱۹۳۷) کال کی هندی الوتونکی پوه سالم علی دغه لک لک دپایا- کپور به جهیل کی وهولیدل. د خینو شواهدو له مخی الوتونکو به دغه کالونو کی نورخواووته مهاجرت کړی دی. خیرنی بنشی چی سل کاله مخکی د دریسو سووبه شاوخوا دغو الوتونکو هندوستان ته کوی کړی دی. سایبرایی لک لک دلو مری خل لپاره به (۱۹۶۷-۱۹۶۸) ددغه کارگناه ترولود دملی پارک به مشرتابه باندي وراچوی چی هغوی دخیل وخت کی دکار پوهانو مشوری اونظری به پام کی نه دی نیولی. دی به دپارک کوی چی پارک د ژوند دسمو شرایطو نه درلودونکی دی اوهم ثابت ایکولوژیک سیستم نه لری خکه نو پر هغه باندي هرډول بدلونونه، اوله باندي خخه ((مداخله)) زیانمنه گنل کیری. داووبو دینسونو او دبر بنسنا د موسمی جوړیدل هم د حالاتو دویچار تیا سبب کیری خخه چی دنوموړو موسسو دجوړولو په ترخ کی داووبو سطحه تغییر کوی. د معلوماتو له مخی دلک لک لپاره هغه سیمه به زړه پوری ده چی هلته داووبوسطحه له (۲- او ۳۰) سانتی مترو خخه زیاته نه وی. دده به نظر دصنعتی جوړښتو زیاتوالسی تره خخه لامخه ددغو الوتونکو د

دهند د راجستانه د ایالت دکیولادیو به ملی پارک کی چی کوم استراحت خای دی هرکال له هغه خخه شل میلو نه سیلانیان لیدنه کتنه کوی اوگنلی عولید یو سلو پنخوسو زرو دالرو ته رسیری. دغه پارک او دغه استراحت خای اوس تر سخت گواښ لاندی دی. ددغه گواښ اصلی علت دادی چی دلته اوس داووب دسند دسواخلو خخه سایبرایی لک لکانراغلی اوخیل عادتونو که یی تغییر

ورکړی دی. دهند ملی الو تکی طلوسو دی، خو اوس دهری ورخی به تیریدو سره دغه د الوتکسید سایبرایی لک لکانو د رانگ لاری خاری، ددغه الوتونکی نوم به ((سره کتاب)) کی لیکل شوی دی. خکه نن په توله نری کی (۱۲۰۰) سایبرایی لک لکان پاتی دی. سایبرایی لک لک به هندکی د (واورین ډوله غاړکی)) به نامه یادوی. دکیولا دیوسیمه یو وخت دپهت پوز د شهزاده بنکار خای و. وایی چی هر خل به هغه دلته په سلگونو الوتونکی بنکار کولی. (( دشرافنی بنکارونو)) زمانه تیره شوه نن دغه شکل خای به منع خای باندي اوښتی دی، خکه نو همدا اوس به دغه سیمه کی تر (۳۰) زیات الوتکی بناه گزین شوی دی. دکار پوهانو به عقیده داووب سیمه به چین کی هم شته چی هلته هم سایبرایی لک لک له نزدی خخه لیدای شو. په هندوستان کی دغه الوتونکی دلو مری خل لپاره به نولسمه پیری کی د دوونو انگیزانو

## نن په تموله نری کی ۱۲۰۰ سایبرایی لک لکانو پاتی دی



خوردار در این لاتراوسه بوی خود را  
 به تو لولی سرگردانه دوی...  
 خلك چي دلته زونه كوي...  
 پيا خوبو به پيني...  
 دخيلو رخصتيون تيرو لو لياره...  
 ارابه بيده كيزي او خيلي...  
 تريب شيلان ويني؟ خو هيچ...  
 گويينه له طاقه سره...  
 چي...  
 همه ويچ چي كوويده...  
 سيرة...  
 تری خلكه ودرينه...  
 بده...  
 چايين وگيل او ددي...  
 اداي غمته نيسي...  
 همنس خارنيسه...  
 حيران باقي...

### نعمت همناس

د دې مياشتې...

### هماد نيسي

د دې مياشتې...

## خاښنه (۳۵) مخ پاتې

پوښته بي تړې وگړې چې كله به واده ور  
 شوه وگړي...  
 (اڅكه وگهيلاي شم تا سره واده ونه  
 بښم...)  
 دې نه چې بل جاسوره يې واده وني...  
 خوښه زما به غويونو باندې پوهيږي...  
 كويونه له مخه سره فكرونكې چې دكسي غم  
 لپاره هيچ دليل نشته...  
 يې داخيره كړي وايي...  
 كزاري سره هريخته ومنل...  
 ميري ياد د زوي يايي...  
 يې دوريس تر ناخيلې شعلي خپولس...  
 هلته د محبت تر نا يوتو شي...  
 د ملاشيا سره تيره غرونه ترغوزه كيدل...  
 گويند به داسي حال كې چې له...  
 ددي لپاره چار بيونكي چې خلك دده وژلو  
 لپاره...  
 راغلي وو...  
 قومي ددي په خاطر تا وژاواوكې چې هغو  
 خلكوران اله ده غځه لوي كړي...  
 خوكله چې گويند د يوه سري غوړولو  
 ريد را په حال شو...  
 كښته والويدل او په خلكه پروت وو...  
 ورته په كوتو كې ولاړ وواژه ده نه پسي  
 دجاي خپلو غوښتنه كوله...  
 په خوب كې پارسي وو...  
 گويند به داسي حال كې چې برخييل  
 حاي ناست وو...  
 نيولي او په مزه مزه يې چاي چيپه...  
 يو بويدي وو...  
 هم ونيښه تر غوځان په اخيصا كړي...  
 كله چې هغه سري بويالي دور لستو  
 لپاره بياراني...  
 ريڅپي په هلكه پوښته وگړې...  
 دول چي...  
 شان هچين بيبي ليدلې دي...  
 لكه ستاسو په شان...  
 چي په خپلو بېرگويي زه ونس...  
 بښگاري...  
 پدې دي داسي چې دصيد له دې...  
 څخه دزيگه وهلوغس...  
 يو لي خلك وايي چې هيات كويونكي د...  
 راد او د نيلو ويراچاد واده په مړانوگي  
 برخه اخلي...  
 گوږه كړي وه...  
 برهنې بل خوك گران وو...  
 يوه ويځ مخكي راچا يو لي خلك پلورلي وو  
 ترخودهي غاشق ووژني...  
 ترواده وروسته له غوړو يو خطرناك تروان  
 راجگ شو...  
 وايسته اوپر گڼ كوونكوران و لويده...  
 اورانجا دراره مړه شول...



د دې...  
 از همن روزها  
 حضي كه ما دورن  
 افاده مېهد كه براي  
 طلبگاري مېرو د نوجوان  
 احساساتي هم دوستي  
 نه و تان ومون  
 زكه درخت...  
 داشته مېرداردو مگويست  
 مېروم كه خودكشي كلسم  
 مېردم هم مېرد كه او  
 اندرني  
 ماشاد رتوكمان تا مانع وشويد  
 اين كار را ميكنده...  
 به دنبال اش مېروم تا مانع زوانس  
 اما تا آخرين لحظه  
 خانواده جدي گرقته نموشود...  
 كه صدای انفجار...  
 وساپر خا نيوده مېروم تا تكه هاي پارچه  
 شده اندام پسرانرا جمع او وري ناسيدند...  
 اينكه نه تنها جدي بلكه حتى باخوشن  
 نيز نيابد سزوت جوانان را با جنون  
 بزند هاي اجباري كه فاجعه بگشيم

گرځن انتقام منتظر فرست بود و امروژتوسو...  
 نست قاتل پدرش را در اين ساحه گير آورده  
 ماشيندار توسط وي رهبري گناهي كشيده  
 و به قتل برسانده...  
 د د خاښونه كې با هم كينه و عداوت پيدا كړه...  
 دند د تمسم دارند كه باز هم خون رابسا  
 خون پيښوونند...  
 و ساطت كند و كينه را از دل اعنای ايمن  
 خاښونه بهرڼ يازد تا جواني ديكړي به...  
 قتل نرسد.

**گوشيون**  
**گوشيون**

از ارزو واج هاي اجباري شيفته خاطر  
 تر ايزن كه حتى خوشي در رابطه با ارزو واج  
 اجباري نيز مېواند فاجعه يې په بار آورد...  
 در سا حه يكه توت شهر كابل مادري  
 به فزوند موده...  
 كرد تا وې ايكي از دختران افا پيش  
 و كه د بخور وې په نام وي بود...  
 پسرک دوسه روز ايمن بوضوح را  
 خوشي مېواند رده و با خوشي به  
 ماد رتوكمان...  
 رايان تا موله كوريد خو...  
 رابستېر...  
 احساس مېكنده كه جان  
 پسر اي فزوندش نهو...  
 مېروم است.

**قاتل قاتل**  
**وبار شمع قاتل**

وي تازه از زندان رها شده بود و فقط  
 زيانخان به طرف خانه اش مېروم دهفتانه  
 چا رفر وې را محاسره كړنده و بلا درنگ  
 سره ماشيندار او را با رهروي پكجا په زمين  
 دراز ساخت...  
 قاتل رسیده تله...  
 قتل رسیده تله...  
 قتل رسیده تله...  
 قتل رسیده تله...  
 قتل رسیده تله...

# خوشبو و خوشبو

خوشبو هادر خطر قرار د ارند حقي  
 به مرگ تهديد ميشوند...  
 شان را از دست ميدهند...  
 اما چنن نميگم با خنده...  
 را ذكتر نميگم با خنده...  
 شهر كابل از جنگه...  
 نوره آمده از وياريك مرد بيلگانه...  
 يې مېواند دو ميخواهد...  
 پسر را از سر راه زنده...  
 زنده كي خوشيوش...  
 هم به خانه مېروند...  
 تغدير نامش را غشو...  
 بيخته و با جاكسي...  
 انجا يې فتي...  
 ده خونه رايه...  
 عمر روز را دي...  
 حوايي بود در اين اتنا...  
 نيز ميايد...  
 بي نتيجه...  
 رادر داخل...  
 ظنين...  
 اين واقعت تلخ...  
 نيز را په قتل رسانده...  
 نسيخه در زندان...  
 به سر مېروم...

# ۲۵ مدال طلا وقهرمانی

# ورزش جوانان

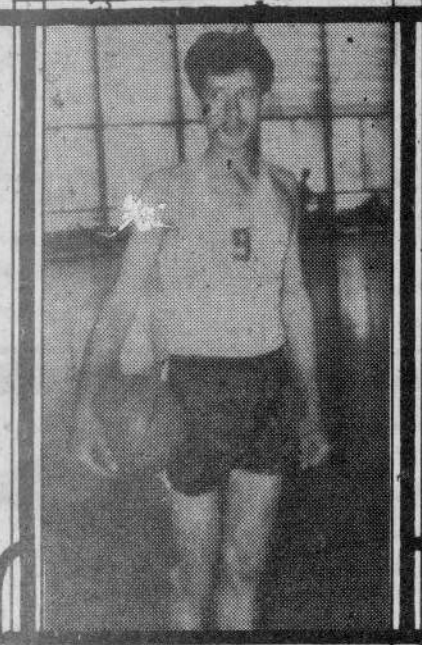
# تکواندو تکواندو

# باسکتبال دفاع و حمله

### مدحی با عید الله ارغندیوال عضو تیم ملی باسکتبال کشور

از آنجمله ورزشکارانی که در سال ۱۳۶۷ به عضویت تیم ملی باسکتبال کشور پذیرفته شدند.

عبدالله بیشتر روی صفات نیکو اخلاقی و ورزشی ورزشکاران تاکید مینماید و میگوید که ورزشکار ولو که از هر رشته بی باشد در قدم بقیه در صفحه (۷۱)



باسکتبال ورزشی زیبا و اجتماعی است که با نخستین اثر تلاش جیمز ناسمیت یکس از استادان تربیت بدنی و سپورت در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۸۹۱ گام به جهان ورزش گذاشت در این اواخر دارد این ورزش در زمره عالیترین ورزشهاست همت نماید و تخنیک ها و تکنیک های این ورزش به دو گروه تقسیمند، یکی گردیده است یکی تخنیکهای دفاعی و دیگری تخنیک های حمله میباشد. گرچه این ورزش در کشور ما آنقدر که ایجاب مینماید به صرفت قابل ملاحظه ننموده است با آنهم جوانان ورزشکار را جهت فراگیری تخنیک ها و تکنیک های باسکتبال سعی و تلاش بیشتری به خرج میدهند.

از جمع چهره های ورزشکار باسکتبال معاون فدراسیون باسکتبال عید الله ارغندیوال عضو تیم ملی باسکتبال و عضو تیم هدایت راهب میباشد. در خشان ترین چهره بی باسکتبال برای معرفی نمودند که اکنون ویرا به مقام شایسته ترین ورزشکار روی این صفحه به آشنایی می نشینم.

عیدالله ارغندیوال از سال ۱۳۶۵ به این سو به رشته باسکتبال علاقه تمرینات خوبها

### تواضع بازگرم تو اصرح

محمد فیاض مزی یکی از چهره های ورزشی و ورزش تکواندو میباشد که از چند سال به اینطرف با شوق فراوانی این ورزش را دنبال میکند.

محمد فیاض نخستین تمرینات خوبها را در این رشته تحت رهنمائی استاد شریف و استاد رحیم مریس های کلب ورزشی "فا" به پیش میبرد و بعد هاجت ارتقا هر چه بیشتر رشته انتخابی خویش تحت نظر استاد "علی" به تمرینات ورزشی خود ادامه داد.

در پهلوی این ورزش علاقمندی خاصی به ورزشهای جمناسطیک و سامبو دارد که هم اکنون مصروف فراگیری آموزش در رشته های مذکور در کشور اتحاد شوروی میباشد.

محمد فیاض مزی در مورد جوانانسی که به این ورزش رو مآورند چنین ابراز نظر می نماید:

ورزش تکواندو و ورزشی است که احساس تنگی به خصوصیت های ویژه بی انسانی چو...

بقیه در صفحه (۸۴)



تیم کننده لطیفه (سیدی)

و تمرکز باشد. همین لحاظ در طول چهارده سال فعالیت های ورزشی خود در ۴۳۰ مسابقه اشتراک نموده ام که دستاورد های آن هر کدام به است و پنج مدال طلا و یک نقره و یک برنز و یک دیپلم و یک دیپلم ماستر سپورت اتحاد شوروی و یک دیپلم از فدراسیون جهانی اتلتیک خفیفه میباشد.

وی که در خارج از کشور نیز سفرهای ورزشی داشته است چنین میگوید:

در کشورهای آلمان و یوگوسلاویا و اتحاد شوروی مسافرت های ورزشی داشته ام که نتایج آن فوق العاده ارزهایی گردیده است مثلا در کشور آلمان از هفت کشور اروپایی ورزشکاران حضور به هم رسانیده بودند اشتراک نمودم که در میان هفت کشور مقام دوم را همرا با یک دیپلم از فدراسیون اتلتیک خفیفه کشور آلمان بدست آوردم و نیز در کشور یوگوسلاویا در میان یکصد و شصت کشور مقام چهارم را نصیب گردیدم.

از وی پرسیدم زمانی که وارد صحنه ای مسابقه می شوید خریف را به چی چسبزی مشابه فکر میکنید گفت:

اتلتیک خفیفه که تاریخچه بسیار کهن در جهان دارد در این اواخر به حث ورزشی شناخته شده است که توجیه بیشتر جوانان را به خود جلب کرده است.

البته این ورزش را میتوان به شاخه اتلتیک و ورزشهای صحرایی شمار آورد با وصف آن - علاقمندان بیشتری در سطح جهان دارد که در کشور ما نیز با تشکیل فدراسیون از فضا - اکتیوای جوانان این رشته واری و نظارت بعمل می آید.

از میان چهره های سرشناس این رشته ورزشکاری را برایم معرفی نمودند که همیشه در صدر جدول مسابقات در گروپ خوشی قرار دارد و این ورزشکار عبدالکرم "مزی" است که با تیم ملی ماستر - سپورت و قهرمان فاصله ای صد متری میباشد.

جهت آشنایی بیشتر ورزش دوستان به این چهره بی برآزنده صحبتی را از وی تنظیم نموده ام که با هم یکجا میخوانیم:

از سال ۱۳۵۲ نظر به علاقمندی و خواست خودم به این رشته روی آوردم که در ابتدا رشته ای جمناسطیک را تمرین نمودم در ضمن آن روز داشتیم تا هم سطح با این رشته اتلتیک خفیفه را نیز دنبال کنم. روی این ملحوظ به تمرینات خویش در این رشته افزایش نمودم که بعد از تمرینات متواتر در اولین مسابقه بنام جام سرباز اشتراک نمودم که در میان گروپ خوشی به حث قهرمان در فاصله صد متر شناخته شده که بعدا به مرور زمان به اندوخته ها و تجارب خود در این رشته افزودم که موجب موفقیت بیشتر در مسابقات بعدی گردید.

سو صوف به سخنانش ادامه میدهد:

ورزش اتلتیک خفیفه که تنگی به تجارب و اندوخته های عالی ورزش میباشد از تکنیک و تخنیک های چون دوش های سرخشی و سرخشی گامدار و دوشی است به نام "گلن سا" که از شکل "چارنل" اسپرگرفته شده است اشتقاقه می شود کفرا گرفتن و سپاده نمودن هر کدام آن به صورت دقیق خواستار اعصاب قوی و قلب قوی از ورزشکار میباشد.

آنگاه باید خاطر نشان بسازم که ایمن ورزش زمانی مدالی را در نزد ورزشکار میباید که حوصله مند و دارای اعصاب آرام

# بکویس که سیاوون چکونه بائد؟

زرغونه از لیسه رابعه بلخی:

من یکی از علاقمندان همیشه گی مجله سیاوون میباشم همه مطالب آنرا با علاقمندی میخوانم اما صفحه کشتزار سوخته خیلی ها مورد علاقه من است. من این صفحه را با علاقمندی و عطش فراوان میخوانم همینکه مجله به دست من میرسد اولین صفحه یی را که میخوانم صفحه کشتزار سوخته میباشد زیرا این صفحه نهایت آموزنده است. ولی حرفی که گاه گاه مارا زجر میدهد موضوع قیمت مجله است که در بازار ما ندرخ های مواد اولیه و طرف ضرورت روز تاروز بلند میروند

## صفحه معلم سا پنس لیسه عالی زرغونه:

مجله سیاوون در کنار دهها موضوعات خوب و جالب اگر موضوعات تاریخی و مهم شخصیت های مشهور و مهم ساینس را معرفی نماید خدمات بیشتری را انجام خواهد داد.

## مجله معلم ادبیا تلیسه عالی زرغونه:

مجله سیاوون یک سروگردن بلند تر از هر نشریه دیگر در کشور است. من پیشنهاد مینمایم تا مطالب معلوماتی به خصوص در بخش ادبیات داشته باشد.

## محمد کبیر از وزارت تجارت:

مجله سیاوون را به حق میتوان یک مجله ممتاز خواند زیرا در سطح بلند به نشر میرسد و با اشاعه مطالب نهایت ارزنده خواننده را جذب میکند و حتی در نزد تعدادی از خواننده گان به یک نیاز حتمی مبدل گردیده است. حتی این مجله در معرفی هنر مندان بیشتر از نشریه های اختصاصی خود آنها کارهای ارزنده یی را انجام داده است.

## محمد صبوری

مجله سیاوون در حالیکه کاستی های مینین خود را دارد ولی یک مجله واقعا خواندنی نیز است من پیشنهاد مینمایم تا تقدیر از آثار علمی فرهنگی و سینمایی در پهلوی سایر مطالب نیز صورت بگیرد. و نقد هم از جانب کسانی صورت گیرد که با مسوولیت نقد میکنند و در زمینه نقد نویسی تحصیلی نموده اند.

در صد میباشد که احتمال آن محرک اعصاب میباشد و برای رفع خسته گی در اغلب کشورها یجا نه به مقدار زیاد مصرف میشود. تیول ماده معطر چای است که بعد از تانن و کافین عامل مهم از زرش و مرغوبیت درجای است. ولی بهترین و قیمت ترین جای چایی است که از برگهای جوان بوته چای ساخته شده و به شکل لوله باشد و خراب ترین چای گرد برگ چای است که به نام چای بارو سی نیز مشهور است که از غربال چای لوله شده و در اثرات خود برگ چای تشکیل شده که در قدیم هیچ مورد توجه نبوده و اغلب برای تهیه کافین مصرف میگردد. ولی در چند سال اخیر از این نوع چای برای مصرف فخوراکی استفاده زیاد میشود.

دارای مواد سلولوزی، صمغی دکسترین، بکتین، مواد چربی و مومی کمی نشا یسته، قند اسید گالیک، اسید گزالیک، مواد پروتینی، الیاف، مواد معدنی، تانن، کافین، ترکیبات معطر و دستاژ (ته از) اند.

مقدار تانن در چای سبز زیاد (۱.۶۴ تا ۱۰ درصد) و در چای سیاه (۰.۴۸ تا ۱۰ درصد) میباشد. تانن عامل مهم ارزش چای شمرده میشود که علت کم شدن مقدار تانن در چای سیاه در اثر تخمیر یک نوع احتراق خفیف کسیدیشن است. مقدار تانن در برگها و قسمت جوان ساقه زیادتر نسبت به قسمت ها مسن بوده کافین که الکلوئیدی قوی است، مقدار آن در چای سبز ۲.۲ تا ۳.۲ چای سیاه ۳.۲-۳.۲

میریزند. حرارت به اندازه یی میباشد که سینی ها در آن حرارت قرمز میگردد. دوائر گرمای زیاد مقدار زیاد از رطوبت برگها تبخیر میشود در نتیجه برگها نرم و قابل انعطاف میگردد و در عین حال دیاستازی که باعث سیاه شدن رنگ چای میگردد منهدم شده از بین میروند پس از مدت کمی که از دو دقیقه تجاوز نمیکند برگها نرم و قابل لوله شدن گردیده، این ها را از ظرف فلزی خسارج میکنند و روی صفحه های فلزی که زیر آنها آتش خیلی ملایم قرار دارد، گذاشته و به تدریج عمل مالش را ادامه میدهند سپس برگها را به دستگاه خشک کن برده، مانند جای سیاه خشک میکنند. چای سیاه و سبز هر دو

بقیه از صفحه ۷۰

# چای سیاه و سبز

با حرارت ۶۰-۷۰ درجه خشک میکنند. یعنی داخل شدن برگ چای به کارخانه چای سازی و مو قعی که چای خشک از دستگاه خارج میشود، ۲۷- ساعت به درازا میکشد. پس از جمع آوری برگها چای فوراً مقدار از برگها را در پیله سینی های فلزی که روی شعله های هیتم قرار دارد،



### کبیر از یو هنتون بلخ

صفحه بی برای فراخوان باز شود.

سباوون برای آنانی که میخواهند به معلومات خود بیفزایند واقعا درسهای زیادی دارد. سباوون بس از یک زمان رکود در مطبوعات کشور سر بلند کرد و شاید امروز بیشتر از هزار ها خواننده در خارج و داخل کشور داشته باشد.

اگر بخوایم از سبب وون ارزیابی دقیق و معینی داشته باشیم به حق میتوان آنرا یک مکتب ژورنالیستیک نام گذاشت زیرا این نشریه با نشر مطالب مختلف و رویداد های ملی و بین المللی حتی خواننده خارج از کشور را نیز جلب کرده است. آگاهی های علمی و فرهنگی طبی و معرفی شخصیت های ملی و بین المللی در عرصه های مختلف هنر و دانش به دست اندر کاران سباوون حق داد تا بر خود بیالند.

پیشنهاد من این است تا سباوون صفحه بی را بنا م

فراخوانی برای آن عده از هوطنان که در خارج از کشور اند خصوصا آن ها یسی که برای سباوون نامه مینویسند براه اندازند. و این کار بزرگی خواهد بود.

**نظرا بتدانش آموزان ایسه زوغونه :**

**دیاندانش آموز صنف یازدهم:** مجله سباوون واقعا مجله ستود نیست. و اما از آن چه که در آن خوش نمی آید عکس های پیش از حد ستاره های علمی خارجی به خصوص هند یست. واقعا که مساجد خود کش و بیگانه پرست استیم. در حقیقت ناخود آگاه برای دیگران و به نفع دیگران تبلیغ میکنیم. صفحه نوجوانان باید دوباره احیا شود.

صفحه ((گفتار سوخته)) همیشه مورد علاقه من بوده است آرزو میبرم در یکی از شماره های بعدی با وجیه و فرید رستگار مصاحبه صورت بگیرد.

**الفشین :** صفحه گفتار سوخته یکی از صفحاتی است که او لتر

از همه آنرا میخوانم. موضوعات سیاسی در این یکا نه مجله ذوقی چاپ نشود. امید وارم با ظفر شامس مصاحبه بی انجام داده شود. **و یحیاه ته !**

در مجله موضوعات معمولی مانی زیاد گردد. در کنار همه مضامین مجله به صفحه ((گفتار سوخته)) علاقمندی دارم زیرا برای جوانان واقعا آموزنده است. قیمت مجله زیاد بلند است و تیراژ آن کم. و توان اقتصادی ما هم نا چیز لذا اگر در قسمت اشتراک آن به دانش آموزان تخفیف قابل شونخوا رسند میشویم.

**نوشین :** سباوون راهیستون به منزله مکتبی برای خواننده ها و قلم به دست ها خواهد بود.

درین مجله صفحه دختران و پسران بیشتر طرف علاقه من است. همچنان صفحه (فال) را زیاد دوست دارم که فقط دل را خوش میسازد. پیشنهاد میکنم تا در یکی از شماره ها با وجیه و فرید رستگار مصاحبه صورت بگیرد.

# مشکلات ما را بشیر کبیر

محمد مصطفی قرمکوردیان

چندی قبل تصمیم اتخاذ کردید تا سالون های وید یو فلم مسدود گردد که کار نهایت به جا و موافق روحیه و خواست اخلاق اجتماعی بود. زیرا درین سالون ها فلم های غیر اخلاقی و منحرف کننده نمایش داده میشد. ولی اکنون به عوض آن فلم ها ویدیو گیم گذاشته شده است که مصروفیت این بازی ها از یک سو به صحت و روان اطفال صدمه میزند. و از سوی برخی اطفال پول پرداخت آنرا از راه های غیر معقول به دست می آورد.

## قصص اقران

بخیه از صفحه (۵۲)

# پامپمیای مرگبار

صاعقه بی آنقوم را بکفر ظلمشان فرا گرفت. تادو خانه های شان به خیم بی جان مبدل شدند و آنه قصه های شامخ اموال فراوان و باغهای خرم و بهنادر خانها که از سنگ تراشیده بودند ایشان را از غناب الهی باز نداشت. صنایع چون بیکرهای بیجان و خانه های بی صاحب قوم را بدید باناطری غمگین و روحی افسرده از آنجا رخ بر تافت و رو بشهر و دیار مساکت و خاموش قوم کرد و گفت : ((ای قوم من با تکرار و تاکید پیغام پروردگار را بشما ابلاغ کردم و شرط نصیحت را بجای آوردم، ولی شما ناصحان را دوست نمیدارید))

موسسات صحی کشور های افریقا بی دروغ ضعیف بسیار بدی قرار گرفته اند، زیرا مبارزه و سیخ علیه مرگ آید سباحت گردیده است که تداوی یک تعداد امراض دیگر تقریباً فرا موش گردد

با آنقدر به آنها توجه نشود، در بسیاری بیمارستانها بیماران مبتلا به ایدس به حد اعظمی خویش رسیده است، و مقامات بیمارستانها و امکانات بستر نمودن مرگ های دیگر را ندارند. بیشتر از دوی پسر سه بیساران داخل بسترهای مرگبار (ایدس) تشکیل میدهند. اضافه نمودن بسترها در اطفاقی بسیار ستانها نیز به حل مسئله کمک نه نموده است. مرگهای مبتلا به (ایویا) و غیره در اکثران اجباراً به شفاخانه ها نمیبرند و اگر وجود داشته باشد مجبور هستند تا آنها را رخصت نمایند.

# سپاوون کودکان

## عروسکی بهار

۱- دختر ک قشنگی که اسمش بهار بود ، با یک کوروش صحرائی دوست شده بود . یک روز کوروش نامزدش صحرائی نیز خواست با دخترک دوست شود . چون او را انسان زیاد صمیمی یافته بود .

۲- کوروش صحرائی روزی از بهار خواست تا برای داماد اولاد بخواند . بهار پند پرقت و دو آهنگ مقبول خواند .



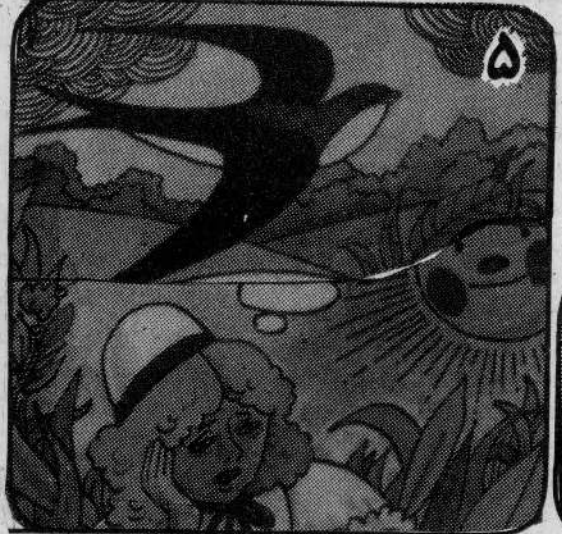
۳- عروسی شام همان روز بود . کوروش و فایده نلباس بودند ، کوروش صحرائی به بهار رو نموده گفت .



۴- برو و کسی هوا خوری کن تا دو مظل کاملاً سرد بود . آهنگهای مقبولی بود بخوانی . کوروش گفت که نزد یکی های شام حتماً بروی .

۵- بهار از کوروش صحرائی خواست تا پرستوی قشنگی را که در سوراخ خانه اش در زیر زمین قید کرده بود به اختیارش بگذازد تا بر او سوار شود . در باغ بهار سستو به بهار و عده داده بود که نزد یکی های شام بر گشته او را به مظل میرساند اما چرا نیا شد...؟

۶- چشم بهار از نظار آفتاب در حال غروب بود دور نه شد . اما پرستوی نامد که نیا شد . درین آفتاب سرور کله یک مسخره کک آن جا پیدا شد .



بروند

۱۳- را تماشا داشت و حیران بود که بهار چرا برنگشت؟

۱۴- صبح شد پرستو پر زنان بر زمین نشست و به بهار گفت :

بهار قشنگ بر پشتم بنشین ، تو زنده کیم را نجات دادی من در چنگال موش صحرائی



۷- آفتاب در حال پنهان شدن عقب کو بود و ساعتی بعد مظل عروسی آغاز میشد . بهار با نا را حتی گفت :

چی تصادف بدی وعده خلا فی چقد ربه است پرستو باید وعده غلط نیکورد مسخره کک با خسود فکر کرد و گفت :

با پد این دخترک را کک کنم . او نیا پد سرگر دانو بی سر نوست با شد . او ، یک فکر خوب...!!!



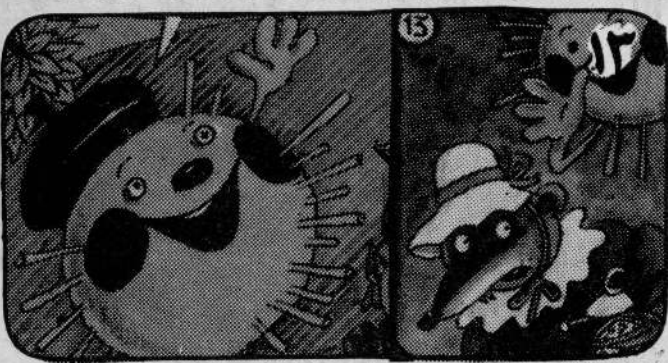
۹- احدین آفتاب مسخره کک گفت: دختر جان عجله کن .

۱۰- شام فرا رسیده بود آفتاب هنوز در آسمان میتابید یعنی چی؟؟

۱۱- احداداد گفت : اما بهمه حال تا یکی دو ساعت دیگر با پد آفتاب غروب کند و مظل شروع نشود .

۱۲- ساعه من خراب شده است ، یا از پشت بزمین امروز آفتاب دلش نیست غروب کند .

۱۳- احداداد بیصبرانه بیرون



قرار داشتیم ، تو باعث شدی که آزاد شوم . اکنون نجای میبرمت که آن جا بهار است و طبیعت زیبا به آدم جان تازه می بخشد .

مسخره کک درین میان صدازد ، (خوش زنده گسی کن بهار خوب !!)

سخو شبخت با شی مسخره کک دلسوز .

۱۵- احد سر زمینی که همیشه آن جا بهار است با شوزا دمی که در خوبی و مهر با نی و حمد ردی یگانه جوان در آن سر زمین شناخته شده بود عروسی کرد .

واقعا قصه ما با پایان خوب شایندی داشت ... مگر نه؟؟



# مزاحم

چی غایشه که نکشیدم .  
 آخرام میفامی که مادر مرده  
 چی گده ده دلم گفتم که مه ده  
 چی غم استم وای ده چی غم  
 زن با صو شیوه گپ خوده  
 ادامه داد . آخرام ، هله که  
 امشو نوکریستم ، هله که  
 اضافه کاری دارم مجم که فلان  
 جای میرم ، مجم بیستان جای  
 میرم ، زن کدو حالی دوتا استون  
 داره ومه خیرام نغلم .  
 با ای گیش تکان خوردم به  
 خود آدمم و طرفش سیل کدم ،  
 ناگاه خندیدم گرفت و گفتم :  
 و آخرم به خاطر اضافه کاری  
 شوهرت خودت اضافه بیست  
 شدی . دینم به جای خنده  
 گریان کده ، آاا ، او او او .... )  
 چون دل بسیار نازک دارم صی  
 که میبینم کسی گریه می کنه  
 مه هم به یاد غمهای خودمیشم  
 و شروع به گریه میکنم کا ملا  
 مثل دیگرها همیگه دیدند کسی  
 گریه می کنه نسبت به نفر اول  
 نفر دوم با حنجره زیبا نغمه  
 گریان سر میته ، گریه به  
 یکدفعه گفتم که سات  
 ندارم - اگه میخایی وخته  
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان  
 کو! گفت وی جقه بیحوصله  
 هستی مثل شوهرم ... ویش  
 میفامی ، او مادر مرده هم  
 همیطو بیحوصله بود . صبح  
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره  
 ره کتی نان خورده ... ویش

از برای خدا نیدانم که  
 چگونه کنم - همی هرکس که  
 مره میبینه به زور خوده  
 همصحبتم میسازه شاید گپ  
 خواهر خوانده هاجراس با شه  
 که میگویند ( قواریت آجزک  
 مالوم میشه ) او روز ده غم  
 امتحان که کلگی چقدر نقل  
 کدن وامامه نتانیستم از او  
 مستفید شوم سوار سرویس  
 شد م که ده پالویم یک زن  
 شیشته اول ساته پرسان کده  
 گفتم ندارم گفت چرا نداری .  
 به بی حوصله گی گفتم - وی  
 ندارم دیگه . گفت : از اول  
 نداشتی ، گفتم ، نی !  
 از اول داشتم - گفت : خی  
 حالی چرا نداری ؟  
 گفتم : ساتم ایستاده شه  
 مام دیگه ده دستم نکم - گفت :  
 یانی که ده دستت میکدی .  
 گفتم : نی - خی ده پایم  
 میکنم .  
 خاله جان ! بانیا .  
 یکدفعه گفتم که سات  
 ندارم - اگه میخایی وخته  
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان  
 کو! گفت وی جقه بیحوصله  
 هستی مثل شوهرم ... ویش  
 میفامی ، او مادر مرده هم  
 همیطو بیحوصله بود . صبح  
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره  
 ره کتی نان خورده ... ویش



# تأثیر نگاه حافظ جوانی

در مجلس صحبت از تأثیر نگاه بود .  
 یکی از حاضرین گفت :  
 من شخصی رامی شنا سم  
 که روزی در یکی از جنگل های  
 افریقا با شیری روبه رو شد  
 و همینکه چشمش رابه چشم  
 شیر دوخت ، شیر پیشروی  
 پای او زانو زد .  
 همه گفتند : آقا عجیب است  
 باید چنین شخص را دید که  
 حالا کجاست ؟  
 او جواب داد :  
 داخل شکم شیر !

# نکته های نیشدار

مرگ مامور - تمدید معیار معاشات  
 کمک برای مامورین بی بضاعت - تنقیح عمومی در تشکیل دولتی  
 شفاخانه - محل مناسب فراهم آوری سهولت برای عاجل مردن!  
 اشخاص لا فوک - شمارو الهای کشور های عقب مانده .  
 پلان های شاورالی کابل - کوزه جدید اب سسرد ؟!  
 عاید بی جنجال - ماموریت در گمرک ؟  
 عدالت - چشم پوشی در برابر مواد قانونی .  
 تجارت بی معمول - ماموریت در مغازه های پرچون فروش .  
 وظیفه در اطلبانه - هیأت خرید آری در موسسات دولتی .  
 شخص حاصل یافته - آنکه بوتل را ( بوتل ) بنویسد .  
 مامورین انان آستریلی که تازه قلعلم نموده اند کجا  
 رفتار رسمی - استراحتگاه های نیمروزه .  
 تلویزیون - نالیبت خواب آور .  
 سرویس های ملی بر - موجودات نا پیدا .

# تفسیر

دولافوک باهم صحبت  
 میکردند .  
 اولی - من آنقدر زبان  
 انگلیسی را میدانم که هیچکس  
 نیداند .  
 دومی - پس بگو که گوسفند  
 رابه انگلیسی چی میگویند ؟  
 اولی - گوسفند را خسو  
 نیدانم بزرا خسویک چیزکی  
 میگویند .  
 ارسالی حکمت الله ناظمی  
 کارمند شاورالی کابل .

# میان توره اطلابی

- گاهی یک چیز معادل همه  
 چیز می شود .  
 - خولی از بزرگان در خانه  
 کوچک می شوند .  
 - چشم عقل عینک نمیزند .  
 - بعضیها از تبار تیزند .  
 - ناز جو پای نیاز است .  
 - خیلی ها بالباس حرف  
 میزنند .  
 - فرور ریاست ه سقوط  
 دیانت است .  
 - شریک حد اقل یک سر  
 دارد .  
 - سهل ه اتفاق قطره  
 هاست .  
 - دلبری کار خولههاست  
 دلدارها اندکند .  
 - بعضی از گریه هارو -  
 کش خنده کرده اند .

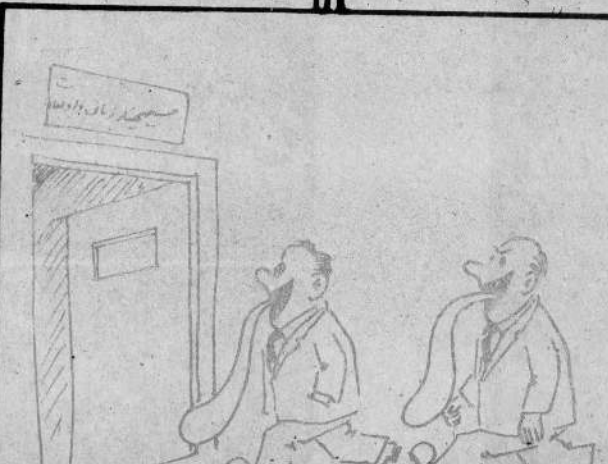
# لطفاً دفعتم

تخلید  
 شیر آغا  
 مرد زلف خند



چند مصنفی  
 گرفتند تا روزی معلم خود را  
 عصبانی بسازند یکی از آن ها  
 بدون مقدمه گفت :  
 معلم صاحب ! این راست  
 است که پدر شما جوپان  
 خوکهای وحشی بود ؟  
 معلم بدون مطلق گفت :  
 بلی ! کاملاً صحیح گفتید .  
 متأسف هستم که فعلاً این  
 وظیفه را از اوبه ارت برده ام  
 و همین اکنون مشغول این کار  
 هستم .  
 ارسالی ذکیه کوهستانی  
 در مکتب

کودک : پدر جان میخواهم  
 معامله پر منفعتی برای شما  
 انجام بدم !  
 پدر : چطور ؟  
 کودک : میدانید که در  
 سینمای نزدیک خانه ما فلسی  
 رانشان میدهند که صدملیون  
 فرانک خرج فلبرداری آن شده  
 است !  
 پدر : و بعد چی ؟  
 کودک : و بعد اینکه شما دو  
 فرانک به من بدهید من میروم  
 آن را تماشا میکنم و بعد میایم  
 و داستانی را که صد ملیون  
 افراک ارزش دارد برای شما  
 حکایت میکنم .  
 ارسالی فریبه ورسته



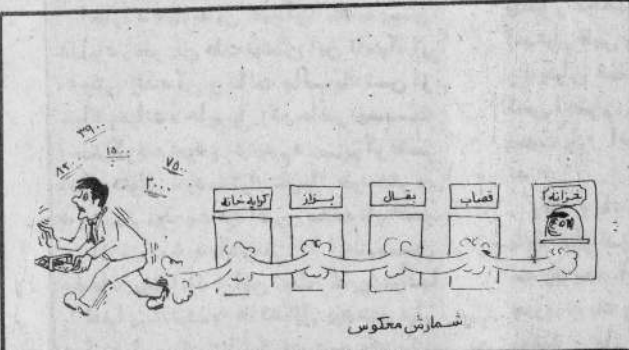
چون خوکهای وحشی

در مکتب

# بايسکل



الوتکه ، هم موتر دی با یسکل  
 دی مرغه، خو بی وزر دی با یسکل  
 انسان نه دی ، خوبه دوه یسوروان دی  
 نه هم جرگ دی نه کچر دی با یسکل  
 د کویون مواد به منده پوی تر کوره  
 د مامور به کورگی خردی با یسکل  
 نه وابنه خوری ، نه کولم لری نه گیده  
 وچ نری به تن دنگر دی با یسکل  
 پروا گیر د تیلو تانک ا وگین نه دی  
 بی له تیلو زورور دی با یسکل  
 آشپز باشی



# کرتی پرتی دینجاری مایه



هونبیار خوب ورکړې :  
 - ددی له پاره دی جسی د شرم او خجالت په وخت کسې وگړول شي .  
 پوښتونکی چی له خپلو پوښتنو او دهونبیار له خوا پوښت شرمید لی او خجالت شوی و، ورویی خپل خپت ته نو کحی را تیری کړی او هغه یی وگړاوه له دی کار سره هونبیار به خندا شو او پوښتونکی ته یی وویل :  
 - له پوښتنه هیخ کله مه شرمیره . اوکه کله دی خپت خازښت کاوه، نوهغه وخت یی گروهه چی په خه شی نه پوهیدلی .  
 له یو ((هونبیار)) نه یسی تپوس وکړ چی :  
 - دا غوږونه دخه له پاره به ککره پوزی راشنه شپدی ؟  
 هغه بی له خنده ورته وویل :  
 - ددی له پاره چی خو لی به سترگو راکښته نه شی .  
 بیایی ورخنی وپوښتل :  
 - پوزه دخه له پاره ده ؟  
 هونبیار ورته وویل :  
 - ددی له پاره ده چی عینکی وریانندی تینگی شی .  
 بییا پوښتونکی ورخنی دخپت په باب وپوښتل :  
 - نوداخپت دخه له پاره ده ؟

# دبریتو ویستان



اختر گل چی تنخواه واخیستل نویه منده دمنپوی به لور وخو غید . لومړی د قصاب هتی ته ودرید :  
 - کیلو په خوه ؟  
 - ۱۲۰۰ افغانی !  
 - دخدای دپاره ! ترخنا مه نلری ؟  
 - لرو ، هغه ده چوکا ت شوی اوبه دروازه خوړند .  
 - ده .  
 - (د... غوښی کیلو . ۱۲۰۰ افغانی)

او وروړه ! په یوه کیلوکی (۵۰۰) افغانی گټه کوی ، اخر دلته ښاروا لی شته که په ؟  
 - شته خو ویده ده .  
 - نه راو یشیږی ؟  
 - نه بابا ! که دی باور نه راشی ، وگوره زه یی دبریتو د ویستانو یو و یشته شکوم .  
 ترنگ ...  
 دردی هغه لا ویده دی ، نه راو یشیږی .  
 - هو واله نه راو یشیږی .  
 اوبه اسیر تی غرد خان سره وویل نه . زحمه دغو ښی په خای پتا تی اخلم . اودپتا تود خرخو لو هتی پلور روان شو ، هلته یی همدا پیښه ولیده ، پتا تی پلور نکي همد ښار وا لی دبریتو یو و یشته وشکوه ، هغه و یشنه شو ، همدا سی لوییا ، نخود ، پیاز ، صابون ... هر یوه یو ، یو و یشته تری وشکاو ، خو ښاروا لی و یشنه نه شوه .  
 خالی کڅوړه لالمانده دخوا هاخوا گرځیده چی سترگی یی به میوه ولگید ی د هغه نه ((موزون قسم)) تیر شو د بزازی دواکان ته ودرید بزازه یو تار و یشته په خای دو .  
 و یشته ن دښاروا لی دبریتونه و شکول ، خو هغه په درنده خوب ویده وه .  
 اختر گل دبیر یدو لو دپاره کوم شی و نه موند خو چی سترگی یی به تر کار ی ولگید ی لرخو شا له شواو گامو نه یی لرتند کړل خو د ترخونو په اوږدو اوڅپرو- اترو په ترخ کی دترکاری پلورنکی دښاروا لی بریتو نه لاس کړ تر خو اختر گل ته و ښی چی ښاروا لی ویده ده ، خو ښاروا لی سردا پورته کړ او اختر گل ته یی په غوسه وویل :  
 چی زور دی نه رسیږی مه یی اخله ، هغه خپله لیاوړه ترما ښا مه به زما قبولید بریتو ویستان و شکوی .

# دمریخ دکری مطبوعاتوته یوه کتنه

دغه اروا پوه دخپنی مایه په یوه بڼه برخه کی لیکي چی :  
 ((... انسانان په مجموع کی - په دوه ډلو ویشلای شو . لومړی ډله چی دوی خپله خوری ، خوکاز دبل کوی او دوحه ډله چی کز خپل کوی . خو دوی دبل خوری . همدا اوس داسی نښی نښانی شته چی دلومړی ډلی نسل دخنگی برنخ دوز کیدو په حال کی دی . خو دوحه ډله ورځ له ورځی دبیر پری . که چیرته دمریخ د اوسیدونکو راشه درشه له دوی سره ډیره شوه ، نوی له شکه به ددوی دغه حرص زموږ کړی ته هم سرایت زاو کړی .))  
 داو زموږ ددی گڼی د مریخ دکری مطبوعاتو ته دیوی کتنی خپرونه ، تربلی گڼی پوری مود لوی خدای (ج) له دربار خخه خوښ او خوشاله غواړو .

محبت او مینی خخه اخیستل شوی دی ، خوبه دوی کی دغه صفتونه پر لږ لیدل کیږی . که څه هم عقل او شعور دواړه لری ، خو وخت ناوخت احساسات ، تشدد او وحشت د دوی په عقل غلبه مومی او د ډیسی یوی ډی خبر برسر یو د بل وینی تیوی .))

گرانو لوستونکو به ضرور درادیو او تلویزیسون له لاری دهیواد او نری مطبوعاتو ته دکتنی عنوانونه اوږدلی وی . خو دادی دینجاره هتی له همدی گڼی وروسته دمریخ دکری مطبوعاتو ته دیوی کتنی کلیشه دخپلو مینه والو دمالوماتو له پاره رایاسی .  
 موږ لومړی مطلب چی دمریخ دکری په یوه علمی مجله کی په مریخی ژبه خپور شوی دی دمحترم آشپز باشی صیب په مرسته ژباړلی اوستاسی درانه خدمت ته یی وړاندی کوو .  
 دخواشینی خای دی چی د محلی نوم آشپز باشی صیب ونه شو لوستلای ، ځکه چی دخمکی په اتومو سفیر کی د کاربن دای ایکساید ، دبیرینت او دجایبیریل دککرتیا له کبله دمجلنی پشتی تکه توره اوینتی ده . خودغه انتخاب شوی مطلب په پاره پوزی دی . یوتن مریخی ارواپوه ((زوان شناس)) په خپله مقاله کی دخمکی برنخ

# قصه خانه خودما

# آخرد

به مجله دو ست داستانی و زیبای سپاهین! اجازه دهید بدین هیچگونه مقدمه بی شمار در جریان علت نوشتن این نامه بگذارم. وقتی زنده گی و حالت جالب یک تن از خواهرخوانده هایم را (که حاضر نیست اسمش گرفته شود) شنیدم، تصمیم گرفتم. آنرا به عنوان درد مشترک تقریباً هر دختری در همین موقعیت به آدرس صفحه تازه قصه- می از خانه خود مابفرستم. تا از طریق صفحات پرخواننده این مجله که بیشتر آنها را اعضای خانواده ها تشکیل میدهند به بار دیگر به این نکته تاس گرفته شود که چگونه بعضی از ناملایمات معمولی میان خانوادگی از سطح کدورتها و ماجراها بالا تر میرود. البته هیچ خانواده ای بدون جنجال های معین نیست. شاید بتوان گفت که هرکس به جای خود مجبور و هرکس به نوبه خود برحق است. اما نمیتوان همیشه چنین چیزی را درست نامید.

و اینک فرهاد مشترک من و خواهرخوانده هایم که شاید مشکل صدها هم سرنوشت دیگر ما باشد که دیگر نمیتواند خفه اش کرد:

وضع من در خانه نه تنها خوب نیست بلکه روز به روز خراب شده میرود. نمودارم آخر چطور خواهد شد؟ من به پدر و مادرم احترام قلبی و ظاهری زیاد قایل هستم و دیگران همه را دوست دارم. اما نه کسی احترام را درک میکند و نه دوستی و محبت را. اصلاً هیچکس قدر خود را نمیداند.

پدر و مادرم اکثر عادت کرده اند که باید جگر خون و شکن باشند و هر دو روز سه روز بعد اگر هیچ اتفاقی هم نخفت یک چیزی نه یک چیزی را بهانه گرفته عصبانیت میکنند و تمام اعضای خانه را ناراحت میسازند. مثلاً پدرم مثل اینکه بیست و چهار ساعت بالایام مشکوک باشد میهرسد: او - دختر (ای چس؟ چرا کتابهای درسی خود را نمیخوانی؟ تا که مینویسی کتابهای خود را و جیبی پلاستیک پوشیده دستت است. و خود را بر ناحق بازی مینویسی. به خیالم که از همی مجله خواندن و فاول خواندن تیر - نمستی؟ چرا ده غم امتحان و فاکولت نمستی؟ مکتبه خود خوب ده به شدنی غم گدی (-) نتیجه همی که به فاکولت طبع نه رفتی. خوش هم آستی...

بعدون اینکه حد اقل حرف مرا گوش کند دشنامهای آبدار نارام میکند و وقتی به کلی راحت شد و با ناآرامی من اعصاب خود را آرام ساخت همان جمله همیشه گوش را از سرمیکرد: آخر به خود دشمنت نیستی. به خیرت گپ میزنم. وقتی که بخبر خودتان صاحب اولاد و بنیاد شدن باز میفامین که زنده گی چی غمهای داره؟

مادر هم به همین ترتیب پیش هر کس، خوش و بیگانه همیشه شکایت میکند و میگردد: "دخترای ای زمانه از کار نیستن چشم مان پاره اس. بری هر گپ یک دلیل مینترا - هن و کتشان یکی - دو گفته نیستی..."

به مادرم میگم که اصلاً گپ مابین خانه باید ده خود خانه باشه. همه هر جای هر چیز گفتن خوب نیست. هر چی اس بین خود - ماس و او با قهر زیاد تر جواب میداد - هدی: "زیاد زبان نکو و مره عقل زیاد نشی. تو از به پیدا شدی، به از تسو پیدا نشدیم..."

مجبور باید حرف هایم را پیش خودم نگه دارم چون بر سر همینش ها و خواهر خوانده هایم زیاد اعتبار نیست. به گفته خوش هم آستی...

# چطور خواهد شد؟

قدیس ها وقتی میرای کسی مخالف مسوی میدانی که چه در از راز هایت با خبر است. به مجرد پیدا شدن اندکترین اختلافی طعنه میدهند. راستی هم که گفته اند: غم تقسیم نمیشه.

مشکل موثر و راه به همه معلوم است. ما اگر کسی از فاکولت نا وقت بهایم به خاطر برخورد های خشن برادرم که اصلاً حاضر نیست تم کله دلیل بشنود خوش غمک میفمود. او با وجود آنکه دو سال خوردتر از من است و سلی پارام میکند و بد و پیراه - میگردد و هر غم و غصه ای که از بیرون داشته باشد، آنرا در خانه آب میکند و به اصطلاح قهر دلش را بالای من بیخ مینهد. روی دیوارهای اتاقش عکس های دوستش را کلانی را چسبانده است که آدم از دیدن آنها خجالت میکند. اما اگر در بین کتابها و یادستکول من یک پوستکارت ساده را هم ببیند قیامت را بر سرم آورد. از کجا کدی؟ کی بریت داد؟ از کجا شد؟

نه که میرای کسی تار میدانی؟ به میگم که چرا یگان یگان وقت و سر طرف مسوی و خانه جارو زرب زیزه میکنی. شریاس

تو آبروی ما را میزانی. و به این ترتیب همه را به گرد خود جمع میکند. مادرم برای اینکه گپ های او را تایید و تصدیق کرده باشد داد میزند: دختر باید از همی صنفهای هشو هفت بالا - نخاسته. صد دقه پایسته گتم به گتم نکتد. اینالی بگو بهای و ای ستاره سوناره رام کو... شرم نیست. حیانس و فسور بخوره خوار خواندیم اینو که غرور - خواندیم او طوگت و شوله شد و پولسه شد و گپ معلوم نیست. خاک به سر آفتد خوار خوانده بازی و صنف بازی!

این همه سر صداها پرنامه مینولن و همیشه گی خانه باست و تا حدودی به آنها عادت کرده ام. اینکه حتی نیستی ضروریات درسی و زنده گی من بپوره نیست. به هر صورت، اینکه بهترین سلیسو، دستکول و پوت و جراب و امثال اینها را خرید و نمیتوانم و نه کسی به فکر من است هم به هر حال.

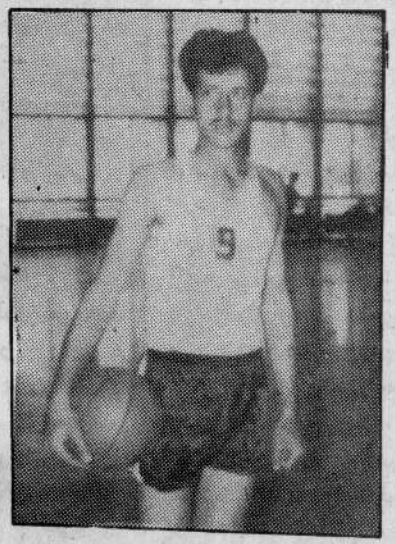
اما چیزی که مراد من حال بیفترسی آزاردهنده و آذیننده است. نسخه آخریست که برای من نوشته اند. هر چند هنوز صبحا

برایم چیزی نگفته اند، اما احساس میکنم آنها برای اصلاح ساختن من تجویزهایی شانرا گرفته اند. از قرار معلوم باید تحصیلاتم را ناتمام گذاشته و تا نزد همسر آنهام بکسی که من آنرا نمیشناسم و بسه انتخاب دیگران است.

به گفته مادرم از قدیم الايام در این خانه رواج نبوده که دختر بگوید میگم یا نیگم. چون این آبرو بیزی و شیکسی است. و من که در مقابل چیزی ترین - چه زها عکس العمل صحیح نشان داده نمیتوانم. این بار با کدام زبان و چگونگی به آنها بگویم که اینجا لحظه ها و ساعت ها به هالکه زنده گی مطرح است. زنده گی آینده من و سرنوشت من.

لحظه هایکی بی دیگر من آیند و میروند و من به نقطه نامعلوم فکر میکنم که به روی آن علامه سواله بزرگی نقش بسته است. باید بدین این سواله ناخود آگاه صدای خود را میفتم که از خودم میهر - سد: آخر چطور خواهد شد؟ راستی هم آینده من چطور خواهد شد؟

# دفاع و



بخه از صفحه ۶۱

خست باید به این امر ارزش قایل باشد که متضمن هر ورزشی در مسابقات اخلاق و حسن سلوک ورزشکار میباشد. زیرا در جریان مسابقات ورزشکار فوق العاده احساساتی میباشد و سعی مینماید تا خودش را موفق شود اما در بعضی علاقتی به پیروزی باید نفر طرف مقابل "حریف" را از نظر به دور نیندازد. مثلاً در ورزش باسکتبال که اساس آنرا تلتوک های چون شوت و دربیله ریپاند چمپ و اندام متناسب ورزشکار تشکیل میدهد. دارای جزیات و فاکت های بسیار حساس است که هراشتباه منجر به گرفتن "فول" از جانب دیگری می گردد که تکرار فول الی سه مرتبه

ورزشکار را از میدان مسابقه خارج مسازد. این نکته در ذات خود به کثرتی سالم ورزشی ورزشکاران در جریان مسابقه ارتباط میگردد. عیب الله اینقدر بوال در طول فعالیتها ی جوان ورزشی خود در بیشتر از سه صد مسابقه سهم گرفته است که در اکثر آن ها موفقیت های چشمگیری را نصیب گردیده است.

وی با خوشنودی از ریاست المپیک اسپن موضوع را ارزشمند دانست که قرار است در این اواخر بخاطر رشد و ارتقا باسکتبال و فرض فراگیری تفتیک ها و تکنیک های جدید این رشته کورس بین المللی باسکتبال تحت نظریکی از شخصان فرانسوی به رهبری - فدراسیون جهانی باسکتبال براه انداخته شود که این اقدام را کام مثبت در جهت رشد این بازی در کشور محسوب میکنم.

# تست

بته از صفحه ۷۷

(۶) شما آدمی رگه گو و صریح هستید. از اشخاص متظاهر و چاپلوس متفرد. و تا سرحد امکان از این قبیل افراد دوری مجویید. شما دوست دارید زبان و قلب اطرافیان تان یکی باشد یا به عبارت دیگر هرچه فکر میکنید بر زبان بیاورید زیرا چنین اشخاصی از شما انتظار نخواهند داشت که مهر خاموشی بر لب بزنید و عقاید تان را بیان نکنید. شما به هیچوجه بدتان نمیاید که از ناراحتیها و مشکلات دوستان خود مطلع شوید و آنها را راهنمایی کنید. البته بدون دخالت مستقیم. ضمناً ترجیح میدید که درخواست کمک نشاید. اطرافیان تان شما را آدم

صدیق و قابل اطمینان میدانند.

(۷) شما در بین دوستان و آشنایان تان از محبوبیت زیادی برخوردار هستید. شما خیلی خوب می دانید که باید دیگران چگونه رفتار کنید و آنها را به چه صورت شفقت خود سازید. به همین جهت نیز همه مایلند با شما رابطه دوستانه برقرار سازند. و از شما - جهت سایر خور دار شوند. شما از محاسن - زیاد ی بر خور دار هستید که خیلی زود مورد توجه و پسند دیگران قرار میگردد. بنا بر این حق دارید که در انتخاب دوستان خود کسی مشکل پسند باشید و کسانی را انتخاب کنید که با شما توافق بیشتری داشته باشند. و لسی در عین حال شما هیچ دلتان نمیخواهد که همیشه بر تراز اطرافیان تان باشید و نظرسات تان بدون چون و چرا مورد قبول آنان

قرار بگردد. و بلکه مایلید دوستان تان گاهی هم با نظریات تان مخالفت کنند و حریف خود شان را به کرسی بنشانند.

(۸) شما بسیار حساس و زود رنج هستید و به همین علت تا جایکه ممکن است از آدمهای چمور و پر حرارت فاصله میکنید.

شما آرامش را دوست دارید و فقط در میان اشخاص آرام و خود دار میتوانید صفات پسر - جسته و محاسن بسیار خود را ظاهر سازید. از دوستان تان انتظار دارید که آنها نیز مانند شما قابل اعتماد و ثابت قدم باشند. شما دلتان میخواهد که همیشه قبل از آشنا شدن با اشخاص جدید تا حدود زیادی از طریق فکر آنها مطلع باشید به همین سبب کمتر در جستجوی آشناینها تازه هستید و بیشتر در حد دوستان مورد علاقه خود میجوید.

# مباحثه



مرحله که اباقش یادش میامد، حقش بلند میشد تاوختی که گریه ما بسیار بلند شده بود يك دختر ميانه سالي که ده بالوی چوکی ما ايستاده بود از بالو فیل خود پرسان که: وی اینها چرا گریه میکنند؟ (شاید بالای شما هم گذشته باشه، وختی کسی علت گریه آدمه پرسان میکنه، گریه آدم دوبرابر میشه) صدای حقش زدن ماهم بلند شدزنی که ده چوکی پیشروی ماشیسته بود مالوم میشد که تمام کپهای ماره پوره نشنیده بود رویشه دوز داده به نفری که سوال کده بود گفت:

## بقیه از صفحه (۶۲)

بیچارا شوهرایشان به بهانه نوکری اضافه کاری خانه نیامد و دیگه زن گرفته که مسکینک ها خبر ندارند! گریانوک اولی اصلی که د...

# نفت باطلای سیاه

زخمپایش نمک پاشیده شده گریه اش به «های های» بدل شد و گریانوک دومی یا نا حق که مه بودم به خاطر ای دروغ شاخدار زن پیشروی گریه بلندتر شد اما ... خیر ببینه نگران که با صدا کس ن (سرك نانوائی کس تا نمیشه مره ازما تمذاری و گریه های ناحق خلاص کده. به تیزی از جایم پریشم و خود ده بایدان رسانم ده حالیکه سر ویس ایستاده بود یکبار دیگه به چوکی ماتم زده خود سیل کدم دیشم که مزاحم به جان يك بیچاره دیگه افتاده با همو زبان نرم و چرب خود چنان دختر که جادو کده که خدا نشان نته، مه هم خطاب به نفر سومی که تازه در چنگم مزاحم افتاده بود -گفتم: بامان خدا!! گریه خوش خوش بریتان میخایم!!

## بقیه از صفحه (۵۰)

بیشتر سرمایه خود را بجان باختیم. اکتشافات نفتی متوجه کردیم ریاست شرکت نفتی سنگا...

تماس پیدا کرده بود می دانست که نفت چه فایده های مسمی تواند برای بشر داشته باشد. این کارمند متقاعد بپر فقط به کمک يك معاون وارد میدان شد و آستین هارا بالا زد او و معاونش در عرض مدت کوتاهی توانستند يك موتورويك دستگاہ حفاری در مزرعه نزدیک (تیتاس ویل پنسلوانیا) برپا سازند پس از نصب این دو دستگاہ عملیات حفاری و اکتشافی آغاز گردید.

# رهبری

## بقیه از صفحه (۱۳)

دارند مگر آنها در چهار چوب يك سیستم مزخرف عمل میکنند. رسوائی که در ناسبتان گذشته توجه چندین سناتور را به خود جلب کرد مثال خوبی از سربراه کردن کارهای روز...

# درمکاتب...

## بقیه از صفحه (۵)

شده اند در مورد یکی از معلمین گفت: سیستم جدید ممکن است مفید باشد اما خیلی مطلق و بیجیده بود در فضای روانی که شاگردان ما قرار دارند، درک و فهم این سیستم خیلی مشکل بود، سالها کار بود تا معلمی برای تدريس سیستم جدید تربیت کنیم در حالی که برای شرایط کشور ما خیلی مساعد است تا از سیستم تجربی به شده تعلیمی موجود و کتب موجود استفا ده میگردیم، با سیستم قبلی ما اندر ما بود پدرو ما نیز اشنایی نداشتند و آنان می توانستند بخشی از مسوولیت را با معلم تقسیم کنند، یکی از معلمین که صنف چارم را تدريس می...

شدیم که يك تعدادی زیادی از شاگردان مکانها، حتی زبان ما در ی خویش را در دست نیاموخته اند درین مورد ترک نمودن مطالعه و جدی نگرفتن خانواده ها از کار آموزشی شاگردان نیز تأثیر بود این تجربه را با یاد به خاطر داشته است هر خانواده در قبال تربیت دروس و آموزش در دست فرزندان شان مسوولیت دارد خانواده ها باید که فرزندانشان بر علاوه این که درسی میخوانند و نان آور خانه شان نیز اند ناکزیر اندر دو پهلو مشکلات فرزندان شان را مد نظر بگیرند زیرا شرایط موجود مشکلات اجتماعی را در حدی افزایش بخشیده است که نمی شود هر چیز با چند توصیه و چند نصیحت حل و فصل گردد بسیار از صحبت های معلمانی که با خبر نگار ملاقات داشتمند شاغل تغییر سیستم تدريس و تعیین سرنوشت...

بنابر تصویب هیات مدیره آن به عهده (آدوین ال. دریک) محول گردید و این شخص که قبلا نیز از او یاد کردیم راسا وارد عمل شد و رهبری عملیات حفاری و اکتشافی نفت شرکت سنگا را در دست گرفت (آدوین ال. دریک) يك کارمند متقاعد استیشین ریل بود او بارها با سرخپوستان...

معلم برای سه سال موظف بود بهتر بود... را حله معلم بیولوژی صنرف یا زد ه: ((کتابی را که من تدريس می کنم در سطح طبقه بندی نشده است خیلی پراکنده است)) صنرفی آمر دیپلومنت صنرفیسنس: ((دیپلومنت های مکاتب با یاد معلم همگرا شده با شده)) ماری معلم تاریخ: ((شاید گردان ما در صنرف دهم مضمون تاریخ را که در صنرف نهم خوانده اند یاد دیگر می خوانند)) صنرفی معلم صنرف اول: ((در مکاتب مضمون رسم و حسن خطورود تو چه نیست)) حشمت معلم سبورت: ((در بسیاری از مکاتب مضمون سبورت يك مضمون تئوریت است)) احمد الل هم زبا ن خارجی: ((تدريس مضمون انگلیسی و زبان های دیگر تا در جی...

شاگردان را نسبت به امر آموزش سهل انگار بار می آورد، تشریح نکردن مضامین توسط معلمین نیز آنان مجبور می شوند به طور میخانیکی علوم را بیاموزند، وجه جنبه های تطبیقی و عملی آن کم توجه نماید، معلم موجودیت انطباط در دست در مکاتب امتیازا تخاصی برای بعضی شاگردان بنا بر مکتب بود نشان به مخالف نواده های مقامات اثرات منفی بر جا می نهید، ما در دنیا و ون بنا بر علاوه خانوادها با ارائه نظریات بیشتر از جانب معلمان خواننده ها ادامه خوا هم داد و از اداره مکتب عنصری بلخی که به خیر نگار ما اجازت ندادند تا از مکتب دیدن کند بدینوسیله گله خویش را ابراز می کنیم.

## بقیه از صفحه (۷۵)

اصطلاح سطح ملی تا بیل به آوردن تغییرات عبارت از یک حرکتی به طرف محدود کردن

# تواضع باز ...

چند سدی و تواضع فروتنی در نزد ویر -  
 هکار میباید . اما با تاء سفک عده بسی  
 از جو انان ما این ورزش را به مثابه وسیله  
 بی دفاص به شکل خشن آن مورد کار برد  
 قرار میدهند . بخاطر آنکه دانسته میشود  
 تا گوارهای ادا به نهایت نهایت التمسک  
 به پایست فدراسیونی را ایجاد و در چوکات  
 آن جوانان را به استفاده سالم از این  
 ورزش و هنر می نمایند .

# در خانه دوست

بقیه از صفحه (۹)

و شکوه های خود را صحرای به نرورسا -  
 نده بود . \* \* \*  
 ما نیز تا آخرین لحظاتی که بجمله راهی  
 مطبعمه مهند و چشم انتظار آن بودیم  
 تا خاطر امانت باشد بچن رادر باره -  
 مسافرتش به افغانستان از طریق نرورسا  
 ها و رسالات قلمی و یا غیر قلمی هندی  
 به دست ما آوریم تا حقیقت و یاد روغ بعضی  
 زبویه ها و اقوا هائی که در این مورد هم  
 اکنون نزدی تعدادی از مردم وجود دارد  
 روشن گردد .

# مینی ژوب

بقیه از صفحه ۱۵

هدف (نهائی) خود برسند همه میخواستند  
 که مثابه (تی نی کی) باشند (تی نی کی) د  
 شیزه نیز انگلیسی کوشنل مانکن داشت با داشتن  
 اندام مناسب به مثابه سهول مینی ژوب در آن زمان  
 شناخته می شد . میری کوانت در آغاز سالهای ۶۰-تی  
 نی کی را یافت و وی اظهار نمود که بر وی من صرف  
 همچو مانکی ضرور بود که بعد از تلاش زیاد او یافتیم  
 روایت دم : مادر لایها به واتیکان شکایت نمودند  
 یکی از بزرگترین اشتباهات بشر در این است  
 که آنها معتقدند که گویا پیدا می شود هادرتیج -  
 تلاش و با هم اختراعات مودل سازهاست . هیچگاه  
 همچو مصلی واقعیت نداشته است . هر مودل (سر اسری)  
 مهارت از ایجاد گری زمان بوده و رشد پیدا جنبه  
 اجتماعی دارد .  
 هیچکس نتوانسته است که بر نسیم های پیدایش  
 آنها را توضیح نماید .

خلاصه باید گفت که سرگردشت دامن های مینی ژوب  
 انگلیسی هیچ گونه رابطه ای درین مورد ندارد .  
 بپاد دارند که چگونگی بعد از ختم جنگ دوم جهانی  
 مینی ژوب بیشتر مینی گردید و در نتیجه دوم سالهای  
 ۶۰ بالاخره از (مینک) زانو بالا رفت . دامن های  
 مینی به بیق دوران مبدل گشت . این دامن ها یکبار  
 دیگر استقلال زبان را در فریب نشان داد . مینی ژوب  
 حتی در زنده گی بعدی کشورها ریشه دوانید در  
 بسیاری از ارمانهای اروپایی جویسحت های در رابطه  
 (منع) مینی ژوب در صورت گرفت از همان آغاز تولد خود  
 مینی بیوز مندا نه کام میگذاشت در صحنه سیاسی  
 نیز به بیوزنی های دست یافت زیرا قشر جوان اروپا

چینی را به مثابه سهول آزادی های خود تلقی میکردند  
 از جمله درد سرد های مینی ژوب یکی را شکایت مادران  
 و مادر کلانهای انجده و دشیزه های که با های خوبتر  
 در جاده ها به معنای مینی گذشتند به مرکز مینی  
 کاتولیک ها (واتیکان) و سازمان ملل متحد تشکیل  
 مهاد کلیسا های کاتولیکی دیوید جدید (دموت -  
 به جنجال بزنگ) رامیدیدند و تقاضا نمودند که  
 در مین مینی ژوب حتماً یک چیزی را باید پوشید  
 (پیداایش) راپ های مکمل فرانسوی ارتباط مستقیم  
 با این تقاضای پدران روحانی دارد .  
 آرام آرام بعضی عادت نمودند . راهپیمایی ر  
 مرفقانه مینی ژوب آغاز در سالهای هفتاد خاتمه یافت  
 نعل جدید به موز مینی ژوب لباس های دراز (کشال)  
 که به ماکسی (شهرت پیدا نمود انتخاب نمود مینی ارا  
 م آرام داشت از یاد ها فراموشی گردید . بالاخره در  
 اواخر دهه هشتاد آغاز دهه هشتاد و آغاز دهه  
 نود جوانان یکبار دیگر یاد مینی ژوب شدند مینی  
 ژوب مل ۹۱ اگر چه تفاوتش با آن مینی سالهای  
 ۶۰ دارد . اما بهر صورت نمیتوانیم درباره آغاز  
 پیداایش آن فراموشی کنیم زیرا در سرهای راکه  
 مینی در آن زمان موجود می آورد قابل تذکر و جالب  
 میباشد .

دست اندر کاران موداروا امروز از همه بیشتر در  
 باره لباس مینی ژوب بیشتر فکری کنند و بی دلیل  
 نیست که لباس مینی اکتره در کلکسیون لباس های  
 سال ۹۱ به مشاهده می رسد . و بدین شک مینی  
 ژوب امسال سرودها و در در سرهای طلای ۶۰ را  
 خواهید داشت اما به هر حال مینی ژوب مینی  
 ژوب است . . . .

# تشتت او ...

پاتی ۲۷ م

دینتواد بیاتوبه برخه کی هم . دغه  
 تائیرات لیدلای شو . مونتر اوتاسو پوهنی و  
 چی پینتواد بیات نین هغسی زبوی او هنری  
 فنانلری دینتواد بیاتوبیاد پینتواد فرهنگیا نو  
 دیاره . یوآخی سر به چینه فارسی  
 اد بیات دهر اوطبیمی ده چی دافارسی  
 اد بیات دهر لوری نه چی وی به پینتواد  
 اد بیاتوبانندی خیل تائیرات گزاروی چی  
 د نغد به بلبکی هم دغه خبره صدق کوی .  
 - تاسو مخکی وویل چی دینتواد بیاتواد  
 د نغد به برخه کی خینی کارونه سرته ورسیدل  
 اپابه مشخصه توکه ویلای شی چی . کوم  
 کارارد چاله خوا ؟  
 به دغه برخه کی باید وایم چی کومه شخص

منظم اوسپستتاتیک اثر نلرو . فقط  
 دی مود کی یولی مقالی دیاملری در دی  
 مثلا . داستاد تر ی مینی مقالی چی  
 پخوانر شوی دی . یاد سعدالد چی  
 پشون چی دمحاصر شمر بانندی بی - یه  
 رساله لیکل وه اورد هغوی نه وروست  
 داستاد روهی کارونه دیوید باملری در دی  
 چی د هغوی د (ادبی خیری) اش  
 یوه بنه نمونه ده برسیره پرهغه داستاد  
 روحی نقدونه مقالی به شکل تخمینشرو  
 کی خنباره کیزی .

ترکومه عا به بیوری چی مونتر اوتاسو  
 شاهد یو . زونیز فرهنگی محیط به یوه  
 تشتت کی گوردی . دلته لولی جورول صف  
 ارای بیول ته به نفرت سره کهل . اد بی  
 مسئولیتته خبری اوقضارت کول . یوه و ل  
 عادت کرخیدل دی تاسو دافغانستان  
 د لیکوال دایمن دیو سول بصفه  
 ویلای شی چی ولی ؟

دیوه بنکاره خبره ده چی دغه حالت  
 زونیز دتولنی برکامل محیط بانندی حاکم  
 دی . یعنی داچی دغه تشتت او بیولالی  
 زونیز دتولنی گرده محیطونه ترخیل شوم  
 سوری لانندی نیولی دی . اود سیاست  
 مرصه خو هنج دیاده ونی در نه دی . نر  
 دلته هره رخ به لری کویوا و سلکونواتمانان  
 نقل کیزی اودغه عمل به خبله دتولنی به  
 سایدکولویز بانندی جوونه افغیزی لری . الب  
 داد جنگ لوج او برهند تائیرات دی چی  
 زونیز تولنه ورسره لاسرا و گریوان ده .  
 - دمخکی خبری به نظر کی نیولو سره  
 دینتواد بیاتونغد اونه کلیت کی زونیز داد بی  
 نقد . لاره کوی خواته می ؟

زما به نظر دغد لیکولایاره یوه علمی اوفرهنگی  
 سویه لازمه ده . مونتر باید کوشین وکر وچن  
 زونیز به فرهنگیانکی دغه سویه ایجاد شی  
 یعنی هم د نغد اویدلو سویه اوهم د نغد  
 د لیکلو سویه له بد ه مرفه لینی چی د نغد به  
 برخه کی راعی . لکه دشخصیتونو شیکا وی  
 اهاتت . تحقیر اوداسی نوری نامورده خبری  
 باید وویاو . چه دایاد داشتونه . نقد نه  
 دی . بلکه د نغد ضد یو عمل دی . اوخینی  
 وخت هم به وولیکوکی داسی میالغی  
 اوغراق اسیر خبری یوچا - بل چاته ک نسبت  
 ورتول کیزی چی هنج سلم عقل وریانندی  
 باورنشی کولای مایه یوه محفل کی واریده چی  
 به پینتواد بیاتوکی دتولستی اود چنگیمل  
 ایتماترف به سویه ک آثار موجود وی . ترکومه  
 لهایه بیوری چی زه دینتواد بیاتوسره بیژنده  
 لرم . داخبره مطلق دملی و نه ده . لکه  
 چی زونیز دینتواد داستانی اد بیات د پسر  
 جوان دی . لاتراومه به دغه باب کی  
 خروگامونه اوجت شوی دی .

اوکه زونیز لیکوالان دغی خبری ته پیام  
 وروانه روی اونه خیلو لیکواتاروکی لسه  
 بصیوت نه کاروانخلی . نوریه نابینایی کی  
 ته کوم شی ویتراونه کوم نحای ته رسین و لکه  
 رحمان بابا چی وای  
 به دکان دنا بیاتواد جوهریانو  
 خرهمره لعل وگوهر . در وایر هیون دی

شرایط اعضای کانگرس بود. هدف رئیس جمهور نداشتن دست آوردن دل هواخواهانش بود. حدود تهیه آمیز برای تفکر تازه در سال ۱۹۹۰ مالکیت واقعی کانگرس توسط گروههای دیگر است.

خوشبختانه هنگامیکه ایشیا فقط ترسناک و بدقیافه معلوم میشوند سیستم امر یکایسی میتواند زلزله های سیاسی را از پائین ایجاد کنند و یا اینکه برخلاف کاندید های پیش یورش ببرد.

مگر برعکس چنین است که آیا در سالهای نود ما اینقدر خوشبخت خواهیم بود؟

سایه

بقیه از صفحه ۲۹ بود و بخصوص به بعد از مرگ پدرم او بیشتر به خود صلاحیت میداد. بازی مادر م را از خانه کشید.

و از این سرگردانی ها چهار سالگی گذشت که من مادر شد م دختر م بنوشه در قلمرو پراخ مرا مس و وحشت خانه مادر پس گذاشت با بار نوزادار پس گریستم که به نوزاد بفهمانند تا مرا لت و کوب نکند جایی را نگرفت به مادر م گفتم پلاطم را از نوزاد بگیرد و مادر م از شرم زمانه یاد میکرد میگفت تو تحمل کن.

یکبار وقتی بنوشه یکساله شده بود. خانه را ترک گفتم تمام زنجیرم را بردم به اداره پولیس و قصه کردم آنها بانصاح پدرانه شان از من خواستند که دو باره برگردم به خانه ام. یکبار دیگر خواستم بروم زنده گی را با نوزاد به امتحان بگیرم اما میدادم که با رفتن دوباره به خانه نوزاد به جر برآمدم از خانه آنقدر لت و کوبم کند که....

تمام ناتوانی هایم را از آن نام تمام هستی ام عیارت بودند از کتا رجاده می که درهای زیاد در آن میگذشتند میگردم سیستم تمام هستی ام را میدیدم که چون قطره های اشکهایم به زمین خالک میرفتند. حالا میدانم که برای آدمی ساده و بیایله و نا آشنا می چون من در این شهر جایی برای زنده گی

من حسی بنوشه ام را نتوانستم بودم با خودم بیایوزم دیگر میاوردم به کجا؟

شاید در کمتر از ساعتی که گریسته بودم چتر اندام کسی بر سرم سایه افکند با نرحم بر رسید ((چشمه؟؟)) و با اختصاص سر گذشتم را برش گفتم. باز با ترحم گفتم: (حالی دکه فایده ندهد کس را برای گرفتن طلاق از شوهرت کمک میکند اگر در جاده ها بسا نی باز گریه میکند بی درخانه من جایی برای زنده گی کردن تو است.

اوراست میگفت در خانه نه. شش برایم جایی بود، رنتم و با و با خانواداش من نفسی ندم او خودش را زیبا معرفی کرد. شوهرش تاجر بود و دخترهاش نیز با او زنده گی میکردند و یک پسر هم داشت. آنجا در خانه شان چهار ماه گذشتانم. زیبا پیوسته به من وعده میداد که ترا با پسر م نکاح میکنم و بسا خود به خارج میبرم.

درمن دو انگیزه برای بودن در خانه زیبا پدید آمده بود او را انگیزه ترس از دوباره به بند نوزاد افتادن و دوم انگیزه گرفتن انتقام از ازارها.

چگونگی زنده گی ام. من هرگز حاضر به فحشا نبودم اما چه میدانستم که در آن خانه رسم چنین بود. یگروز زیبا برایم گفت که استنباط کرد که از جمله دوستانم است با تو خلوت میکند هوشت با شد که سر کشتی نکتی. برای مدتی به اندازه عمر یک صبح کاذب حیرت زده به چشمهایش دیدم به چشمهای بیگانه برایم گریسته بودند. به انگلستان خشکش نگریدم. انگلستانیکه روز بی کسی ام نوازشم کرده بود و راه که چه بی باوری می بر من هجوم آورد. این دنیا چه بی ثبات است و ایمن آدمها چه دکانداران ناآشنایی بازاریش. من آنقدر حیرت زده شده بودم که سکوت حیرتم را زیبا رضایت فکر کرد.

من از آن یکس نسرین شده بودم آنجا حکومت زیبا مرا چون بازیچه کو کشیده به میدان فساد کشاند. همین همیشه در خانه قید میبودم

حق بیرون شدن ندا شتم جز زمانی که خریدارم میامدند و شبی میبیدندم و دوباره میاوردند.

یگروز اتفاق خوشایندی برایم پیش آمد. پولیس مرا دستگیر کرد میخواستم بعد از دستگیر شدن زنده گی ام را و هویت زنی را افشا کنم درضا که او خود را عقب میله های زندان رسانده گفت: (تو نیتانی که من در زندان هم نفرادم اگر نام اصلیات را بگوئی و یا بگوئی که من قیمت کرده ام در همینجا میکشمت و اگر بگوئی که نامت نسرین است و عروسم استی، ترا خود به قضات آزاد میکنم و به پسر م نکاح کرده به خارج روانت میکنم.

زنده گی برایم عجیب معنایی پیدا کرده بود به هر دروازه ای که پناه میبرد م دروازه دخولی محبس عمر م بود به هر دریچه یکه رو بروم به محبس عمر میاز میشد. و این بار نیز در استناد دروغ بودم بنام نسرین عروس زینبا خود را معرفی کردم و پس از آزادی پولیس مراود - باره تسلیم (خشویم) زیبا کرد.

من بودم و وظایف مربوط به من. در آن خانه مرد ترو - تمندی راه یافته بود او هر باریکه میامد مرا دریدل بنجاه هزار افغانی به خانه اش میبرد پس از آنکه کام دل میگردفت دوباره مرا تسلیم مالکم زیبا میکرد باز هم در یافت که فریب زیبا را خودم داده بود. نی مرا به پسر خود نکاح کرد و نی به خانها برود من سرگردان جاده یاس در اوجام رفتن بی برگشت. یکبار دیگر برای نجات از خانه زیبا داره مرکزی پولیس مراجعه کردم. تمام آنچه را که بر سر م گذشت بود به آنها گفتم که شوهر م کی است گفتم که چرا از خانه اش فرار کردم. گفتم که چگونگی فریب زیبا را خودم گفتم که دهر شب به کرایه دادن بنجاه هزار افغانی میگردفتم و گفتم که یکبار که قبلا بندی شده بودم نظر به تهدید زیبا نام هویتم را غلط معرفی کرده بودم همه آنچه را که لازم بود گفتم. اداره پولیس موافقت نکرد که

زینارا دستگیر کنند و اینک من در این زندان انتظار محکام استم. من به چشمهای بی اشک نادیده عمیق میشوم در آنجا بی باوری موج میزند و وقتی به قصه اش و به تباهاش گوش میدادم دلم به اوسوخت به نامش سوخت را ستنش نادیده نامیست که از سالیها با من بیوند عشقی داشته و مظهر عشق بوده و اما دریغ که نسرین شده. برسیسم: (چرا آنروز که دختر وشوهرت آمدن بسیار بی تفاوت بودی و تا وقتیکه بنوشه را به آغوش نگرفته بودی اصلا مادرش معلوم نیشدی).

(من میدانم و میدانستم که به آغوش گرفتن طفلی که یکنیم سال از من دور بود، مرا دوباره معاد میساخت. درمن عاطفه پس زده شده ام رادو - باره زنده میگرد و آنگاه من زیبون تر از آن میشدم که بودم. من نمیتوانم از گفتم نام بی حیجان باقی بمانم. اوراست میگفت. اونیتواند با گذشته اش با گذشته ما - جرایش اش وداع بگوید، آنهم به گذشته به انتقام نرسیده اش.

درمن باز هم ترس همیشه زنده میشود ترس اینکه نشود در این زندان آباد. نادیده راه با حلقوم های دیگر نواذ بیزند. نشود او را سال آینده بار دیگر با جر م سنگین تر بندی کنند.

امروز نوزاد است با آغاز سال ۱۳۷۰. قصه انجام نشده نادیده را ختم کردم. این قصه انجام نشده است، عمرش از ما قبل تر آغاز شده و بعد تر از ما ادامه خواهد داشت برای این قصه هرگز امروز نوزاد نیوده. کی میداند بازنده نوزاد بعد بنوشه در زندان موقعیت نوزاد را جشن خواهد گرفت. نت در زندان در بیمارستان؟ در دانشگاه؟ یا کند که در کدام زوسیبا نه؟! و با دختر که همسایه نوزاد که حالا زنش شده جی خواهد شد؟! و اما نادیده سایه ایست از زیبا. اوسایه همه زشتی های خلقت است. در این سایه گاه دود مخدر و گاه گند لخته های خون مسلول بیداد میکند.

فایده ای از این است

از او موش کلیل را فراموش کن

از او موش کلیل را فراموش کن

بهرتر از همه می توانی که برای مرا در آنجا زنگ بزن



فرشته گاه زینب



# برای شما فال دیده ایم



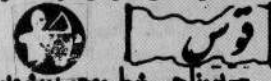
## میزان

چیزی که موجب ناراحتی شما می‌گردد ممکن است آن پدیده برای دوستان شما نیز مشکلات را بوجود بیاورد. کسی را که دوست دارید به صادقانه همراهی کنید. نامه بی به شما می‌رسد که ارزش خاص خواهد داشت دعوت دوستان خویش را با کمال بهد برید.



## عقرب

شما با حرف های کوچک دوستان خود پیش را ناراحت می سازید وقت که بگذرد زنده گی کار یک روز نیست بلکه کار یک عمر است باید روحیه زنده گی را یاد بگیرید از افشای اسرار خود غیبی و ستان خویش خود داری کنید.



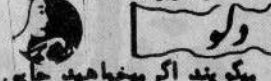
## کوس

سرد مزاجی شما موجب می‌شود تا دوستان صمیمی کم داشته باشید. ملاقات مهمی در پیش دارید که اگر بخواهید می‌توانید از آن به خوبی بهره‌جوید در خوردن غذا های پروتئین دار کمی خود را بشوید از خانوادگیان واری صمیمانه نباید.



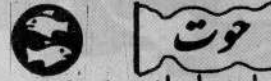
## جدی

در وجود شما نشانه های زیاد صمیمیت وجود دارد اما شما قادر نیستید آنها را استفاده بدهید بهترین است کارهایی را انجام بدهید که مورد علاقه تان است استعداد خوبی دارید باید آنها پرورش دهید.



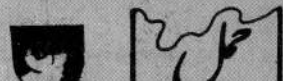
## دلو

می‌کنند اگر میخواهید جایی را خسارت سازید کار را به اهل آن بسپارید که شش کند از خانه و ادا ره کار را به مسوولین آگاه بسپارید. ناراحتی های شما موجب می‌شود که بسیاری از کارهای خوب نیز خراب شوند به صحت خویش توجه کنید.



## حوت

امید وار باشید خبر خوشی به شما می‌رسد که به دنبال آن در زندگی تان تغییرات زیادی پیدا خواهد آمد که از عجله در اجرای کارها صرف نظر کنید محتاط باشید که اگر عیسی به سراغ تان آمد چنانچه و بخت بزرگ را به شما می‌آورد.



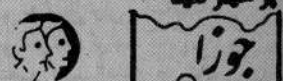
## عمل

احساسات خویش را در کنترل خود داشته باشید. بهر حال دو ست شما موجب می‌گردد تا شما حقایق تلخ زندگی را بپذیرید. کتید از صحت تان مواظبت کنید. نامه بی به شما می‌رسد که خیلی خوشحال تان می‌سازد.



## عمل

جستجوی شما نتیجه می‌دهد و شما به زودی به یک آرزوی بزرگ خود نایل می‌شوید. آرامش فکری خود را تا بین کنید و از صبر و تاراحتی که موجب ناتوانی شما می‌گردد بهره‌جوید.



## جوزا

وسوسه های دل انگیزی شما را مشغول می‌سازد. تصمیم بگیرید که آیا می‌توانید او را داشته باشید یا نه. به خاطر آنچه از دست رفته هیچ کس نتواند توجه نمی‌دهد خود دار باشید.



## سرطان

کسانی که شمارا تشویق می‌نمایند ممکن است نیت نیک داشته باشند اما ضرورت نیست شما توانایی تشخیص خود را بر اساس اینها بسنجید. دیگران محاسبه کنید به صحت تان توجه داشته باشید. حادثه مهمی برایتان اتفاق می‌افتد که شایان اهمیت است.



## اسد

او را از خود برانند سعی کنید با همبازی در قلب ها جا باز کنید. می‌گویند هر کس به اندازه امیدش زنده است شما قادر هستید بر مشکلات غلبه کنید حسود نباشید.



## سنبله

خوشبختی چیزی نیست که آنرا از بازار خریداری کنید بلکه خوشبختی همیشه با شماست فقط آنرا بشناسید و از آن استفاده کنید در رخ کردن پول و معیاری داشته باشید در غیر آن مشکلات اقتصادی شما را اندوهگین خواهد ساخت.

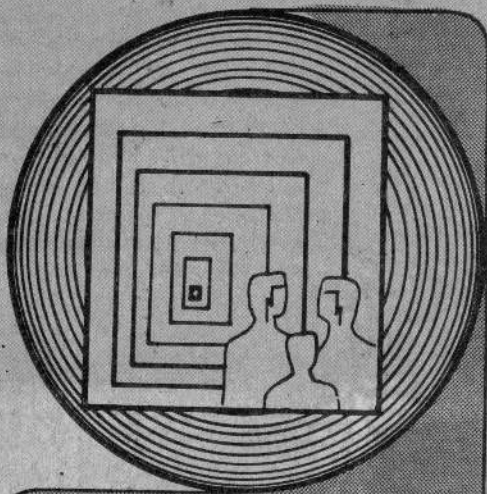


و آنها این کمک را با کمال میل بهد برند. (۴) شما وقتی خوشحال می‌شوید که بتوانید اشخاص را بایکدیگر آشنا سازید و بانسی یعنی اساس گذار دوستی های تازه گردید. شما دوست ندارید که اطرافیان تان احساس کسالت و ناراحتی بکنند. ضنا خوب می‌دهد. نهد که چگونه جمعی را با صحبت های جا لب و متوج خود سرگرم سازید. شما آدم های انعطاف پذیر را بر آدم های کله فنق و تک رو ترجیح می‌دهید. البته از هر کس انتظار دارید که برای خود شخصیت جداگانه داشته باشد ولی از تمصب بهجا و بکندگی رضایت کامل نمی‌کنید که اطرافیان تان بایکدیگر دارای روابط حسنه باشند. و در تفاهم کامل بسر برند.

(۵) شما آدمی پر تحرک و شاد هستید و همیشه برای پذیرفتن عقاید خوب و نظریات مثبت دیگران آماده‌اید. شما خیلی خوب می‌توانید اطرافیان تان را درک کنید و به قدرت از کسی دلگیر و یا احیاناً غشکین می‌شوید شما دلتان میخواهد در آن چه در اطراف تان میگذرد سهم بگیرید. اگر کسی بخواد در جلب محبوبیت دوستان تان از شما پیشگی بگیرد شما با خوشرویی و بزرگواری هر چه تمام تر راه را برای او می‌گشایید زیرا میدانید که خودتان هم در مواردی مشابه به گذشته دیگران نیاز پیدا خواهید کرد. با وجود این هرگز مایل نیستید با آدم های بهیچوجه کامل سروکار داشته باشید زیرا خودتان آدمی پر حرارت و ماجرا جو هستید. (۶) بهمه در صفحه (۷۱)



# روانشناسی



تصویر مورد علاقه خویش را انتخاب کنید و بخوانید که چگونه هستید

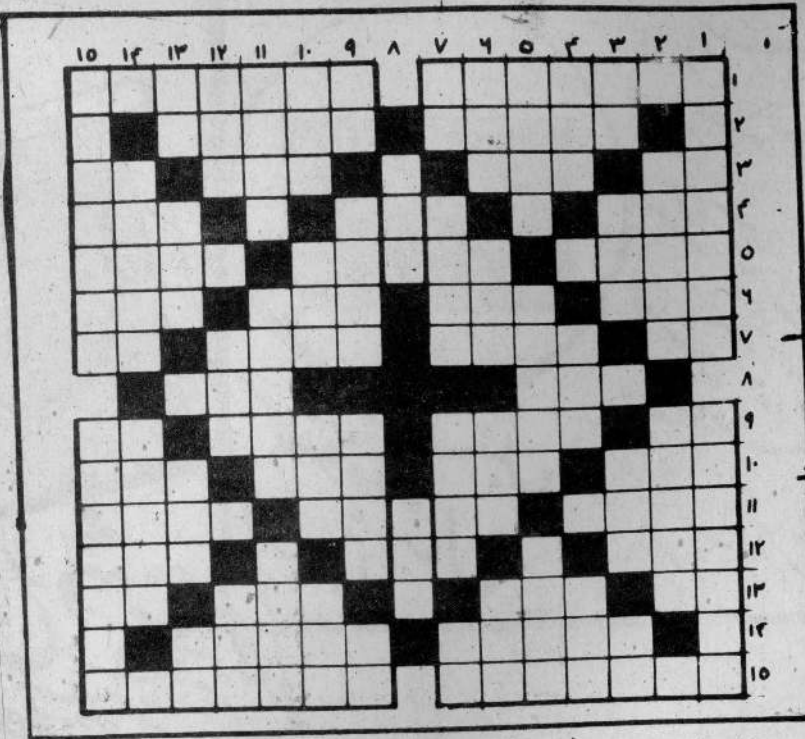
باز کنند جا می‌خورند به اصطلاح میدان را ترک می‌کنند با وجود این هرگز مایل نیستید برای همیشه در پست صحنه بمانید. شما آدمی متکی به نفس هستید ولی قاطعیتی را که لازمه درخشیدن است ندارید. سعی می‌کنید دوستان تان را حتی المقدور از میان کسانی انتخاب کنید که با شما هم فکر و هم عقیده باشند. چه شما فقط در صورتی عقاید و خواسته های خود را بیان می‌کنید که مطمئن باشید اطرافیان تان شمارا درک می‌کنند. شما فقط یک توجیه سطحی از خود ستان خود نمی‌خواهید بلکه به هیفکری و همدردی احتیاج دارید. به همین جهت ترجیح می‌دهید تنها باشید ولی با اشخاص کم توجه و متظاهر معاشرت نکنید. (۳) شما آدمی راستگو و منطقی هستید و خیلی زود با اشخاص دیگر رابطه برقرار می‌کنید. شما خودتان به خوبی میدانید که در صحنه ری از موارد نمی‌توانید خود را بشوید و پیش از حد در کار دیگران دخالت نمی‌کنید. گاه اتفاق می‌افتد که یک دوست مورد اعتماد با وجود تمام کارهایی که برایش کرده‌اید و زحماتی که متحمل شده‌اید باین تفرقه که شما را ترک می‌کند. این تنها چیز است که شما را سخت آزرده و غمگین می‌سازد. شما آدمی خیر خواه هستید و مدام دلتان میخواهد همه گره از مشکلات اطرافیان تان بکشاید و این تمایل بقدری است که اکثر فراموش می‌کنید از درجه چشم اطرافیان تان به کارهای خود بنگرید. شما مایلید در میان اشخاصی باشید که بتوانند به آنها کمک کنید.

شما در این جا تصویر هفت زن مشهور را مشاهده می‌کنید که توسط "پاپلیکا سو" مشهورترین نقاش قرن بیستم کشیده شده است. چند لحظه با دقت به این تصاویر نگاه کنید و بعد بگویید که اگر امکان داشت دلتان میخواست با کدام یک از این زنان آشنا شوید؟ اکنون شماره تصویر مورد نظر را به خاطر بسپارید و پاسخ خود را تحت همان شماره مطالعه کنید. (۱) شما آدمی صبور هستید و می‌توانید ساعت ها با توجه کامل به درد دل اطرافیان گوش کنید. برای شما بهر چیزی از دران سهلتی از این است که خودتان مجبور شوید وظیفه رهبری را به عهده بگیرید و همیشه منتظر می‌شوید تا دیگران کاری را شروع کنند. شما اشخاص متکی به نفس و قاطع و جسور را تحسین می‌کنید و گاه به آنها حسد می‌ورزید اگر بکنفر مورد علاقه شما باشد و مقابلها به شما توجه داشته باشد. هرگز خطاهای او را به رخ نمی‌کشید. به طور کلی شما خیلی خوب می‌توانید خودتان را با دیگران تطبیق دهید و هرگز از کسی انتظار ندارید که تحت نفوذ شما در آید و بر طبق عقاید و خواسته های شما رفتار کند. به همین علت دوستان بسیاری دارید و در میان اطرافیان تان از محبوبیت زیادی برخوردار هستید. (۲) شما خیلی زود در برابر کسانی که سعی دارند با سرو صداهای برای خود



# حل کننده گان

منوه بمسعود محصل پوهنځي حقوقي، سيمين لمر از اخير پوهنتون، علي محمد احمد يار محصل پوليټيخنيك كابل، ك ه ه فارغ لېسه عاليه د راتې، سهېلا محصل پوهنځي فارمسي، جنېب الله سعادت يار فارغ لېسه، هنگاڼه مجروح افسون، تور پيكي اسدي اولېسه برېم، آگنسي هېږه متعلم لېسه نـ وان خير خانه، محمد طاهر مزدي از شوراي شهر كابل حزب وطن، آذ رخش، مستور محصل طب معالجي كابل، زېد صالح، كاره سلجوقي اولېسه استقلال، محمد فهم مېهنار و فريخه مېهنار از د ه بوري كابل، محمود از كارته پروان، حوا احمد زې اولېسه، زرغونه، منوه شېنا متعلم لېسه نسوان خير خانه، دېسا اثر محصل پوهنځي زراعت، ع اصل حيدري از ولايت بدخشان، سېدا احمد شاه جعفري محصل پوهنځي زراعت، محمد فهم مېهنار از بزار شريف، آذ رخش از پوهنځي طب عاليه اكبري كارمند وزارت عدليه، مرگان سېاهي اولېسه برېم، شگوه رحيم اولېسه ايوا لقاسم فردوسي، سوزنل محمد طاهر عز پزي، فرزانه فايقي اولېسه ملاي، زوسه ناصري از پخوان، عبدالصوېر، نايجه افندي اولېسه برېم، سان، وحيده اكبري، زېلا نوري فارغ لېسه برېم، سعد، په احمد شاه جعفري، هارون پوپل زلفيه پوپل و، زرفشان پوپل از شاه شهيد (ع)، تور پيكي اسدي، محمد فهم مېهنار و زېلا نوري په اساس فرقه مستشرق چاپزه شناخته شدند، خواهر شندېم په دفتر مجلې شريف محمد فهم مېهنار و زېلا نوري په اساس فرقه مستشرق چاپزه شناخته شدند، خواهر شندېم په دفتر مجلې شريف آورد، چاپزه شانرا تسليم شويده.



۱۵- ناز برورده - کسی که ترور می کند

- لطفاً برای ما بنویسید که:
- (۱) محاصره تاریخی شهر (تروا) چند سال طول کشید؟
- (۲) اهرام مصر چند سال پیش ساخته شده است؟
- (۳) چزانوگ کارهای قد افسوری کسر داشت؟
- (۴) "کاره آهنگر" که بود؟

برای حل کننده گان جایزه های زیر نظر است.  
دو کتابچه پسرانند از دافغانستان بانگه  
دو کتابچه پسرانند از بانگه ملی افغان.  
یک پوستر شاهپوری فامیلی تحفه فرهنگستان بزرگه افغان.

لطفاً این قول را تکمیل نموده و بگو.  
کهد که شاعر آن گوست؟  
شکستن  
چشم را خیره کند پرتو زیبایی تو  
من و از دورتاشای تا شای تو

- مغزی:
- ۱- آماده گی، توانایی داشتن
  - کاری- از شهر های مذهبی در اروپا.
  - ۲- یکی از سینما ها، یکی از ادیان.
  - ۳- از فلزات - سوگند از حروف است و در ضمن از خوردنی ها - حیوان ریشدار.
  - ۴- فلزی که در صنعت مصرف زیاد دارد، خزانه سیم و زر - عدل و انصاف.
  - ۵- چندی قبل آتش جنگ در آنجا شعله ور بود - صحرا در پشتو - نوعی موز.
  - ۶- رفیق و همدم - لباس ماهی - سود است و نفع پول - قسمتی از با.
  - ۷- جایگاه بوسه - سحر و افسون - بریم - ماه کوچک.
  - ۸- کیش و مذهب - نلک و بند.
  - ۹- به پشتو - استوار و با برجا - وقت و هنگام - سنان و پوشیده - اصطلاحی.
  - ۱۰- گروه بسیار فرا گیرنده تر - کله ایست به معنی ولی - حافظه و ذهن - نوعی خزانه گزیده.
  - ۱۱- کشتی باز - اصیل و پاک بزراد بودن - فابریکه نان بزی است و معنی گدام.
  - ۱۲- دویایی است در مصر - دریای سرحدی کشور ما ولی سرچینه - کوروتاریک.
  - ۱۳- بوم (در پشتو) - جور و ظلم - بر پشت حیوان گذارند - آلات موسیقی.
  - ۱۴- دستگاه ساختمانی مشهور



# سراگله‌ی

# پرسش‌ها

پهغه از صفحه (۱۶)

# جاپان سرزمین

دیگر دوره کم محلی به غربی ها الزام می بایستی به پای برسد و

- یست - در چشم قرار دارد.
- ۱۵- مرضی است - بایباری عمومی:
  - ۱- فرزند قربانی بیضمر - بسان مشترک المنافع.
  - ۲- از قهرمانان شاهنامه - کسی را چیزی آموختن.
  - ۳- حرف فاصله - آتش دارایی و ملکیت - صتم.
  - ۴- از تراوش پوست بدن پدید آید - از حروف الفباء - از مجالس بزرگان.
  - ۵- به اصطلاح عوام کپنه و بی مصرف - نوشتابه گنبد - جمعیت.
  - ۶- واحدی در برق - راهنما ست وهم شهر را گویند - از مالک عربی - نصف آواز بشک.
  - ۷- خرس - موزلف را گویند - از درختان بی بر - بلی به انگلیسی.
  - ۸- کوتاه به پشتو - آرزو.
  - ۹- تمجب - خوراکی که روزانه به مقدار معین بکسی دهند - نیکو و خوب رو - من و شما.
  - ۱۰- شیر به عربی - از رنگهاست - در شطرنج دهند - بجای شاه - استفاده می کند.
  - ۱۱- نوعی رقص اما واژگون - جمع مدد - خوروش.
  - ۱۲- اسب و شیر دارند - حرف تصدیق - تاب و توان.
  - ۱۳- زیاد نیست - وسیله برای اعدام - شخص فوت شده - از حروف انگلیسی.
  - ۱۴- چشم یار راه به آن تشبیه کرده اند - برخوردارند.

هنگام جاپانی هادر صحنه سیاسی سال ۱۹۰۰ نمایانگر ضعف تجربی آنان بود حس سلطه طلبی آنها نیز به هیچ وجه مورد پذیرش قدرتهای غربی واقع نشد زیرا عربی ها از این برتری احساس خطر کردند.

با گذشت سالها جاپان به قدرتی امپریالیستی بدل شد جاپان حوزه نفوذ خود را تا یوان، منچوری و حتی تا چین گسترش داد تا جایی که این قدرت آسیایی خود را روی روی غربی ها می دید.

بعد از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده عمیقاً در این فکر بود که تاخیراتی در این کشور از خود بجای گذارد. یعنی ساختاری دموکراتیک باسیستم نوین که فورمولش را آنها طراحی کرده باشند و از این طریق بود که امریکایی ها به فکر پرورش اقتصاد جاپان افتادند تا سنی نفوذ

مردم آن کشور در کنار حفظ فرهنگ خود مجبور بودند تا واقعیات اساسی در اقتصاد و صنعت را بپذیرا باشند در این دوره جاپانی ها با تغییر و تحول در مسایل اقتصادی، آموزشی و سیاسی غرب، خود را با آن وفق دادند اما کمتر از چار دهه بعد جاپانی ها خود را در گیر با قوای روسی دیدند و بعد از آن بود که این کشور عملاً تبدیل به یکی از قطبهای قدرت دنیا گردید. ولی جاپانی ها با تمامی واقعیات موجود قدرتی مشابه دیگر قدرتها نبوده و حتی بعد از جنگ جهانی اول آنان از پذیرش عهدنامه ورسای امتناع ورزیدند بعلاوه جاپانی ها به واسطه علم سازش با فرهنگ غربی، و حفظ آداب و رسوم سنتی خود و در نهایت با ادامه این راه تبدیل به ملتی یا خصوصیات ویژه شده نه به سیستم های امروزی صناد های بسیاری دارد. تاخت و تاز نا سا

بوده است. اما مردم این کشور هرگز دست از تلاش و پشتکار بی وقفه خود برنداشته و با برنامه ریزی دقیق خود همراه با کار طاقت فرسا تبدیل به ملتی خوشبخت شده اند.

بدون تردید کالا های جاپانی در دنیا از بهترین ها محسوب می شود و این کشور با داشتن ۲۶٪ از کل جمعیت دنیا به تنهایی ۱۰٪ از محصولات کره خاکی را تولید می کند و امروزه تولیدات کارخانه های جاپان برای دیگر مردم کشور ها راحتی و رفاه بالنسبه کاملی را به ارمغان آورده است.

هم اکنون ۲۰ بانک از ۵۰ بانک معروف دنیا در تملک جاپانی هاست از این تعداد ۴ بانک درجه اول نیز از آن مردم و کشور جاپان می باشد و بطور تخمین می شو که تا سال ۱۹۹۵ سرمایه های جاپان به ۵۰۰

بوجود آورده باشند اما اینکه این قضیه و طراحی آن به کجا انجامید بحث دیگری می طلبد، به هر حال جاپانی ها هرگز میناتور امریکایی نگشتند و با تکیه بر اعتماد به نفس تبدیل به معلمی ورزیده شدند!

**شرکت های جاپانی:**

محدود افرادی قادر بودند تا این تصور را داشته باشند که جاپان درهم شکسته سال ۱۹۴۵ بار دیگر بتواند تبدیل به یک قدرت اقتصادی شود. ملتی که بعد از آن بیابان اتمی معروف و از دست دادن نیرو های نظامی کار آمد می رفت تا امید به سازنده گی را کاملاً از خاطر بسپرد ولی تا می مضلالت به همین اندک خلاصه نمی شد. یکی از مضلالت حاکم بر آن کشور کمبود موانع مدنی است این مشکل همواره با آنان همراه

بیلیون دلار بالغ گرد و از طرفی این سرمایه عظیم وظایف این کشور را به مراتب خطیر تر از سابق نموده و خواه ناخواه آنان به رهبری اقتصادی آینده دنیا انتخاب خواهند شد و با حداقل اینکه قسمت معظم مسایل اقتصادی دنیا ادر آینده بر دوش جاپانی ها خواهد بود. از طرفی همچنانکه قدرت اقتصادی جاپان روبه پیشرفت می رود، دولت و مردم این کشور با واقعیاتی تازه روبرو می گردند و حالا زمان آن فرا رسیده که جاپانی ها به تحلیل و ارزیابی دیگر ملل دنیا بپردازند و در نهایت به مسوولیت های جدید خود بیشتر واقف شوند این بدان مناسبت که دیگر گوشه گیری مردم آن کشور به پایان رسیده و آنها می بایستی تلفیقی نوین از مسایل اقتصادی را در کنار (اورا) به همراه داشته باشند.

دو سه موسم سال گلبار  
 تان بهمنه عمر بهت کرده  
 مرتلا نید  
 گل درت عود من خنجره کپور تو  
 هر مطابرت ذوق خوشما  
 آدرس: چادر اهر طرغ بدخاخ



گل فروش سنبیل  
 گل فروش سال



# عینک فروش

اگر میخواهید عینک طبی مناسب بخرید عینک فروش سال  
 ۲۵ ساله دارد مرا جویا سید عینک فروش سال  
 شایسته ترین عینک ها طبر را از مشهورترین کشورها جهان  
 وارد و باز فروش نیازمند در عینک فروش سال  
 آدرس: متصل عمارت ۱۴ منزل سنبیل پامیر

# دستورات محبت



بنده و همسر و شریک عزیز بنده می فروخته اول در دست محبت بانک  
 نماید دستورات محبت محبت و هر شرطی بخواهید میور عذر خوب  
 رعایت لطف در همه امور اولی بر اولی  
 پنجشنبه دستورات محبت به روز سه شنبه دست  
 بجا میورک دست در خدمت مشتری است  
 آدرس: حد اول حدار میورده عمارت سنبیل تصدیر به سربستی ت ۲۵۷۶۶

# رستوران ذنب طلایی

فضای آرام با موسیقی شاد و بهترین موقعیت رستوران ذنب طلایی همیشه در خانه  
 باقی خواهد ماند. غذاهای لذیذ از گوشت گوسفند و مرغ را در سالون زیبایی  
 این رستوران که از ساعت ۸ صبح الی ۸ شب آماده خدمت است صرف نمایند. رستوران ذنب طلایی  
 مجال عروسی شیرخوری و دعوتها هموطنان مسلمان اهل هنود را با شرایط سهل و اقتصادی پذیرد  
 بکوشید وقت را قبلاً ریزوف نماید.

آدرس :- رستوران ذنب طلایی عقب اکادمی علوم مرکز وزیر اکبر خان روبرو رستوران

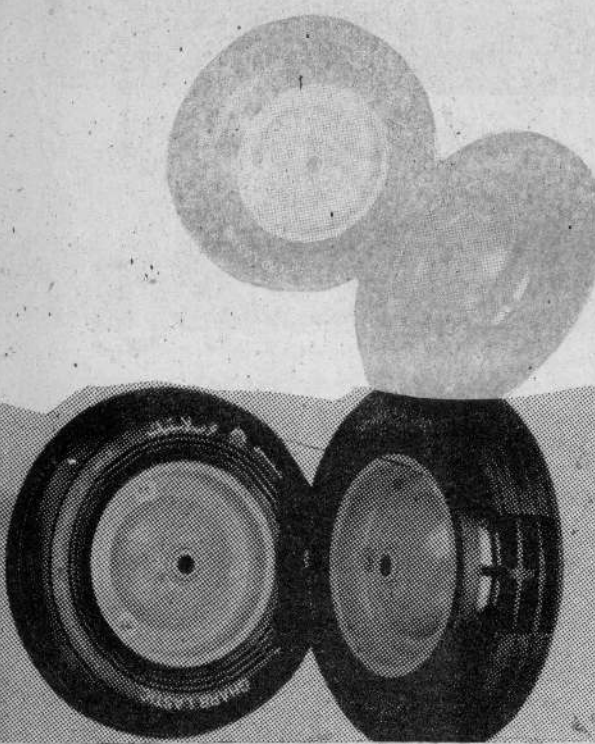
## فروشگاه جواد

اگر میخواهید بچه‌ها را خوشحال و خانواده‌تان از لباس‌های شیک استفاده نماید فروشگاه جواد را یادداشت کنید  
 این فروشگاه بهترین پلوشها، کادو، بار مردانه، دیشتر، پفلا، جپر کاو، بار مردانه، جاکت، دامنه زنانه، تمام  
 پوست زنانه و سیلیر مردانه و بلوز کاو، بار زنانه را تازه دارد و قیمت نازل عرضه میدارد.  
 آدرس: فاریاب مارکیت زرغونه میدان



آدرس: فاریاب مارکیت زرغونه میدان

# تایر موتر با اطمینان بیشتر



تکلیف خاطر تایر ای جدید انظار کی شنیده و مطمئن ترین تایر را جستجوی نمودید حال حاضر آئیند  
مطمئن شوید این تایر را که ششمین مرتبه گیتی تازه وارد گردیده در خدمت شما قرار دارد.  
این تایر ای توپس ضد پنچری و ضخیم کشنده فشار و ضرب میباشند. تایر ای تازه وارد از سایر تایر با اینها  
برده و به اقتصاد شما کمک میکند. این تایر از چندین برابر تایر ایادی عمر دارد مطابق سستند و بین العالی  
ساخته شده. این تایر را برای کراچی ای خاکرود و کراچی ای حمل نقل امسال و تا شین ای بسیار استفاده میشود.

این تایر ها برای شهر ها و قسبات کشور یک محصول مطمئن است.

این تایر استفاده نماید و بار بیش از پنجه شدن و بهر گیری راحت بشیید.

دو کسری توپس - کلل محموله جاده نادر بهشتون - محله ماریکت دوکان غلام رشا.  
سالنگ و اف چهار راهی کراچی مرکز سرلی طیو محله عطا دوکان محله رضاهایا  
تلفون ۳۴۹۸۱

# مسافر بازار کبچیر

اگر قصد سفر دارید  
در بسه های خیس آرام  
و ستریح ۳۰۳ سفر  
کنید.



بازار کبچیر بوس شمارا  
از کابل به پنجره بسنگان  
و مراد شریف مع الخیر میرساند  
آدرس  
کابل - ساحه واقفانان و پلستی

تلفون ۲۱۷۸۴



ذبیح  
مومک

ذبیح مومک کتبت ۵۰۰ جدید محکم سلاتان ثبت و کتبت ۳۶ هزار  
فیض کار برنی، کتبت ۲۰ هزار نوری، کتبت ۴۰ نصیرم آنگک را آماره  
فردت ساخته و فطرت محکم و غیره، اطور کرا به بد کتبت علی کتبت کتبت  
ولد محکم خوشتر شترمان با محرم، مودل بدید ۱۰۰۰۰ M نمبر واری می نماید  
آدرس: ده افغانان ایستگاه بسنهای قلعه فتح الله تلیفون ۴۴۲۸۷  
نمایندگی ذبیح مومک در میرولیس میدان مقابل بانک پابل

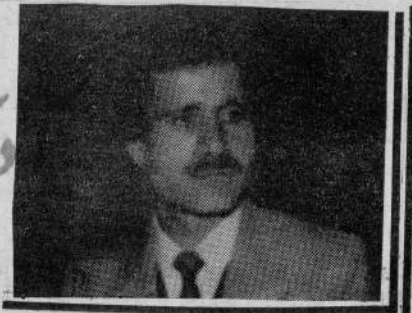
قرطاسیه فروشی صدف اقام کتاب و کتبی  
انواع قلمها خود کار و رنگ و صد ها قسم جنس  
مورد نیاز طلاب معارف، مجوسه و کون  
اجبار بقت، جوانان لروز و سایر شریه بار را  
ب قیمت نازل عرضه میدارد

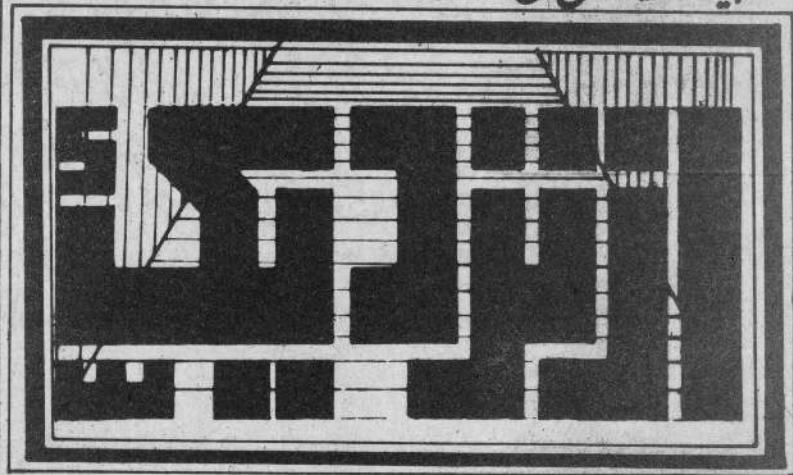
آدرس  
ایستگاه متری کولایی  
پارک

قرطاسیه فروشی صد

رهنمای مساطات  
روح الله تقیری  
رهنمای در خرید  
و فروش خانه  
زمین آپارتمان و موتور

شهر نو چارراهی حاجی یعقوب  
متصل مسجد جامع شیرپور  
تلیفون ۳۲۰۵۲۹





بر سا زیم.  
 همکار گرامی و حیدالله  
 سلیمان زاده مصطلب -  
 لیتخیک کابل!  
 نزد یک بین مطلب (زن از  
 نظر پیشه وران، را همین  
 اکنون میجا بد.  
 (زن از نظر ساعت فروشی)  
 زن همچون ساعتی است که  
 مانند نا تیه گرد شو هر رادر  
 یک ساعت سی دقیقه  
 میفادند و اگر شو هر مانده  
 شودو ایستاده گردد. با کپ  
 های تاو بالاوی را دو باره  
 کورک میدهند.  
 (زن از نظر گلکار) زن همچون  
 گل ما له ایست که شو هر را  
 مانند گل بر سر خشت میگرد  
 بد.

\* همکار خوب سلما زار  
 فارغ لیسه آریا تا!  
 در مورد گله های تان باید  
 گفت که می بوط نزدیک بیسن  
 بیست زیرا نزدیک بین بوسته  
 رسان نیست. ودر مورد سر-  
 کردنی (جسجو کردن بقیه  
 های مطالب) باید گفت، چسی  
 فرقی میکند همانطور که روزانه  
 از عقب سرویس های که دور  
 تر از ایستگاه منت توقف را  
 بالای منظرین خویش میگرد  
 آزند، سر کر دان میشوید،  
 یگان و قمت جسجو کردن  
 بقیه مطالب هم عاری از دلچسپی  
 نه خواهد بود. از شوخی که  
 بکنیم، میگوئیم تا این  
 کاستی مجله را هر چه بیشتر

\* همکار خوب فرو زان فروغ  
 حسن زاده فارغ التحصیل  
 لیسه مریم.  
 نزدیک بین یا ماینه اش  
 هر قدر این بفل و آن بفل  
 مطلب (علامت خار جی و خصلت  
 از نظر حکما) رادیده، نه تواب  
 نست بداند که این مطلب  
 چقدر صحت دارد، امید بدم  
 از این جای اقتباس مطالب  
 تا تاروا هم شما و هم دیگر  
 دوستان و همکاران مجله  
 تذکر دهند. صحتش باشد!!  
 گرامی خورج میرا و فاد  
 وردک!  
 نزدیک بین وای وای و لیکه-  
 ولیکه تر خو و سوسی لیکوا!  
 ستا سو نه یو گجکول منته!

کار مند وزارت آب و برق!  
 نوشته اید:  
 عشق بزرگتر از آسما زبور  
 شکوه تر از ابدیت است.  
 و نزدیک بین مفر ما بد:  
 عشق اگر بیروز شود (خشو)  
 در قبال دارد.  
 \* همکار خوب مریم عبیدی  
 ومیجا ((منجاقی)) شان  
 چهروا عبیدی فزده فانا!  
 نزدیک بین نامه های  
 منجاقی تا تاروا خوانده و در  
 سوال تان، این جواب را  
 منجاقی کرد!  
 مطالب مجله را جمع به هر  
 هنرمند خارجی کاملاً ترو-  
 تازه میبا شد و ما آنرا از طریق  
 مختلف به دست میاوریم.

ستا سی یو متره لیک  
 راورد سیداو هفته دو متره  
 بی دمجلی در کار کونکو ستا  
 یسی شوی و هم وور سید،  
 دایر نیکنلی وو. خو انفسوس  
 چسی دخیر یلو وو نهوه، شک  
 چسی دخیرو یلو به صورت کی  
 هر چیا فکر کاره چسی وو تر  
 خبله ستاینه کری ده. ستا  
 سی استمداد دقتی وو دی.  
 ستا سی نه یوه قسیم منته!  
 همکار خوب ناچه اسراف  
 محصل یو هنخی اقتصاد!  
 شعر تان رسید، دعا کنید  
 که یک روز بلند آفتاب بی، در  
 صفحات بیکران مجله صفحه  
 شعر جوانان دو باره رایج  
 شود. تشکر، شا عرابا شید!  
 \* محترم فریده شیر زی

\* محترم و هاب را سخ  
 محصل پوهنخی اد بیات!  
 نزدیک بین در مقابل سوال  
 تان میجا بد: بل می شود!!!  
 \* همکار عزیز شیماء عزیز  
 محصل استیتوت پولیتخیک  
 کابل.  
 از اینکه کلام حرفی به جز  
 یک طرح ادبی ندا شتیه  
 ما هم بدون کلام گویی، آنرا  
 میجا بیم.  
 اگر صد سال بعد از مرگم  
 بیایی و گویم را بشکافی،  
 و اگر قلب خاک نشده باشد  
 خواهی دید که زوی آن نوب-  
 شته شده هنوز دو مستخارم.  
 \* گرامی وورد محمد شاه  
 آشنا دکرنی وزارت مامورا

\* همکار عزیز پان سبیه آریا  
 لطیفی از لیسه لامه شید!  
 در کلمه انتقاد در چار انگشت  
 نامه تان برای ما رسید، انتقاد  
 تان بالای چشم ما! اما .... از  
 گفته های نزدیک بین است که  
 ((زنده که نمود دمم به زور  
 دم)) نامه ما زیاد است و  
 امکان نشر جواب همه، کم  
 تشکر آشتی با شید!  
 \* دوست عزیز صاحب الله  
 دو مستخار محصل پوهنخی طب  
 نظامی!  
 سلام های شیر گرم تان را  
 میبیم، و لی انفسوس  
 که در اینجا نیز بر چای برق  
 منتظاً وجود دارد. لذا از  
 جوش کردن آن مستخار نزدیک  
 بین را پذیرا شوید. و اما  
 مطلب طنزی تا تاروا به انجیر  
 (دستگاه خنده) تسلیم گردیم  
 امید بدم از چک آنرا در دستگاه  
 نصب نماید.  
 \* همکار عزیز فرید احمد  
 از مکتب تخنیک حرفی سیر  
 چاره!  
 پیشنهاد تا تاروا به (پیشنهاد  
 خوان) مجله سیر دیدیم،  
 تشکر!

از او سال فکا می کل تکراری  
 تان تشکر میکنیم.  
 \* محترم بیکرک های فارغ  
 لیسه خیر خا نه!  
 نزدیک بین بر سنبهای تان  
 را همین لحظه میجا بدم.  
 س: آیا تنها بی برای  
 جوا نان قیامت است؟  
 ج: برای جوا تان چی که  
 برای بیرون هم قیامت است.  
 س: در زمانه های گذشته  
 زنها، مرد هارا سر تاج خود  
 میدادند - اما حالا چرا  
 محتاج خود میدادند -  
 ج: فرموده شما به جاست  
 ولی در نظر داشته باشید که  
 (تاج) همان تاج است. چیدر  
 آغازان (صح) بیاید و چسی  
 (سر)

ایتکه بر سیده اید، نزدیک  
 بین وراز دار باشی کیبای  
 هستند یا دید بگویم که رازدار  
 باشی پادشاه به خیر سابق  
 همکار نزدیک بین بود که  
 فعلاً دو شش از یار نامها  
 سبک شده و در جسر کیش  
 محترم دور بین نشسته نامه  
 های همکاران دور از مرکز  
 را میجا بد و نزدیک بین هم  
 عبارت از خودش میبا شد.  
 به امید آن که قناعت کرده  
 باشید.  
 \* محترم غلام نبی سرور ذی  
 از لیسه انصاری!  
 باو حید صابری در همین  
 او اثر مصاحبه بی انجام داده  
 ایم. اگر تشکر میکنید ما هم

تکرار همراهِ کسی مصاحبه  
 نمیکنیم، شما هم فکا هیات  
 تکراری نه فرستید. خلاص  
 دنیا گل و گلزار است. از شما  
 همکاران گل، یکچمن تشکر.  
 دوست و همکار فایمی مجله  
 عشق المصطفی زاده از بلقیس  
 نزدیک بین در مورد مطلب  
 تان ((علا مات عشق)) میفر-  
 ما بد: ای برادر، درین زمانه  
 سر چیه بدون آنکه ماعلا مات  
 عشق را نشمر کنیم، هر طفل  
 وهر آدم حسن میبا ند که عل-  
 شق شده است.  
 \* همکار خوب مجله موشن  
 کورلی.  
 نامه مفضل و صبا جانیه  
 تا ترا محترم نزدیک بین خواند

\* دوستدار مجله معبد یف  
 آسین هموش محصل پوهنخی  
 ادبیات.  
 نزدیک بین با خاوشی  
 نامه تا تاروا که در پیشانی  
 نوشته بودید ((به لحاظ ندا  
 چاپ کرد یکه)) خوا نند خوا-  
 ست به خاطر همین لوحه  
 نامه تان هر نوع مطلبی که  
 نوشته اید، بجا بد. و لی  
 انفسوس که برای چاپ چیزی  
 نیافت. منتظر نامه های چیز  
 دار تان هستیم.  
 \* همکاران صمیمی فاطمه  
 حنیفی و ملیلا حنیفی از خیر  
 خانه.  
 نزدیک بین در قسمت  
 پیشنهاد تان میفر ما بد: مابه

\* محترم غلام نبی سرور ذی  
 از لیسه حبیبیه!  
 نزدیک بین میفر ما بد:  
 پس خلاص، مساله حل است  
 وقتی از دوستان نزدیک همنه  
 منته مورد نظر تان هستیم،  
 از خود ایشان بوسید کماز  
 کلام ملیت تشکر یافت دارند.  
 تشکر!

### حکامان همیشه می نازیدند زودین، ششیل زودین و تیمور- شاه زودین!

زودین که بین میگوید در مورد پستانه که شما معلومات خواسته اید. اینس جان ب صرف همین قدر میدانم که وی فعلاً در کشور شریف ندارد. و در مورد مصاحبه با طاق مورد نظر نان باید بگویم به اسبی که ذکر کرده اید در راد یو و بلو پر یون. و خود ندارد زودین باشد.

### محترم فریبا اما زنده مصلحتی که به معلم سید جمال الدین

در این وقت سبک بودید محله در محله درج میباشد. میباید از روی آن بفرستید که چند اعمالی نان را با زار سیاه و الا فایده و برای آن که عم بان ازین ناحیه غلط شود. مطلب روانه نان را بخواید

برای آخرین بار صلیب برایش حد به کردم صلیب را گرفت و گفت: این چیست من ترا دوست ندارم گفت: صلیب چیز نیست که آن را بالای گرد کسی آورند میکنند این را بگیر و بالای قلب خود آویزان کن. زیرا آن جاسور عشق من است.

همچنان نامه زود رنگ را گرفتیم از دوست ما که نام و آدرس فرا موش شان شده بود مطلبی داشتند طولی و غیر قابل خواندن نزد یک بین صرف توانست بخواند ((اصل اول - اصل دوم))

از تمام حکامان خوب - صمیمانه مطلبی تا مطالب شما ترا یا حوصله مندی و با نام و آدرس بفرستند.

### حکامان دانا فریبا فروغ از ده دانا.

زودین که بین میگوید: اگر طرح ادبی از نوک پستل خود نان میبود آن را میجا بیدیم دانا باشید.

### محترم منجوب به آرزو گو- هستای فریبا فریبا فریبا

در دست است - مرد یک بین شما را (مکدر دایمی) قبول میکند به شرط آن که مطالب قابل نشر بفرستید - آرزو مند باشید. منتظر مطالب بلاستیک بیج نان هستیم!

### حکام محترم فریبا فریبا از لیس ملائی:

جوابگوی نامه ها. از اظهار نظر نان در مورد جواب به نامه ها تشکر مینمایم. و حال چنان شده است مطالب نان را بخوانید. از خرد ها لختیدن - از بزرگ ها خندیدن.

دل تصاب که نشد استخوانی تیر میکند.

### دوسته افران مجله میلای حنیفی - غایب حنیفی و علیغلام لله نجانها

با خبر مند مورد نظر مصاحبه چنانچه مصاحبه ها صورت گرفته و طرح ادبی نان کمی زیاد طولی بود. وفای نان را با مجله حواها نینم.

### حکام با سابقه محمد عباس

### سعادت فریبا شیر شام سوری

از دیدن نامه ها کویبرک نان دل نزد یک بین باغ باغ شد. از نظریات سازنده نان چنانچه بسیار سپاسگزاریم. میگویند همه آنرا در نظر گیریم منتظر نامه های بعدی با گل و برگ نان هستیم.

### احمد جواد شیبی از لیسه عیسا لیبور شیبی

بیشهاد مصاحبه با یکی از هنرمندان را به مصاحبه چنان مجله سپردیم - هر چه با داد باد.

اما از نشر اشعار انتخابی و غیر انتخابی نزد یک بین با بیچارگی تمام محذرت میخواهد. لایسقی باشید.

### دوست عزیز خالده نااهل مماش نزد یک بین و دور

بین آن قدر چرب نیست که هر روز بتواند با آن کباب و حللی بخورد آن را بالای نامه های شما به روی میز بگذارند و نوش جان کنند.

و اما در مورد شعر انتخابی نان با یاد گفت که امکان نشر شعر و معر فلان بیشتر نیست هر وقت که میسر شد شما را در جریان خواهم گفت.

شما با امید باشید! صغیه امیری شش ریفه - شمیری و انیسه جان.

شما هم ضمن گله - شمیری فرستاده اید و خواهان نشر آن شده اید که نزدیک بیسن هم ضمن گله میگوید: افسوس افسوس.

### همکار شوخ طبع خالده جان ناهمید

زودین که بین از دیدن نامه نان خوش شده خندید - ولی همینکه چشمش به (مهرنگ) (نوا) افتاد - قاه قاه راسرداد به هر صورت از مزاح ادبی نان تشکر! امید و ارباشید.

### شاه پیری مسکین کار مند لیسه خوشحال خان!

طرح ادبی نان زیبا بود ولی طولی است زیر الا شه - منتظر مطالب بعدی نان هستیم.

### فروزان جا هد محصل بود لشیک کا بل و مدیره از لیسه ملائی

ما منتظر نامه پر محتوای بعدی نان هستیم.

### حکام دانا پیری لیلجان - سعادت محصل سال سوم - حنیفی تاریخ و ادبیات پوهنتون پلخ

این که از دور بین قدر دانی به عمل آوردید. از خداوند مطلبیم. همه گان قدر شما را هم بدانند مادر ها لیکه از شما نامه های مفصل تصاداریم. اینک طرح ادبی خود نان را به نام خود نان میجا بیدیم. نگاهت کردم - همه ات با من بود.

دستهای گرم - حرفهای جریتم.

### هما افسوس که نگاهت... حکام خوب عشق الله - حسین خیل فارغ لیسه میخانگی پلضری

برای آنکه خشکین نشوید مطلب ((امان خشم)) را میجا بیدیم - خشم از کار آدمی میکا هد - خشم دوستان را کم و

### دشمنان را زیاد میکند خشم بیش از آنکه به دیگران صدمه بزند - تن خشم گیرنده را از سلامتی و نشان دور میدارد.

### محترم د پیلوم انجیرو ... ماجلی معلم دو حوربی - شوخی نغلی پلخ

از اینکه دور بین به کک نزد یک بین نام مبارک نان را خوانده نتوانست - محذرت شانرا بیدیرید. و در مورد عرض میداریم:

### ۱- دور بین گنگ شود - اگر گفته باشد که هر گاه نامه های حکامان ما قابل نشر نبود - ما آنرا دو باره بست کرده به آدرس مبارک شان ارسال میکنیم.

### ۲- نی که در شهر شما دوست عزیز هم طوری ارزان است وهم برق بیست و چار سال عت فعال است که گفته اید

### دوسته افران مجله زودینه امید ما پشه امید از لیس حرفه جلالی ولایت پروان

طرح ادبی ((مادر)) دو ماه به روز مادر برای مارسیه از شما تشکر امید آینه امید نان بر آورده شود. محترم شیر احمد امیری.

### از توجه نان به بخش جواب به نامه ها - سه جهان سیاس - دور بین و نزدیک بین پیشنهاد نان را در مورد زیاد شدن صفحات جواب به نامه ها با مسوولین بند زنده مجله در میان میگذازند و پیشنهاد دومی نان را هم در نظر میگیریم. بزم تشکر.

### علاقه مند جواب به نامه هر قیه مرادی

این لطف شما ست در برابر نزدیک بین و دور بین - جوانی میتوانید همکار دایمی میساید. و اینهم مطلب نان: زبول رشوه من سرمایه دارم به تیر رفتار خود دایم سوارم خوراکم هر شبی گوشت برنج است.

### خوران گرچه خفته در جوانم حکام با جرات ... البته به گفته خورد شان - امیسر - حسن وحفت - مطلب نان با رو حیه مجله چنی که بازو حیه آدرس مجله هم برآ بر نبوداز اینکه یکی از حکامان خوب چشم به راه مطالب خوب و عمر و حیه نان هستیم روحیه نان عالی باد!

### تشریحات دانا یو با یاد اضافه تراز ۱۲ ساعت شود. ۳- کما ملاز امکان دوراست که ما آدرس تمام راد یو های غرب را برای شما معرفی نما نیم باز هم از نامه نان تشکر و تشکر منتظر مطالب پر محتوای و پیشنهادات سالم تسان مستقیم.

### حکام عزیز نا عیده از لیس سلطان رضیه شهر مزاشرف دور بین سوالات تا سرا مفصل می جوابد -

### جواب سوال اول: نیسی از دواج نکرده است - اما خارج رفته است.

### دوم - بلای از دواج کرده است.

### سوم - از امکان یک هنر دوراست - زیرا یکبار مصاحبه شان در همین مجله چاپ شده است. باز هم تصادف رفته نیتوانیم.





# به سوس اطمینان داشته باشید

از صابون شستنی و موله مایع ظرفشویی استفاده کنید. همیشه شتر آتش خلابید به  
شما با خرید دو کارتن موله مایع ظرفشویی در تانک تحلیف جداگانه نیز به دست آید.  
رنگ موله مایع لکه برسان به جوهر از بین می‌رود.



کد پستی: کوچه باکریت، جادیدست، تیفون: ۲۰۵۰۹  
نماینده: دکان پخش عمده، کوچه دست تیفون: ۲۳۶۲۹، طبرستان، تهران، دکان شهر دویلی



با غذاهای لذیذ از  
مهمانان پذیرایی  
مینمایید

## پایه رستوران

محل عرضه و شیخ خورش تا ۱۳ در رستوران پایه که در بهترین  
موقعیت شهر قرار دارد و کد آن ۲۰۵۰۹ است.  
پایه رستوران، با غذاهای متنوع و شراب کلاسیک و هتل لاف  
لذیقه‌ها را به شما عرضه می‌کند.  
بهترین پایه رستوران به مدت روزانه ساعت ۲۰-۱۱:۰۰  
به خاطر حرفه‌ای‌ترین آشپزی و خدمات همیشه با کیفیت  
و در دسترس: پل باغ عمور

یکبار دیگر جایزه های بزرگ  
فقط با خرید یک یا چند جوره بوت  
ساخت وطن از فروشگاه بزرگ افغان

بوت های ساخت وطن و بوت های خارجی

اگر میخواهید جایزه بدست آورید بل بوت را با خود  
نگه دارید و منتظر بخت آزمایی باشید.

جایزه بارابخا طرداشتر باشد :

جایزه یکصد هزار افغانی یک جایزه

جایزه پنجاه هزار افغانی دو جایزه

جایزه بیست هزار افغانی پنج جایزه

جایزه ده هزار افغانی بیست جایزه

روز قرعه کشی بعداً اعلان می شود. بوت های داخلی و خارجی مورد

ضرورت خود دوستان را از فروشگاه بزرگ افغان خریداری نمایند.



فلسفه داری معانل خوشی و عروسی  
شماره با کیفیت عالی انجام میدهد  
آدرس: شعبه الکتریک  
جاده نادر پشتون  
تلفون ۲۳۵۴۷

**آریان**  
**ویدیو**

ACKU  
 مدل  
 DS  
 350  
 22س  
 ۰۴۱۰۲



# یک جشن بزرگ در فروشگاه بزرگ فروشگاه بزرگ افغان

بشمع نور تا سحر با خاطره های صمیمانه و رنگارنگ از نمایشگاه - از زمان شروع  
 بهترین وقت برای خرید لباس است

با خرید از فروشگاه بزرگ افغان بهترین  
 قیمت را خواهید دید

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**